



2271
.415
.385

2271.415.385

Ibn Bāṭūyah

Ṣifāt al-Shī'ah va Faqā'il al-Shī'ah

DATE	ISSUED	DATE DUE	ISSUED	DATE DUE
		JUN 15 2008		
		JUN 15 1986		JUN 15 2010
		DEC 17 19 1986		
		JUN 15 1986		JUN 15 2011
		JUN 15 1986		
		JUN 15 1986		
		DUE JUN 15 1986		

PRINCETON UNIVERSITY LIBRARY

DUPL>



32101 013682388

2005
10
10

Ibn Bābūyah, Abū Ja'far Muḥammad
ibn 'Alī, al-Qummī al-Ṣadiq



Ṣifāt al-Shi'ah

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
شماره ۹ از دوره دوم

صفات الشیعه و فضائل الشیعه

از

شیخ اجل ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی

با ترجمه و مقدمه

از

حسین فشاھی

از انتشارات کتابخانه شمس

تلفن - ۲۱۳۸۳

بنام خداوند بخشنده مهر بان

سال گذشته در چنین روزهایی کتابخانه شمس کتابی بنام غلاة منتشر نمود که در نوع خود در مطبوعات فارسی بی مانند بود در آن کتاب مبارزاتی که پیمبر خدا ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام با گروه تندروان نموده اند نشان داده شده و در موقعیت کنونی کاری بسیار بجا و نیکو بود چون همانطور که در پیش گفتار آن کتاب نوشته ام از مدتی پیش افرادی از برادران اسلامی مصری و حجازی ما بعلت دور بودن از معارف تشیع و نادانی بمبانی آن و یا تعصب شدید حملات ناجوانمردانه و ناروایی بشیعیان نموده اند و حتی عقائدی را که گروه غالبان بدان گرویده بودند بما بستند و از زدن یا هیچگونه تهمت و افترا کوتاهی ننمودند و این خود مایه بسی شگفتی و افسوس است و ما در آن مقدمه به بعضی از آن کتب و مقالات (حاوی آنگونه تهمت ها) اشاره کرده ایم .

در آن کتاب و پیش گفتارش بجهان تسنن اعلام شده که غلاة غیر از شیعیانند و عالم تشیع و پیشوایان و الاگهرش که از روزهای نخست پیدایش اسلام پرچمدار فرهنگ اسلامی بودند مبارزات دامنهداری با این گروه تندرو داشته و از آنان برکنار و بیزار بوده اند ساحت مقدس پیروان علی مرتضی علیه آلاف التحية والثناء نیز از این ناپاکیها پاک و مبرا است و اعتقادات این دو گروه از یکدیگر جدا و دوتا و در عرض یکدیگر راه می پیمایند و تشیع و شیعیان با غلو و غالبان سازش و مناسبتی ندارد و سازندگان سوره های جعلی نورین و ولایه و ... را باید از غلاة برشمرد .
اکنون باید گفت حال که شیعه و تشیع آن نبود که شما می پنداشتید پس شیعیان چه گروهی و تشیع چه آئینی است .

سالیان دراز بود که در نظر داشتم کتاب صفات الشیعه دانشمند بزرگ ابو جعفر محمد بن بابویه قمی مشهور بصدوق (همانکس که کتابی در همین موضوع بنام ابطال غلو و تقصیر دارد) را بدست آورده و بطبع برسانم و توانائی نمی یافتم تا اینکه در سفری که در این سال بعثت عالیات عرش درجات نمودم در روزهای آخرین آرمان خویش را انجام شده و کتاب را چاپ شده یافتم و برای آنکه در کشور عزیزمان این کتاب نایاب بود درصدد بر آمدم بعنوان ارمغان سفر برای برادران ایمانیم کتاب مزبور را که طبع اول آن همراه کتاب فضائل الشیعه در آخر کتاب علمی و الشیعه بقلم توانای محقق مبارز نجم الدین عسکری چاپ شده بود دوباره بطبع برسانم و برای اینکه پارسی زبانان از آن بهره مند شوند بقلم ناتوان خود پارسی (آمیخته با شرحی مختصر) ترجمه کنم و حتی المقدور اغلاط مطبعی چاپ بغداد را تصحیح بنمایم و بحمدالله این کار در زمانی کوتاه انجام گرفت و مسلماً خالی از لغزش و خطا نیست. دو کتاب صفات الشیعه و فضائل الشیعه تا اندازه ای آئینه گفتار و رفتار و کردار شیعیان واقعی است (برای نمونه بحديث ۶۸ از کتاب صفات الشیعه رجوع نمائید) و با توجه دادن بمندرجات آنها میتوان بی ادران اهل تسنن گفت که شیعه و تشیع آن نبود که شما بنادرست فهمیده و بآن گستاخانه حمله نمود و در باره آن برخلاف حقیقت سخن رانده بودید تا آنجا که عوام شما شیعه را دارای شاخ و دم پنداشته و ارواح آنان را پس از مرگ منتقل به اجساد حیوانات دانسته و خورا کشان را غیر از سایر طوائف بدانند (ساکنین استان دلیم از کشور عراق و مردمانی از سوریه و فلسطین و چنین پندارهائی درباره شیعیان دارند) و شما هم خاموش نشسته و بآن پندارها رضادادید. شیعیان گروهی از مسلمین اند که بهترین شاگردان مکتب خاتم انبیا ﷺ و پیروان حقیقی امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و فرزندان گرامش بوده و چنین صفات و حالات و اعتقاداتی دارند و باز هم برای آنکه تا حدودی رفع شبهات از اذهان کرده و باشتباهات و اتهامات دیگران پاسخگوئی نموده باشیم باندازه ای که فرخور این مقدمه باشد در باره شیعه و شیعیان سخن خواهیم گفت ولی قبلاً بجاست بیاس

۱- نقل از اصل الشیعه و اصولها تألیف کاشف النطاء

خدماتی که مؤلف دانشمند و بزرگ این دو کتاب بعالم تشیع و شیعیان کرده شرح حالی از معظم له آورده و تاحدی حقی را که بر گردن شیعیان دارد ادا نمائیم بویژه آنکه انتشار این کتاب همزمان یکپنجاهمین سال درگذشت آن بزرگوار است .

در نیمه سده دوم هجری همان زمانیکه ایرانیان بسر داری ابومسلم خراسانی بجنبش در آمدند همدوش نهضت سیاسی و کشور گیری نیروی فکری خود را نیز بعالم اسلام و سایر مسلمانان نموده و جای خود را در بهترین کارهای علمی و دولتی و خلافت اسلامی باز کرده و کم کم خاندانهائی مانند برمکیان و آل سهل (حسن و فضل بن سهل ذوالریاستین) و ابوسلمه خلال ابویوب موریانی یعقوب بن داود و یحیی بن یسار رازی و و امیرانی بمانند طاهر بن حسین ذوالیمینین وزارت خلفا و زمام امور مسلمین را در دست گرفتند و در حقیقت اسلام را از چهار چوب تعصب عربی اموی بیرون آورده و جهانی کردند (۱) و بزبان حال اعلام داشتند که بمصدق اصل

(۱) و اگر بدیده انصاف بنگریم تصدیق خواهیم کرد که کار و از گون ساختن دستگاه اموی بدست ایرانیان و بکمک آنان انجام گرفت تا پیش از این جنبش اعراب بخاطر سبقت در اسلام و اینکه پیغمبر اکرم از آنان بر خواسته بود سایر ملل مسلمان را برده و موالی خود پنداشته و آنان را لایق سروری و فرماندهی و برابری با اعراب نمیدانستند و رفتارهای ناهنجاری باشعوبیه (ملل مسلمان غیر عرب که مساوات را میخواستند) میکردند و اگر چه در اوایل پیدایش عباسیان هم هنوز بقایای این برتری نژاد (بان عربیسم) بر جا بود ولی خواه ناخواه کار بجلومیرفت و هنوز يك سده از خلافت طولانی عباسیان نگذشته بود که خلافت باز بچه دست همین موالی و سلاطین مقتدر آل بویه و سلاجقه و ... و ایرانیان و ترکان شد و خلیفه بمیل آنان عزل و نصب می گردید و نام خلیفه تشریفاتی یش نبوده و فقط در خطبه ها خوانده میشد و میوه رسیده خود را آن زمان داد و همه چشیدند و دیدند که باز هم بدست یکی از رشیدترین فرزندان ابن مرزوم بوم یعنی خواجه نصیرالدین طوسی طومار خلافت عربی درهم پیچیده شد و حساب اسلام و عرب از هم جدا گردید و دیگر مردم فجاجیع جهان عرب و نادانیهای آنان را بیای اسلام نمی گذاشتند و دین و شرف مخصوص بقیه در صفحه بعد

مهم مساوات اسلامی و آیات شریفه یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم (حجرات-۱۳) و انما المؤمنون اخوه (حجرات-۱۰) عرب‌ها بر عجم و قریشی را بر حبشی برتری نبوده و گرامیترین مردم پرهیزکارترین آنانند (لا فضل لعربی علی عجمی الا بالتقوی).

در نخستین روزهای همین جنبش بود که نام یکی از ایرانیان پاک‌نهاد بابویه نام (ظاهراً بمعنی پدر محبوب) در تاریخ مذهبی ایران بچشم میخورد این مرد سر خاندان خانواده‌ایست که تا پایان قرن ششم در آسمان عالم تشیع فروزان بوده و مردان نام‌آوری از خود بیرون داده‌است از موسی پسرش و حسین پسر موسی چندان اطلاعاتی در دست نیست و اولین فرد روشن علمی این سلسله ابوالحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی است که از نواب امام حسن عسکری و پیشوای شیعیان قم

بقیه از صفحه قبل

طبقه ویژه‌ای نبود و مسلماً این پیروزی از دسترنج ایرانیان بدست آمده بود که سایر ملل اسلامی هم از آن بهره بردند و یوغ بردگی را از گردن برداشتند اکنون سزاوار است ایرانیان با چنان خدماتی که نسبت به دین و اعتلای آن ورهائی ملل غیر عرب مسلمان کرده اند چنین پاداشی از مسلمین دریافت دارند و هدف تیرهای تهمت ناروای مصریان که خود نیز غیر عرب بودند قرار گیرند.

بدیهی است در هر کاری گروهی تندرو و افراطی نیز وجود دارد و آنرا نباید بحساب جمع گذاشت چنانکه بعضی از همین افراد که بر علیه تسلط عربی می‌جنگیدند برای مقابله بمثل با علل دیگر بجنبه افراط افتاده و فضل غیر عرب را بر عرب عنوان کرده و می‌کنند در صورتیکه همانطور که گفته شد دین مقدس اسلام بملت و نژاد و مکان و طبقه‌ای مخصوص نبوده و پیغمبر (ص) اعلام فرموده بود که یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا... و ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه... طاعت پروردگار و تقوی نشان و ابستگی به دین و پیغمبر و اهل بیت اطهار و باعث ایجاد افتخار است و از اینجاست فساد احادیثی که در مدح و ذم اقوام یا شهرها و امکنه... که بدست اعراب متمصب و باشعوبیهای تندرو جعل شده معلوم می‌گردد.

می‌بوده و بخطاب یا شیخی و معتمدی و فقیهی ... از ناحیه مقدسه امام سر افراز گردیده و او همانکسی است که بوسیله علی بن جعفر الاسود نامه‌ای به ابوالقاسم حسین بن روح سومین نایب خاص ولی عصر داده که بامام تقدیم کند و در آن نامه خواستار گردیده که امام علیه السلام از خدا بخواهد فرزندی باو داده شود امام علیه السلام در توقیعی باو چنین مژده میدهد ... قد دعونا الله لك بذلك و سترزق ولدین فقیهین خیرین و همین کار هم شد و این کودکان از کنیزك دیلمی بدنیا آمدند (از زن پیشین خود که دختر عمویش محمد بن موسی بن بابویه بود فرزندی نیاورده بود) و بارها شیخ ابو جعفر صدوق افتخار میکرد که بدعای امام زمان بجهان آمده است .

علی بن بابویه پدر صدوق از بازرگانان شهر قم بوده و با اینکه شخصاً بکار سوداگری میپرداخته و دکانی داشته اینکار او را از انجام تکالیف سنگین زعامت شیعیان و درس و بحث و تألیف باز نمیداشته و بانبودن تسهیلات و وسائل امر و زی قریب به یکصد تألیف میداشته^(۱).

(۱) در آن زمانها و از صدر اسلام بیشتر پیشوایان دین و صحابه و علما و تابعین گذشته از مرجعیت علمی و دینی بکاری میپرداختند و معاش خود را بخوبی تأمین مینمودند و در صفحات تاریخ دینی اسلام بنامهای کاتب ، معلم ، شحام ، لحام ، بزاز ، خراز ، جمال ، تمار ، دهنی ، خزاز ، و ... بسیار برخورد می‌کنیم و حتی تا قرن نهم و دهم هم می‌بینیم که امثال شهیدتانی و ابن‌فهد حلی بکارهایی اشتغال داشتند و چون در امر معاش بی‌نظمی و ناراحتی خیال نداشتند خوبتر می‌توانستند بانجام امور علمی و دینی خود پردازند و تنگی بآبی‌نظمی امر معیشت آنانرا از کارهای علمی و دینی باز نمیداشت (تأمین معاش علمای شیعه مانند علمای مصری بدست دولتهای وقت نبوده و بنابراین آزادانه‌تر میتوانند رهبری دین خلق را انجام دهند) ولی دوری از عصر ائمه اطهار و اشکالاتی که در راه استنباط احکام الهی پدیدار شده و موانع دیگر وقت بیشتری از ایشان را گرفته و غالباً از کسب و کار بازمانده‌اند بدیهی است این نکته شایان توجه مخصوص بوده و باید برای تأمین معاش و فراغت خاطر آنان و تنظیم و بهبود و تقویت بودجه روحانیت راهی پیدا
بقیه در صفحه بعد

بنابنقل نامه دانشوران دریگی از روزها -۱ درد که تجارتش بر خوردی تلخ و ناگوار بین او و حسین منصور حلاج صوفی مشهور رخ داده و حلاج را بشدت تقبیح و بجهر و خواری از قم بیرون نموده و اینکار برای آن شد که پیش از این حلاج نامه‌ای بصدوق اول نوشته و در آن ادعای سفارت و بابیت امام عصر علیه السلام را نموده و شطحاتی چند بر رسم صوفیان برهم بافته و پرداخته بود .

ابوالحسن علی بن بابویه مردی دانشمند و صاحب نظر و بسیار مورد احترام و وثوق علمای شیعه بوده علامه مجلسی گوید بخط جدّ شیخ بهائی یافتیم که از شهید و دیگران نقل کرده بود (اول من ابتکر طرح الاسانید و جمع بین النظائر و اتی بالخبر مع قرینة علی بن بابویه فی رسالته الی ابنه) و چنان مورد اعتماد بود که بنا بگفته شهید در کتاب ذکر اگری اگر نصی در حکمی نمی یافتند فتاوی او را می گرفتند .

وی مشایخ بزرگی مانند علی بن ابراهیم قمی و حمیری صاحب قرب الاسناد و سعد بن عبدالله قمی (که کتاب فرق الشیعه را منسوب باو میدانند) و ... را درک کرده و شاگردانی چون ابو جعفر محمد بن علی و برادرش ابو عبدالله حسین و تلعکبری داشته است .

بقیه از صفحه قبل

شود و چنانچه غیر از اعلام (که اشتغالات علمی و دینی زیاد و انجام وظائف و قبول مسئولیتهای سنگین آنها را از کار باز داشته) دیگرانی که فراغت بیشتری دارند فراخورشان و توانایی خود بکاری پردازند و معاش خود را به بهترین وجه تأمین نمایند جلوی تیره‌های تهمت و ملامت گرفته خواهد شد و بودجه ضعیف روحانیت نیز تقویت خواهد گردید و بقیه با آسایش و فراغت خاطر مسئولیت سنگین علمی و دینی خود را انجام خواهند داد و شاید بتوان با کم کردن بعضی از دروس زائد و گرفتن دانش آموزان مستعد و محدود کردن دوره تحصیلات سطح و ابتدائی و دادن تشکیلات بسازمان فرهنگی روحانیت و توجه از کمیت بکیفیت و نیز متوجه کردن مردمان بادای حقوق واجبه و بهبودی وضع اوقاف و ... این منظور را تأمین نمود .

نامبرده در سال ۳۲۹ هجری سالیکه معروف بسال تناثر نجوم است از این دار
فانی بجهان باقی شتافت و در جوار حضرت معصومه در شهر قم بخاک سپرده شد و قبر
او هنوز برجاست و در همان سال علی بن محمد سمری آخرین نایب خاص امام زمان
و کلینی هم وفات یافته اند .

از اوسه پسر بجای ماند حسن و ابو عبدالله حسین و ابو جعفر محمد مشهور بصدوق
صاحب این دو کتاب، پسر نخستین حسن بوارستگی و پارسائی مشهور بود و در کتب
رجال نامی از وی بفقاهت برده نشده (و بعضی او را فرزند دوم میگویند) پسر دوم
ابو عبدالله حسین همانست که سلسله بابویه بوسیله او به منتجب الدین ابوالحسن
علی آخرین فرد علمی مشهور این خاندان که در آخر سده ششم هجری میزیسته
می پیوندد وی در شهر قم ساکن بوده و تألیفات بیشماری داشته است و محقق بحرانی
رساله ای درباره این خاندان دارد (بعضی او را فرزند کهنتر میدانند) .

برادر کوچکتر یعنی ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه مشهور
بصدوق در حدود سال ۳۱۰ هجری پا بعرصه وجود گذارده و در حدود هفتاد و اندی
عمر یافت (گروهی از جمله صاحب لغت نامه او را فرزند مهتر میدانند) .

از روزگار جوانی مورد توجه و رجوع اموردینی مردم بوده و پدرش نیز برای
علاقه فراوانی که با او داشته کتاب شرایع و بعضی از کتب دیگر خود را برای او فرستاده
و غیر از پدرش از مشایخ عالیقدر دیگری مانند ابو جعفر محمد بن الولید و ماجیلویه
قمی و (در کتاب من لایحضره الفقیه به گروه کثیری از آنها اشاره می کند) را
درک کرده است .

در حدود ۲۰ سال از غیبت صغری و ۵۰ سال از غیبت کبری را دریافته بیشتر
درس خود را نزد پدر خویش خوانده و پس از مرگ پدر بنقاط علمی دنیای اسلامی
آنروز سفر کرده و در سال ۳۵۵ بیغداد رفت و در این سفرها بود که هم دانش آموخته
و اندوخته و هم موقعیت و موفقیتی کم نظیر پیدا کرده که مکتب تشیع را گسترش دهد.
زمان شیخ مصادف با ضعف دولت مرکزی اسلامی و خلفای عباسی بود

دولت‌های شیعه مانند طاهریان و صفاریان و فاطمیان و علویان و مخصوصاً دیلمه در پیدایش و نشو و نما بودند استخوان بندی غالب این دولت‌ها بر روی معارف شیعه و تعالیم آن بنا شده بود و بالطبع در بسط و توسعه آن پرداخته و فشار اکثریت سنیان بر اقلیت شیعیان خواه ناخواه کاسته می‌شد در چنین زمانی بود که شیخ صدوق با فراغت خاطر توانست نقشه خود را عملی کرده و با مسافرت‌های خود تعالیم جعفری را با قلم و بیان گسترش دهد بدو درخواست حسن رکن الدوله دیلمی پادشاه نیرومند آل بویه بشهر ری آمد و سپس بشهرهای بغداد و نیشابور و مشهد و بخارا و کوفه و ... سفر کرده و برای ملاقات ابو عبدالله نعمت نقیب ببلخ رفت و کتاب من لایحضر الفقیه را برای او نوشت و در خلال اینکارها در حدود ۳۰۰ کتاب تألیف نموده و در آخر عمر هم بری آمده و در همانجا در گذشت و بچاک سپرده شد.

صاحب روضات الجنات و دیگران گفته‌اند در سال ۱۲۳۸ بزمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار بازار زیاد گور ویرا خراب نموده و شکافی بقبر راه یافت چون برای تعمیر بدون آرامگاه وی رفتند پیکر او را تازه ولی کفنش را پوسیده یافتند و عنکبوتی بر عورت او تنیده بود.

از پسرش‌های مذهبی فراوانی که مردم از اقطار ممالک اسلامی از وی کرده‌اند نیرومندی و وسعت شیعه و تشیع در زمان او و شخصیت ممتازی معلوم می‌شود و فعالیت او و امثالش برای تحکیم موقعیت دولت‌های شیعی و قدرت دولت‌های شیعی مذهب برای حفاظت او و امثالش و هر دوی اینها برای پیشرفت مذهب جعفری عوامل مهمی بودند و بخاطر این هم آهنگی شاهان و رجال سیاسی و علمای مذهبی بوده که تعالیم و فرهنگ تشیع با آن قدرت و استبداد خلفای اسلامی و اختناق که برای شیعیان بود بسرعت برق در تمام ممالک اسلامی ریشه دوانیده و نیرو گرفت اینان یکدیگر را بدون در نظر گرفتن مقامات نهایت احترام می‌گذاشتند و برای پیش بردن پرچم تشیع با یکدیگر تشریک مساعی و همکاری می‌کردند و همانطور که رجال حکومت با امثال شیخ احترام می‌گذازدند او هم متقابلاً ادب می‌ورزید چنانکه با اینکه رسم او نبود که

در تألیفاتش نام سلاطین و بزرگان وقت را یاد کند معیناً کتاب عیون اخبار الرضای خود را بصاحب بن عباد وزیر دانشمند و موحد سلاطین دیلمی که ۲۰ سال صدارت آنان را بر عهده داشت پیش کش نمود و این بدنبال قصائدی بود که صاحب بن عباد در مدح حضرت رضا علیه آلاف التحية والثناء سروده بود .

همانطور که گفته شد شیخ در حدود ۳۰۰ تألیف داشته (بخاطر طولانی نشدن مقدمه از ذکر آنها صرف نظر شد و علاقه مندان می توانند برای اطلاع بر آنها بکتابهای از قبیل فهرست شیخ طوسی و نجاشی شاگرد صدوق رجوع نمایند) که اکثر آنها از دست رفته و از جمله این ضایعات میتوان کتاب مهم مدینه العلم را بر شمرد که خامس کتب اربعه بوده و تا بحال بدست نیامده و گویند این کتاب را نزد پدر شیخ بهائی دیده اند و چون روایات بی شماری نقل و در بعضی از آنها سلسله اسانید آنرا حذف نموده برخی در توثیق او و برادرش تردید نموده اند ولی جمهور علمای امامیه بر آنند که زیادی روایت و تألیف از توثیق شیخ نمی کاهد .

(مرحوم شیخ حرّ عاملی صاحب کتاب وسائل الشیعه در کتاب فوائد الطوسیة راجع بتوثیق شیخ صدوق مفصلاً وارد بحث شده و ما عین عبارات او را نقل می نمایم .
نقل از کتاب الفوائد الطوسیة تألیف شیخ حرّ عاملی صاحب وسائل الشیعه از جزء اول نسخه خطی نوشته شده از روی نسخه خطی اصلی مورخ ۱۰۸۳ بدست مؤلف .
حال الصدوق قدس سره :

اعلم ان محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه رضی الله عنه لم یوثقه الشیخ ولا النجاشی ولا غیرهما من علماء الرجال المشهورین ولا العلامة صریحاً لکنهم مدحوه مدایح جلیله لاتقصر عن التوثیق ان لم ترجح علیه وانما ترکوا التصریح بتوثیقه لعلمهم بجلالته واستغنائهم من التوثیق لشهرة حاله و کون ذلك من المعلومات التي لاشك فيها فما قالوا فيه انه جلیل القدر حفظه یصیر بالفقه والاخبار والرجال شیخنا وفقیها ووجه الطایفة لم یر فی القمیین مثله فی حفظه و کثرة علمه و ذکره له مدایح اخر والحاصل ان حاله اشهر من ان یخفی ومع ذلك فان بعض المعاصرین

الآن يتوقف في توثيقه بل ينكر ذلك لعدم التصريح به والحق ان التوقف هنا لوجه له بل لاشك ولاريب في ثقته وجلالته وضبطه وعدالته وصحة حديثه وروايته وعلو شأنه ومنزلته ويدل على ذلك وجوه اثنا عشر : احدها انهم صرحوا بل اجمعوا على عد رواياته في الصحيح ولا ترى احدا منهم يتوقف في ذلك كما يعلم من تتبع كتب العلامة كالخلاصة والمختلف والمنتقى والتذكرة وغيرها وكتب الشهيدين والشيخ حسن والشيخ محمد وابن داود وابن طاوس والشيخ علي بن عبدالعالي والمقداد وابن فهد والميرزا محمد والشيخ بهاء الدين وغيرهم بل جميع علمائنا المتقدمين والمتأخرين لا ترى احدا منهم يضعف حديثاً بسبب وجود ابن بابويه في سنده حتى ان الشيخ حسن في المنتقى مع زيادة تثبته واختصاصه باصطلاح في الصحيح معروف بعد حديثه من الصحيح الواضح عنده وفعلهم هذا صريح في توثيقه بناء على قاعدتهم واصطلاحهم اذ لا وجه له غير ذلك فهذا اجماع من الجميع على صحة روايات الصدوق وثقته وقد صرحوا بان قولهم فلان صحيح الحديث يفيد التعديل ويدل على التوثيق والضبط ومعلوم ان توثيق كل واحد من المذكورين مقبول فكيف الجميع .

وثانيها - انهم اجمعوا على مدحه بمدايح جليله عظيمة واتفقوا على تعظيمه وتقديمه على جملة من الرواة و تفضيله على كثير من الثقات مع خلوه من الطعن بالكليته وحاشاه من ذلك مضافاً الى كثرة رواياته جدا وقد قالوا عليه السلام اعرفوا منازل الرجال منا على قدر رواياتهم عنا وغير ذلك .

ثالثها - ما هو مأثور مشهور من ولادته ببركة دعاء صاحب الامر عليه السلام واعتناؤه واهتمامه بالدعاء لابيه بولادته واورد في التوقيع الى ابيه من الامام عليه السلام مشهور مع انه رئيس المحدثين وقد صنف ثلثمائة كتاب في الحديث واوكان فاسقاً والعياذ بالله لوجب الثبوت عند خبره وقد شاركه في الدعاء اخوه الحسين وقد صرحوا بتوثيقه ومعلوم ان هذا اجل قدراً في العلم والعمل واعظم رتبة في الفقه والرواية من اخيه .

ورابعها - ما صرح به الشهيد الثاني في شرح دراية الحديث من توثيق جميع علمائنا المتأخرين عن زمان الشيخ محمد بن يعقوب الكليني الى زمانهم ومدحهم زيادة

على التوثيق وقد دخل فيهم الصدوق و معلوم ان توثيق الشهيد الثاني مقبول قال في شرح الدراية في الباب الثاني تعرف العدالة المعتبره في الراوى بتنصيب عدلين عليها او بالاستفاضه بان تشتهر عدالة بين اهل النقل لاغيرهم من العلماء كمشايخنا السالفين من عهد الشيخ محمد بن يعقوب الكليني وما بعده الى زماننا هذا لا يحتاج احد من هؤلاء المشايخ المذكورين المشهورين الى تنصيب على تزكية ولا تنبيه على عدالة لما اشتر في كل عصر من ثقتهم وضبطهم وورعهم زيادة على العدالة وانما يتوقف على التزكية غير هؤلاء من الرواة الذين لم يشتهروا بذلك لكثير ممن سبق على هؤلاء وهم طرق الاحاديث المدونه في الكتب غالباً وفي الاكتفاء تزكية العدل الواحد في الرواية قول مشهور لنا ولمخالفينا كما يكفى بالواحد في اصل الرواية السابق على زماننا والمعاصر ثبت بذلك بالمعاشرة الباطنة المطلعه على حاله واتصافه بالملكة المذكوره .

وخامسها - انانجزم جزءاً لا يرب فيه بان الصدوق بن بابويه رحمه الله ما كان يكذب في الحديث قطعاً ولا يتساهل فيه اصلاً و انه كان ضابطاً حافظاً عدلاً لما بلغنا بالتتبع من آثاره واخباره وفضائله وعبادته وورعه وعمله وهذا هو معنى الثقة بل اعظم رتبة من التوثيق والفرق بين هذا وما قبله ظاهر فان دعوى الشهيد الثاني هناك لدخول المذكورين في هذا القسم ونصه على توثيقهم بتلك الطريق كافيان ولو فرضنا ان تلك الاحوال لم تصل اليها لتستدل بها كما استدل والحاصل ان الاحتجاج هناك بالمدلول وهنا بالدليل .

و سادسها - ان جميع علماء الامامية اجمعوا على اعتبار الكتب الاربعة واعتمادها والعمل بها بل جماعة منهم ذكروا انحصار الاخبار المعتمده او الكتب المتواترة فيها من غير فرق بين كتاب الصدوق وغيرها بل كثيرة منهم يرجحونه على الباقي فيقبلون مراسيله فضلا عن مسانيدهم فضلا عن صحاحها وهذا التصريح واقع من الاصوليين وهو صريح في توثيق مؤلفه بناء على قاعدتهم واصطلاحهم اذ لا مجال مع هذا الحكم عدم التوثيق فعلم انهم كلهم يعتقدون ثقته والفرق بين هذا والاول

واضح فان هذا ابلغ من الاول ولا تلازم بينهما بل يكفي هنا ان نقول هذا الاعتبار والاعتماد والتلقى بالقبول والترجيح على كتب الثقات يمتنع عادة اجتماعها مع عدم ثقة المؤلف بدلالة الوجدان والاستقراء .

و سابعها - ان علماء الحديث والرجال المتقدمين منهم والمتأخرين كلهم يقبلون توثيق الصدوق للرجال ومدحه لرواة بل يجعلون مجرد روايته عن شخص دليلاً عن حسن حاله خصوصاً مع ترحمه عليه او ترضيه عنه بل ربما يجعلون ذلك دليلاً على توثيق ذلك الشخص ولا يتصور منهم ان يقبلوا توثيق غير الثقة قطعاً لتصريحهم في الاصول والدراية والفقه باشتراط عدالة الراوى والمزكى والشاهد .

وثامنها - ان جماعة من اجلاء علمائنا الامامية استجازوا من الصدوق ونقلوا عنه اكثر الاصول الاربعمات بل اكثر كتب الشيعة و من جملة المشار اليهم الشيخ المفيد وناهيك به ولا يتصور منه ومن امثاله طلب الاجازة وقبولها الي مثل تلك الكتب من غير ثقته وكذا قول علماء الرجال شيخنا وفقهنا ووجه الطائفة ...

وتاسعها - انه بالتبع للاخبار والاثار وكتب علمائنا ومؤلفات الصدوق وغيره يعلم انه اعظم رتبة واكثر اعتباراً عندهم من ابيه واخيه بل اكثر معاصريه ان لم يكن كلهم وهم على قوله اشد اعتماداً وفي نقله وحديثه اعظم اعتقاداً وقد صرحوا بتوثيقها وهو يدل على اعتقادهم ثقته وقد علم انه كان وصى ابيه و شرط الوصى العدالة وهذا توثيق من ابيه كما ان الذى قبله يدل على توثيق المفيد له .

عاشرها - نقلهم لفتواه واحواله واحتجاجه واستدلاله في مختلف الشيعة وامثاله وطعنهم في دعوى الاجماع مع مخالفته واعتبارهم بروايته واقواله وادلته ولا يجمع ذلك عدم ثقته اذ شرط المفتى العدالة والثقة والامانة اتفاقاً ولم ينقلوا في مثل تلك المواضع فتوى غير الثقة على وجه الاعتبار اصلاً .

حادى عشرها - انهم اتفقوا على وصفه بالصدوق برئيس المحدثين ولا شيء منهما بلقب وصفه ابوه له بل وصف وصفه به علماء الشيعة لما وجدوا المعينين فيه وقد ذهب جمع من العلماء الى ان لفظ الصدوق يفيد التوثيق و اوضح منه رئيس

المحدثين فان المحدثين ان لم يكن كلهم ثقات فاكثروهم و محال عادة ان يكون رئيسهم غير ثقة وانما وجه ترك توثيقه اعتقادهم انه غير محتاج الى نص على توثيقه لشهرة امره و وضوح حاله ومثله جماعة منهم السيد المرتضى علم الهدى و جميع من تأخر عنه كما تقدم ولا يرد على ذلك توثيقهم لمثال الشيخ والمفيد والكليني لان تلك احتياط غير لازم وتوضيح للواضحات والراجح الذي لم يصل الى حد اللزوم لاجرح في فعله تارة وتركه اخرى ولا يجب المداومة عليه ولعلمهم كانوا يعتقدون الصدوق اعظم رتبة من غيره ممن ذكر لجمع ما حرر.

وثاني عشرها - اجتماع هذه الوجوه كلها و غيرها مما لم نذكره فان كان بعضها غير كاف فمجموعها كاف والله اعلم .)

واين بخاطر حافظه عجيب او بود كه معروف است از دعای امام عصر عليه السلام یافته و اگر نه چگونه او را صدوق می نامیدند و مراسیل او را مانند مراسیل ابن ابی عمیر میدانستند و در جاهائیکه لازم بود دقت نظر و تحقیق و نقادی او را در خبر و راوی آن می توان یافت چنانکه در بعضی از تألیفاتش مانند عیون اخبار الرضا این موضوع بخوبی مشهود است تا آنجا که محل روایت و نام راوی و تاریخ شنیدن آنرا ضبط نموده و سنیان باهمه تعصبی که نسبت بشیعیان دارند و رجال شیعی مذهب را حفظ نمی کنند او را نامبرده و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد شرحی از وی یاد نموده است. شیخ سلیمان بن صالح بحرانی بنقل از مشایخ خود از شیخ بهائی نقل کرده که شیخ می گفت از من راجع بزکریابن آدم و برتری او در فضل و علم از من پرسیدند من زکریابن آدم را ترجیح دادم شب شیخ صدوق را خواب دیدم که بمن می فرمود از کجا فضیلت زکریابن آدم بر من معلوم شود و از من اعراض کرد .

همه این تألیفات بیشمار بزبان عربی است و یک علت آن بخاطر ضعف زبان فارسی آنروز بوده که چندان قدرت و فصاحتی نداشت تا جوابگوی تعبیرات علمی و دینی باشد چنانچه پس از هزار سال هم هنوز نمی توان بعضی از اصطلاحات فقهی و دینی را بزبان پارسی منتقل نمود و چاره جز بیان بالغت عربی نیست مخصوصاً

آنکه کتب صدوق بیشتر متن روایات بوده و گفته و نظر شخصی کمتر دارد و برای امانت همان بهتر بوده بعربی نگاشته شود منتهی عربی ساده و شیوائی که همه از آن بهره مند می گردند و از پرداختن سجع و قافیه در آن پرهیز شده است .

دیگر از خصائص تألیفات شیخ آنست که در اصول و عقائد و معارف و معقول پیرامون اصطلاحات عرفانی و فلسفی و کلامی و استدلالات منطقی نگاشته و روش ساده و بی پیرایه شریعت مقدس و پیغمبر اکرم و جانشینان او را که بزبان ساده و برهانه های همگانی فهم و استدلالات عقلی آفاق و انفسی بوده بکار بسته است و همانطور که پیشوایان دین در عین آنکه می توانستند مطالب خود را در قالب این گونه استدلالات و اصطلاحات ریخته و بیان کنند و نکردند شیخ هم مسلماً از چنین قلمی بی بهره نبوده و عالماً و عامداً استدلالات قرآنی و اخبارائمه معصومین را کافی دانسته و بکار می بسته است چون برای ادای این گونه تعبیرات برای همگان زبان و قلمی بهتر از آن نمی توان یافت .

و باید دانست که پیدایش این سبک از زمانی شد که دین اسلام جهانگیر و آراء و معتقدات ملل و نحل دیگر خواه و ناخواه وارد این دین مبین گردید و رنگ اسلام بآن زده شد و مخصوصاً از زمان عباسیان و اواخر قرن دوم که فلسفه و تصوف و اصطلاحات آنها از زبانهای ایرانی و یونانی و هندی و ... ترجمه و وارد حوزه اسلام شد و دین را از مسیر اصلی منحرف نمود خلقای اموی که تعصب عربی شدید محض داشتند و موالی و ایرانیان را بخود راه نمیدادند و چندان از دین و دانش بهره نداشتند منقرض شدند و جای خود را بعباسیان دادند ایرانیان و موالی ملل دیگر را بدستگاه خلافت راه دادند و بامشارکت و مشاورت آنها عالم اسلام را رهبری و نگهداری می نمودند و چون میخواستند سلطه خویش را بر سراسر حوزه اسلامی و در تمام شئون آن برقرار کنند این بود که از لحاظ علمی هم بفرق افتادند در برابر خاندان پیغمبر (که خلافت حق آنها بود و مردم هم سلطنت بنی ایه را بخاطر آنان و از گون ساخته بودند ولی بنفع عباسیان تمام شد) و سایر دانشگاههای آن روزی دانشگاهی

تحت نظر خود وجود آورند تا هم از فارغ التحصیلان آن بنفع دستگاه خلافت استفاده نموده و هم رقبای خود را بزانو در آورده و در انظار عالمیان خفیف و تضعیف نمایند و سیطره قدرت خود را در هر جا بگسترانند بویژه که خلافت را حق واقعی علویان میدانستند و از فضائل آنان و توجه مردم بایشان بی اطلاع نبودند امثال سفیان ثوری را در معنویات و اخلاق و ابوحنیفه را در فقه و اصول برابر جعفر بن محمد الصادق علیه السلام می تراشیدند که مردم را از اطراف آنان پراکنند و قدرت مرکزی و وجه خویش را تثبیت نمایند و ملل دیگر هم که بتازگی مسلمان شده و بعضی از آنها هنوز بمذاهب قدیمی خویش علاقه مند بودند از این موقعیت استفاده نموده و برای حفظ سنن دینی و ملی خود افکار و آراء و معتقدات گوناگونی را وارد اسلام نمودند و حتی رنگ دین اسلام بآن زدند و یا بآن تطبیق کردند و بازار جعل حدیث هم رواج گرفت تنها عبدالکریم بن ابی العوجا مانوی که بدستور والی کوفه کشته شد بنا بقرار خودش در حدود ۴ هزار حدیث جعل و بحضرت جعفر بن محمد الصادق نسبت داد^(۱) و مباحث و استدلالات کلامی و فلسفی

(۱) از مطالب نامبرده بالا بزعم بعضی از کوته نظران و مغرضین نباید نتیجه گرفت که تشیع زائیده این گونه فعالیتها و امری مستحدث میباشد و از جمله استدلالاتی که می نمایند آنست که چون علی (ع) از ایرانیان دفاع کرد و در مجلس خلیفه دوم از اهانت بدختران ساسانی جلوگیری نمود و حتی شهر بانورا برای حسین فرزند خویش گرفت بنابراین ایرانیان تشیع را بخاص حفظ سنن ملی خود علم کردند و ائمه اطهار یعنی فرزندان حسین و شهر بانورا بخاطر آنکه از اولادان سلاطین ساسانی بودند احترام می کردند چنانچه اولادان امام حسن را آنچنان محترم نمی شمارند و ای این مطلب گمانی بیش نبوده و همانطور که بعدا گفته خواهد شد و با مراجعه بتاریخ اسلام روشن است که اولاد تشیع از زمان خاتم انبیا وجود داشت و ثانیاً اغلب ایرانیان بخاطر اسلام و پاکدانه بآن گرویدند و در ترویج معارف و معالم آن کوشیدند و تنهادر نظر بگیرد و توجه نمائید که صاحبان صحاحسته (کتب ششگانه اهل سنت) همه ایرانی بودند و از ائمه چهارگانه اهل جماعت ابوحنیفه ایرانی بود و احمد بن حنبل از مرو برخاسته بود و مالک استادش ایرانی بود و شافعی نیز خدمت مالک تحصیل کرده بود بدیهی است جمعی از کارنیک پایه گذاری شده پیغمبر ممکن است بقیه در صفحه بعد

و منطقی در اصول و رأی و قیاس و استحسان و... در فروع با تعالیم ساده اسلام در هم آمیخته شد و چون کسانی که از این دانشگاهها بیرون نیامده و یا از اینگونه دانشها بی خبر بودند بجهل و کمی دانش معروف می شدند ناگزیر این روش دامنه دار و بعالم تشیع نیز کشانیده شد.

شیخ مفید و شیخ طوسی شاگردش که در مرکز فرهنگی عباسیان و گرفتار محظورات سخت بودند برای حفظ شخصیت علمای شیعه و عظمت تشیع و علل دیگر تحولی در مکتب پیشینیان پدید آوردند و شیخ طوسی در مقدمه کتاب مبسوط و عدة - الاصول بدین موضوع اشاره نموده و بانقل عباراتی نظیر... اما بعد فانی لازال اسمع معاشر مخالفینا من المتفقهة و المنتسبین الی علم الفروع و يستحقرون فقه اصحابنا الامامیه و ینسبونهم الی قلة الفروع و قلة المسائل و یقولون انهم اهل حشو و مناقصة و ان من ینقی القیاس و الاجتهاد له طریق له الی كثرة المسائل و الال تفریع علی الاصول... تبویب و تنظیم کاملی از علم اصول بر مبنای تعالیم ائمه را اعلام داشت (قبل از او ابن عقیل و ابن جنید و شیخ مفید و... نظریات و تألیفاتی مختصر در اصول داشته اند) ولی کم کم این کار که اول بخاطر مصالحی پیداشده بود شدت گرفت و در نتیجه باخبار اهل بیت اطهار کمتر رجوع می گردید تا اینکه زمان صفویه^(۱) بخاطر قدرت آن سلسله و آزادی شیعیان دوباره توجه باخبار رونقی گرفت و محمد بن ثلاث اخیر (محمد بن ثلاث اول مرحوم کلینی و صدوق و شیخ طوسی صاحبان کتب اربعه بودند) و شاگردانشان باینکار اهتمام فراوان نمودند و

بقیه از صفحه قبل

بسود خود سوء استفاده کرده و شاخ و برگ به آن داده باشند و کرده اند و علی (ع) را برابر پیغمبر بلکه بالاتر برده اند ولی اینان از تندروان و منحرفین و مغرضین اند و شیعه و عالم تشیع از اینگونه عقائد پاک و مبرا و از معتقدین آن بیزاد است.

(۱) سلاطین صفویه تقریباً از بسیاری از جهات از سلاطین آل بویه تقلید نمودند از جمله آنها تشریک مساعی کامل (برای ابقا و سلطه مذهب تشیع) و همکاری شدید با فقها و ترویج اخبار و مکاتیبی مانند مکتب صدوق (با اینکه خود صوفی بودند) می باشد.

مانند پیشینیان کتبی مانند بحار الانوار و وافى و وسائل الشيعه بوجود آوردند (دوباره در زمان زندیه و قاجاریه وضع تغییر کرد) و با توجه به بیانهائی که مرحوم فیض در کتاب وافى و .. بدنبال اخبار دارد و شرحی که مرحوم مجلسی در مرآت العقول بر کتاب کافی نوشته و وسائل الشيعه که مدارک مجتهدین بر آن قرار گرفته کسی را یارای آن نیست که ایشان را اخباری نامحقق و ساده بیندارد و نیز نباید نتیجه گرفت که علم اصول از ائمه و اجتهاد را که از مفاخر عالم تشیع بوده و همیشه شرع مقدس را تازه نگه میدارد امری مستحدث و زائداست همانطور که شیخ طوسی اشاره نموده هر گروهی اصل مخصوص بخود داشته و از ائمه اطهار (حضرت صادق و رضا علیهما السلام) نقل شده که انما علینا ان نلقى الیکم الاصول و علیکم ان تفرعوا و اصول و قواعد کلیه که از عموماً کتاب و سنت معلوم شود با عدم معارضه بانصال الخصوص متبّع است و اگر ثمرات مفیده آن مورد نظر زعمای قوم واقع شده و بعضی از شؤون و فصول و مباحث فعلی آن کم و یا اصلاح و بادر نظر گرفتن زمان تبویب و تطبیق و از تورّم آن کاسته شود بهترین ضامن طراوت و تازگی و بقا و سلطه احکام دینی است و مشکلات عصری را بخوبی می توان بکومک آن حل نمود .

تازمان شیخ صدوق روش آموزش دینی نزدیک به چهار قرن از روایات ائمه اطهار تجاوز ننموده و بمصداق فاما فی الحوادث الواقعة فارجعوا الی رواة حدیثنا پیشوایان و مراجع دینی راویان احادیث بودند و صدوق و پدرش و مرحوم کلینی از بهترین معرفین اینگونه افراد و پرچمدار بزرگی برای این مکتب بودند و بطوریکه بیان داشتیم نامبرده با تألیف ۳۰۰ کتاب و مناظرات مختلف (مباحثه او در محضر سلطان رکن الدوله دیلمی معروف و در کتب فراوانی نقل شده) و سفرهای پر مشقت گوناگون در اقطار ممالک اسلامی و نشر مکتب اهل بیت عصمت و توجّه دادن مردمان باخبر آل محمد این منظور را انجام داده و امثال او و کلینی و همقطاران آنها نمیتوانستند در بیان مطالب اصول و فروع دین راوی حدیث بودند و چنانچه استنباط حکمی کرده و یا مسائل تازه ای را هم میخواستند بیان کنند و یا نظری دهند حتی المقدور

بازهم بلباس گفتار معصوم و از روایات معصوم نقل می‌کردند چون حکم هیچ مسئله‌ای در شرع مقدس فرو گذار نشده بود و می‌توانستند با کوشش در روایات مسائل مورد ابتلا را پیدا کرده و فروع نادر تازه پیدا شده را نیز از اصول تقریر نموده و مشمول حکم کلی بنمایند و در زیر لوای خبر شامل آن حکم کلی مصادیق آن را بیان می‌داشتند و فتاوی آنها نقل خبر رسیده از معصوم و یا مفهوم آن بود^(۱) از اواسط دوره صدوق این روش تغییر کرد و تعبیرات رسا و فهمیدنی و شیوای ائمه اطهار بایک مشت تعبیرات

(۱) برای اینکه روشن شود تا قرن چهارم هجری سنیان هم غالباً بدنبال نص و دلیل و حجة میرفتند نه بدنبال رجال و تقسیم اهل جماعت به حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی و حصر اجتهاد در این چهار تن بعدها صورت گرفت نظراً بوزید دبوسی را که از مشاهیر قدمای اهل تسنن و شاه ولی الله را در حجة البالغة که از متأخرین است عیناً نقل مینمایم .

قال الامام ابو زيد الدبوسي في تقويم الادله (كان الناس في الصدر الاول اعنى الصحابة والتابعين والصالحين يبنون امورهم على العجة فكانوا يأخذون بالكتاب ثم بالسنة ثم باقوال من بعد رسول الله (ص) ما يصح بالحجة فكان الرجل يأخذ بقول عمر في مسألة ثم يخالفه بقول علي في مسألة اخرى وقد ظهر من اصحاب ابي حنيفة انهم وافقوه مرة وخالفوه اخرى بحسب ما تتضح لهم الحجة ولم يكن المذهب في الشريعة عمرياً ولا علوياً بل النسبة كانت الى رسول الله (ص) فكانوا قرونا اننى عليهم رسول الله بالخير فكانوا يرون الحجة لاعلمائهم ولا نفوسهم فلما ذهب التقوى عن عامة القرن الرابع وكسلوا عن طلب الحجج جعلوا علماءهم حجة واتبعواهم فصار بعضهم حنفياً وبعضهم مالكياً وبعضهم شافعياً ينصرون الحجة بالرجال ويعتقدون الصحة بالميلاد على ذلك المذهب ثم كل قرن بعدهم اتبع عالمه كيف مسا اصابه بلا تمييز حتى تبدلت السنن بالبدع فضل الحق بين الهوى).

قال العلامة الدهلوى في الحجة البالغة (ص ۱۲۲) في باب حكاية حال الناس قبل المئة الرابعة وبعدها (اعلم ان الناس كانوا قبل المئة الرابعة غير مجتمعين على التقليد التخالص لمذهب واحد بعينه قال ابوطالب المكي في قوت القلوب ان الكتب والمجموعات محدثة والقول بمقالات الناس والفتيا بمذهب الواحد الناس واتخاذ قوله والحكاية له من كل شىء والتفقه على مذهبه لم يكن الناس قديماً على ذلك في القرنين الاول والثاني).

واصطلاحات و نظریات شخصی مخلوط گردید و احاطه کلی باخبار و توجه بآن و فهم آن کم شد و حتی در مسائل فروع امثال ابن جنید در اول این انقلاب قیاس و رأی را هم که سرمایه سنیان بود در مسائل فروع دین بکار بستند ولی خوشبختانه افرادی مانند شیخ مفید و طوسی و دیگران تاحدی جلوی این تندروی را گرفته و تقبیح کردند و اشتباه و خطارا امضا نمودند چون گذشته از معصومین علیهم السلام دیگران خالی از لغزش نیستند و همانطور که در مقدمه کتاب حقائق فیض متذکر شده ام چه بموقع و بجا است که اهل فن بایکدیگر تشریک مساعی نموده و معارف تشیع را از اخبار جعل و آراء و نظریات شخصی و نارسا و معتقدات و آراء ملل دیگر که باسلام مخلوط شده پاک نموده و بسادگی و صفای اول خود باز گردانند (مرحوم حاج آقا حسین بروجردی از افراد خبیر نادری بودند که قرون اخیر بخود دید و حتی المقدور طلاب علوم دینی را بر جوع بمتون قدیم و احادیث توجه داده و بقدری که بعلم فقه اهمیت میداد توجهی به علم اصول نمی نمود و بگفته دیگران بارها به تورم علم اصول اشاره میکرد).

مقصود از ذکر این سخنان آنکه اولاً اثبات صداقت و ایمان شیخ نسبت بحفظ آثار اهل بیت عصمت و نشر و اشاعه آنها بود و اینکه نمی خواست از روش ائمه اطهار تاملی تواند تجاوز کند در ثانی آنکه چون کتب او را خالی از غالب بحثها و انتقادات و اصطلاحات می بینند وی را از دقت نظر و بعضی از علوم عاری ندانسته و اخباری محض گمان نکنند و از اهل تحقیق و بحث بدور نشمارند و برای نمونه دقت نظر شیخ بشرح او بر حدیث منزله و غدیر (در کتاب معانی الاخبار) و مقدمه کتاب اکمال الدین ... توجه نمائید.

در هر صورت این مرد بزرگ پس از سه ربع قرن زندگی درخشان و با بجا گذاردن شاگردانی مانند شیخ مفید - ابن شاذان - غضائری - شیخ ابو جعفر دوربستی والد نجاشی و ... و استوار کردن پایه های نورانی مکتب تشیع و اشاعه آن در سال ۳۸۱ هجری چشم از این جهان فرو بست رضوان الله علیه .

تشیع و شیعه

نام اسلام و شیعه از دیر زمانی قرین یکدیگر بوده و از همان روزهای اولیه پیدایش اسلام یعنی روز انذار و یوم الدار و شاید پیشتر از آن مردمان باین فرقه ناحیه متوجه شده و نام پیشوای آنرا از دهان خاتم انبیاء شنیده اند و چنانکه بعضی از بیخبران پیدایش آنرا از زمان علویان طبرستان و آل بویه دیلمی و سلاطین قره قویلو و صفویه و بدست ایرانیان دانسته و آنرا مسلکی سیاسی پنداشته اند صحیح نبوده و از بی خبری بتاریخ اسلام است و گویا غفلت دارند که کتابهائی مانند شافی سید مرتضی و الفین علامه در عراق عرب و عبقات و احقاق الحق در هندوستان و خارج از مملکت ایران نوشته شده لفظ شیعه از مشایعت و پیروی و اطاعت است و با مراجعه بکتاب لغت جدید و قدیم (امثال تاج العروس - قاموس و مجمع البحرین - نهاییه و المنجد و) برهی آید که این اسم برای کسانی که علی علیه السلام و فرزندان را دوست داشته و متابعت و مشایعت نمایند علم شده .

بنا بنقل مورخین شیعه و سنی و بطور خلاصه بنا بفرمان خدا و مفاد آیه و انذر عشیرتک الاقربین^(۱) پیغمبر اکرم خویشان خود را گرد آورده و پس از بیان مأموریت خود و هدایت آنان براه حق و حقیقت فرموده کیست مرا یاری کند تا جانشین من بوده و اطاعت او بر دیگران فرض باشد حاضرین پاسخی ندادند مگر علی بن ابی طالب علیه السلام و سه بار این خواهش پیغمبر صلی الله علیه و آله تکرار شد و بجز نامبرده کسی جوابی نداد و در اینجا بود که مردم را بفضائل علی علیه السلام و بمشایعت و محبت و پیروی وی در حیات و پس از مماتش فرمان داد و شخصیت او را ممتاز کرد و ستود و فرمود ان هذا اخی و وصی و خلیفتی فیکم فاسمعوا و اطیعوا (از لفظ فیکم بر می آید که رسول خدا زمان حیات خود را هم نظر داشته چون اغلب مخاطبین زمان پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در حیات نبودند تا علی در آن زمان بر آنها فرمان روا باشد) نهال تشیع را بدست مبارک خویش در زمین اسلام کاشت و این بنای رفیع را پایه گذاری

(۱) سوره شعرا آیه ۲۱۴ .

فرمود گروهی باین مشایعت و دوستی گرویدند و حزب الله شیعه بفرمان پیغمبر خدا در تحت لوای علی بن ابیطالب تشکیل گردید و همه میدانند که اسلام و ایمان دو تا است مؤمن مسلمان است ولی هر مسلمانی مؤمن نیست چنانچه هنگامیکه اعراب بنزد پیغمبر آمده و ادعای ایمان کردند آیه شریفه آمد (قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا ولما يدخل الایمان فی قلوبکم ^(۱)) اسلام اقرار بزبان و عمل ظاهر و ایمان مراحل تکمیلی کلاس اسلام و عمل قلب بوده و برای همان است که مکرراً مسلمین مخاطب قرار گرفته اند که یا ایها الذین آمنوا آمنوا و ایمان اولی همان اسلام و ایمان دوم همان درجه عالی‌ای است که بآن اشاره نمودیم و تحت نظر بهترین و بزرگترین شاگرد و وزیر و یار رسول خدا اداره میگشت همانکسی که از کودکی در دامان این مربی بزرگ عالم بشریت تربیت و درده سالگی ایمان آورده و قدم جای قدم رسول خدا میگذاشت و مطیع محض بدون چون و چرا بوده و ادب النبی را بخوبی فرا گرفته بود و انا عبد من عبید ^{عقد} گفته بود رهبری این نهضت معنوی را بنمایندگی و رهبری پیغمبر بگردن گرفت و از همان زمان افرادی مانند سلمان و ابابزر و مقداد - عمار یاسر - خزیمه ذوالشهادتین - ابوالتیهان - حذیفه یمانی - عباس و پسرانش فضل و عبدالله - ابوایوب انصاری - ابان و خالد بن سعید بن عاص اموی ابی بن کعب سید القراء - انس بن الحرث و بریده اسلمی - جابر بن عبدالله انصاری عمرو بن الحمق خزاعی و سلیمان بن سرد و حجر بن عدی و هاشم بن عتبة المرقال و عبدالله بن مسعود و... را تربیت نمود و درخت تشیع شاخه‌هایی رویانید و بارور شد و معنی آیه شریفه انما انت منذر و لکل قوم هاد اینست تصور نمود که دولت در دولت تشکیل شده و عالم تشیع علی را در نبوت نبی شریک میدانند و شیعه را در برابر اسلام تراشیده اند بلکه چون عالم اسباب و کار تقسیم شدنی است سفرای الهی هنگامیکه بمأموریت خود دستور می‌گرفتند از خداوند کمک می‌خواستند موسی ^{علیه السلام} چون

(۱) حجرات آیه ۱۴.

مأمور بهدایت و انذار فرعون و قومش شد عرض کرد رب اشرح لی صدی و یسر لی امری و احلل عقدة فی لسانی یفقهرا قولی و اجعل وزیراً من اهلی هرون اخی اشدد به ازری و اشر که فی امری^(۱) و پیمبر هم فرمود یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لابی بعدی بالاتر آنکه چون علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بخاطر اطاعت محض و پیروی بدون چون و چرا در دست پیغمبر خدا مانند میت در دست غسل و سایه ای از رسول الله بود در حقیقت کاری را که او میکرد همان بود که پیغمبر خدا میکرد و میخواست و در حقیقت نفس و جان پیمبر بود و آیه شریفه مباحله (... و انفسنا و انفسکم ...) و ارسال سوره براءة بدست او این معنی را بخوبی میرساند (هیچ موقع شیعه علی را شریک در نبوت و یاهمپایه خاتم انبیانمیداند و در صفحه ۵۴ همین کتاب صفات الشیعه حدیثی را ملاحظه خواهید فرمود که میگوید و رسول الله خیر من علی) چنانچه کارهای دیگر اسلام را هم در اطراف و اکناف ممالک اسلامی شخص پیغمبر یکنه نمیکرد و نمیتوانست انجام دهد و افرادی که عَهْدِی شده بودند بجای او و بنیابت او انجام میدادند و این مکتب پارسائی و پرهیز کاری و کلاس عالی تربیت انسانی را هم تاجائی که میرسید شخصاً پیش برده و بقیه را بوسیله یاران مذهبش که در صدر آنان شخص علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ قرار داشت انجام میداد آنکسانیکه مفاد آیه و لکم فی رسول الله اسوة حسنه را بتمامی بکار بسته و سایه نبی بودند پس شیعه علی یعنی شیعه النبوی و هر دو یکیست و در دیدن از احوالیست و این کار پس از رحلت خاتم انبیا هم میبایست بهمان منوال جریان یابد و پرهیز کاران و عارفان واقعی امت هم دنبال نمودند پس تشیع یعنی اینکه جز شخص علی بن ابیطالب کسی دیگر نمیتواند و نباید زمامدار این امر شود در زمان حیات رسول الله هم چیزی دیده و شناخته و ارجمند بود و برخلاف گفته بعضی از کوتاه نظران که شیعه و تشیع را مستحدث و امری سیاسی پنداشته اند نهال آن بدست خاتم انبیاء کاشته و آبیاری شده و اسم آنرا هم خود گذاشته بود (منتهی صف بندی شیعه و سنی در مقابل هم از زمان عثمان شد چون زمان ابابکر)

(۱) سوره طه آیه ۲۵-۳۲.

و عمر تا اندازه ای اسلام به صورت زمان پیغمبر اداره می شد و عثمان بخاطر عشیره خود از این سیره عدول نمود و شیعیان طاقت نیاورده و مجتمع شدند و نیر و یافته بودند که در مقابل مخالفین خود عرض اندام کرده و منشاء اثری باشند) و اگر مجال سخن بود روایات بی شماری از کتب عامه دال بر اینکه لفظ شیعه و تشیع به بهترین امت و متابعان پیغمبر که بر ریاست علی بن ابیطالب گام بر میداشتند گفته میشد نقل می کردیم و برای نمونه بحديث زیرین توجه فرمائید .

جلال الدین سیوطی در تفسیر در المنثور در ذیل آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خیر البریه گوید و اخرج ابن عساكر عن جابر بن عبدالله قال كنا عند النبي فاقبل علي عليه السلام فقال النبي والذى نفسى بيده ان هذا و شيعته هم الفائزون يوم القيمة و نزلت آية ان الذین آمنوا ... فكان اصحاب النبي اذا اقبل على قالوا جاء خير البرية .

و بخاطر همین آیات و روایات و نصوص صریح و صحیح است که مورخین منصف اهل سنت از تائید این موضوع ابا نکرده اند .

بنابنقل کتاب تأسیس الشیعه و روضات الجنات ابو حاتم سهل بن محمد السجستانی متوفی ۲۰۵ در جلد سوم کتاب زینه در تفسیر الفاظ متداوله بین ارباب العلوم گوید لفظ شیعه در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله لقب چهار نفر از یاران پیغمبر اکرم بود سلمان و ابازر و مقداد و عمار تا اینکه جنگ صفین فرا رسید و دوستان علی عليه السلام کلا بلفظ شیعه و پیروان معاویه بلفظ سنی نامیده میشدند .

و باز در کتاب فرق الشیعه (منسوب به نوبختی یاسعد بن عبدالله قمی ولی بحدس نزدیک به یقین و با توجه بمندرجاتش از یکی از مولفین عامه است) آمده شیعه گروه و حزب علی بن ابیطالب بودند در زمان پیغمبر خدا و پس از او که بانقطاع بسوی او و قبول پیشوائیش معروف بودند و اینان سلمان فارسی و مقداد بن اسود الکندی و ابوذر جندب جنادة غفاری و عمار بن یاسر و هر کس که در ردیف ایمانی اینان و در دوستی و مودت علی عليه السلام پابرجا بود .

و محمد کرد علی که از متعصبین جدید اهل تسنن است در کتاب خطط الشام جلد ششم صفحات ۲۵۱ و ۲۵۶ میگوید جماعتی از بزرگان صحابه بدوستی علی رضی الله عنه در عهد پیغمبر خدا معروف بودند مانند سلمان فارسی که میگفت با پیغمبر خدا بیعت نمودیم بر نصیحت و ارشاد مسلمین و پیروی از علی بن ابیطالب و دوستی او و مانند ابوسعید خدری که میگفت مردم به پنج چیز امر شدند چهار چیز آنرا عمل کردند و یکی را باقی گذاشتند گفته شد آن چهار و آن يك چيست گفت نماز و زکوة و روزه و حج و آن يك ولايت علی بن ابیطالب است باو گفتند این یکی هم مانند آن چهار واجب است گفت بلی و پس از چند سطر گوید اما ما ذهب اليه بعض الكتاب من ان اهل مذهب التشيع من بدعة عبدالله بن سبا المعروف بابن السوداء فهو وهم و قلة علم بحقيقة مذهبهم و من علم منزلة هذا الرجل عند الشيعة و براءتهم منه و من اقواله و اعماله و كلام علمائهم في الطعن فيه بلاخلاف بينهم في ذلك علم مبلغ هذا القول من الصواب و از طریق شیعیان هم نقل شده که امام باقر رضی الله عنه فرمود اسلام بر پنج چیز پایه گذاری شده و آن نماز است و روزه و زکوة و حج و ولايت و بهیچ يك از آنها آنقدر که درباره ولايت سفارش شده است اهميت داده نشد و در حدیث دیگر فرمودند اسناها و اشرها الولاية .

ابن الندیم در کتاب فهرست در اول فن ثانی از مقاله خامس میگوید : لما خالف طلحة والزبير علی علی رضی الله عنه و ابی الابطالب بدم عثمان و قصدهما رضی الله عنهما ليقاتلها حتى يفيئا الى امر الله جل اسمه تسمى من اتبعه علی ذلك الشيعة فكان يقول شيعتي ...

باز کر فرازهای بالا نا بخردی است که شیعه را ساخته دست عبدالله بن سبا (که بزعم بعضی از محققین وجود خارجی ندارد) و یا بازرغفاری و شعوبیها و یا سلسله صفویه و آل بویه و ... بدانیم و عجیب است که افرادی مانند کسروی تبریزی و یا مستشرقین بی خبر از سنیان هم جلو تر رفته اند و گرنه اهل سنت و جماعت منصف از قبول این معنی ابا ندارند تنها میگویند شیعیان و پیروان واقعی علی بن ابیطالب

ما هستیم نه شما .

ابن حجر در صواعق در معنای شیعه گوید پیروان علی علیه السلام را گویند که اهل سنت نام دارند و بعد از اینکه از صفات عالیه آنان سخن میراند گوید این صفات جز در پیشوایان دانشمند بزرگ که وارث علم و دانش بوده اند یافت نگردد و اینها پیروان علی و خاندان وی و شیعیان واقعی علی مرتضی را گویند (و عجیب آنستکه همین شخص کتاب تطهیر الجنان را در فضیلت و تقدیس معاویه مینویسد و مخالف علی علیه السلام را می ستاید با اینکه میدانند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود سب علی سب من است و معاویه سالها سب علی علیه السلام را بر منابر رسمی کرده بود) و این مطلبی است که بارفتاری که این دو گروه با اهل بیت پیغمبر و مخالفینشان نموده اند صدق ادعا و گفتارشان معلوم میشود و نیازی به توضیح و مجادله ندارد و هزار و سیصد و اندی سال است که آنچه باید گفته شود گفته شده و این مناقشات لفظی نتیجه ای در بر نداشته جز اینکه پیکر اسلام را ضعیف و با جانب میدان تاخت و تاز داد چون صحبت ندانستن نیست صحبت پذیرفتن است زمانیکه شخصی مانند ابن ابی الحدید معتزلی در اول کتاب شرح نهج البلاغه اش میگوید الحمد لله الذی قدّم المفضول علی الافضل مطلب روش است و همین تعصب است که مخالفین ما را وادار کرده که آنهمه اتهامات جانگداز را بمانزنند خطاهای تاریخی مرتکب گردند و یا معارف ما را برخلاف آئین توحید و اسلام جلوه دهند و مطالب کتب ما را تحریف نمایند عبدالکریم شهرستانی همانکسیکه پایه اطلاعات تاریخی و علمیش تا آنجا است که در کتاب ملل و نحلش میگوید امام علی بن محمد تقی و مشهد مکرمش در قم است در همان کتاب (ترجمه ابن ترکه) میگوید: و بعضی با امامت حسن بن علی قائل شدند و ایشان را مقتدائی بود علی بن فلان طاحن و از اهل بلاغت و کمال بود اسباب امامت جعفر بن علی راهبها ساخت و بتمامی سعی و اجتهاد بمعاونت او پرداخت و قلوب بولاء او معمور گردانید و عنان توجه بریه بصوب انقیاد او معطوف داشت و فارس بن حاتم ماهویه باعانت او کمر اجتهاد در میان بست و سبب آن بود که چوی عنه سپری شد و حسن عسکری از او متخلف شد و حسن را

بمحک امتحان در آوردند نقد افتخارش از عیار علم و دانش کم آمد چنانچه قائلان بامامت او را حماریه گفتند چون حسن سپری شد پایه و قار جعفر اضاعه پذیرفت و امر اقتدارش تضعف گرفت و قوم استدلال کردند ببطالان امامت حسن بآنکه از او مولودی متخلف نشد و امام البته باید که از وی عقبی متخلف شود که بامامت لایق آید و جعفر حیازت میراث او فرمود بعد از آنکه دعاوی اقامت یافت و گفتند از بعضی سراری حملی هست او را و سلطان و عامه بر این اطلاع یافتند طایفه ای که بامامت حسن قائل شدند اقوال ایشان متشمت گشت و باصناف بسیار متفرق شدند فرقه ای بامامت جعفر راسخ قدم و ثابت دم شدند و بسیاری قائلان بامامت حسن بایشان رجوع کردند از آنجمله حسن بن علی بن فضال که از اکابر اصحاب و فقهای ایشان بود و واقف بر فقه و حدیث و متمرن در آن و بعد از جعفر بامامت علی بن جعفر و فاطمه بنت علی که خواهر جعفر بودند قائل شدند و بعضی بامامت علی بن جعفر قائل گشته .

و یا در همان کتاب فرق الشیعه که بغلط بمؤلفین شیعی نسبت داده اند میگوید: حسن بن علی در ربیع الاخر سال ۲۳۲ زائیده شد و در آدینه شب هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری در بیست و هشت سالگی به سرمن رای در گذشت و ابو عیسی بن متوکل بر وی نماز گذارده و او را در سرای خودش در همان اطاقی که پدرش مدفون بود بخاک سپردند روزگار امامتش پنج سال و هشت ماه و پنج روز بود و بمرد و از او نشانی نماند .

(در حالیکه ابن حجر آن متعصب مشهور در کتاب صواعق محرقه میگوید : محمد بن الحجة هنگام وفات پدرش پنجساله بود ولی خدا در کودکی باو دانش و بینش داد او را قائم منتظر میگویند زیرا در مدینه پنهان شد و کسی ندانست بکجا رفته)
و محمد کرد علی در خطب الشام راجع بوجود ولی عصر و اتهامی که بشیعیان میزنند که آنها معتقدند امام علیه السلام از سرداب ظهور خواهد کرد گوید و سیظهر فی آخر الزمان فی مکه المکرمة و قد قال بقولهم هذا فریق من اهل السنة و اما القول بانه یخرج

من سرداب سرمن رای فلم بقل به احد من الشيعه وان نسبه اليهم من لا يعرف مذهبهم
جهلا بحقيقة الحال ملاحظه كنيد شدت تعصب و نیروی تخریب و یابی اطلاعی معاندی
را که نسبت بعالم تشیع اظهار عقیده میکند تا چه اندازه است و ماهز ارواندى سال است
که آماج تیرهای تیزتر و برنده تر از اینگونه حملات هستیم و هنگامیکه صاحبان
ملل و نحل از گذشتگان چنین خبط هائی را مرتکب شوند از متأخرین ~~که~~ پایه
دانششان بر روی نوشته ها و گفتارهای گذشتگان و ایمانشان کمتر از آنانست و در
تباهی و تاریکی بیشتری بسر میبرند چه توقعی داریم ^(۱).

سرپرسی سایکس مورخ انگلیسی در تاریخ خود میگوید از جمله اصول عقائد
شیعه این است که امام دوازدهم در سال ۲۶۰ هجری بطور غریبی غائب گردید و در
شهر مرروز جابلقا مسکن گزید و مرگ در او راه نیافته و تا اینوقت حیات دارد او
زنده خواهد بود تا آنکه در آخر الزمان در مسجد گوهر شاد خراسان دوباره ظهور
خواهد نمود .

و محمد گیلانی در عصر حاضر صاحب رساله شریف رضی و اثر التشیع فی الادب
العربی میگوید علی بن ابی طالب مردی بود که برای خلافت مسلمین شایستگی نداشت
زیرا افرادی مانند طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص از بیعت او کناره گرفته بودند و
بازمی گوید علی پس از کشته شدن عثمان خود را پیشوای مسلمانان دانسته و باشتاب
بر منبر رفت و حال آنکه دروغ میگفت و تنها جمعی قلیل با او بیعت کرده بودند و
بعدها هم سیاست کهنه و مرتجعى را در پیش گرفت که نادانی و کوته نظریش را بشبوت
میرساند .

از امثال اینان باید پرسید اگر عده ای منفعت جو که اسلام را جز برای منافع
شخصی نمیخواستند و علی عليه السلام آنانرا از دور خویش براند و منافع آنها را تأمین نکند

(۱) ولی از مترجمین اینگونه کتب که شیعی مذهبند این توقع را داریم که در زیر
این گونه مطالب غلط تاریخ و مطلب صحیح را روشن نموده و بدست مردم بدهند و علت
سکوتشان معلوم نیست برای چیست .

و آنها را گردن مسلمین سوار ننماید گناهی کرده شما بثروت این آقایان و این عشره
 مبشره و بنی امیه و طرفداران عثمان نگاه کنید رقم دارائی آنها سرسام آور است .
 مسعودی در تاریخ مروج الذهب گوید در روزگار عثمان جماعتی از کسان او
 املاک و خانه های زیادی بدست آوردند از جمله آنها زبیر بن عوام بود که خانه وی
 در بصره تا کنون معروف است و و چند خانه دیگر در مصر و کوفه و اسکندریه
 داشت و خانه ها و املاک او هنوز معروف است مال او پس از وفاتش بانصد هزار دینار بود
 و هزار اسب و هزار غلام و هزار کنیز بجای گذاشت و در شهرهایی که نام بردیم املاک
 بسیار داشت طلحه بن عبدالله تیمی در کوفه خانه خود را که تا کنون معروف است بساخت
 و عوائد وی از املاک عراق روزی هزار دینار بود و بیشتر هم گفته اند در ناحیه سراه بیش
 از این داشت و خانه ای در مدینه ساخت و آنرا با آجر و گچ و چوب بر آورد سعد در عقیق
 خانه ای ساخت و بنای آنرا بالابرد و فضائی وسیع بدان تخصیص داده بام آنرا
 بکنگرها زینت داد عبدالرحمن خانه ای وسیع بساخت در طویله او صد اسب بود و
 هزار شتر و ده هزار گوسفند داشت و پس از مرگش ربع مالش ۸۴ هزار دینار شد زید
 بن ثابت وقتی بمرد آنقدر طلا و نقره بجا گذاشت که آنرا با تبر می شکستند و
 اموالیکه بجز این از او مانده بود صد هزار دینار قیمت داشت یعنی بن امیه وقتی بمرد
 پانصد هزار دینار بجای گذاشت و مبالغی از مردم بستانکار بود بعلاوه تر که او صد
 هزار دینار قیمت داشت .

طبری در باب این تمرکز ثروت میگوید بعضی از خانواده های معروف کوفه
 وقتی بچنگ میرفتند هزار شتر برای حمل همراهان و کالای خود داشتند از معاویه
 و بنی امیه و مروانیان صحبتی بمیان نیاید بهتر است این ثروت شیعیان عثمان بود و
 ثروت سلمان و اباز و عمار و سایر شیعیان علی را هم با آن مقایسه کنید (و این مقایسه
 را در تمام مراتب فضل و کمال و زهد و تقوی عمومیت دهید) معلوم میشود چه
 اشخاصی بدو علی گرد آمده و چه افرادی از روی کار آمدن او ناراضی بودند و علی رضی الله عنه
 برخلاف عثمان دست آنها را از سر مسلمین کوتاه میکرد او میخواست اختلاف

طبقاتی را که از زمان فوت رسول الله وجود آمده بود دوباره پرویا کمتر کند و جلوی ستمگری را بگیرد همین طلحه و زبیر اولین نفراتی بودند که با او بیعت کردند و چون ازدادن حکومت بصره و کوفه بآنان ابا نمود و حکومت شام را از معاویه میخواست بگیرد از او بریدند و بر خلاف او قیام کردند علی رضی الله عنه کسی بود که بزعم آنان پیغمبر خدا و حتی خلیفه دوم او را برای خلافت بر ازنده میدانستند ولی امثال محمد سید گیلانی و... او را نمی‌پسندند .

اینها و هزاران هزار بی ادبها و بی اطلاعاتها که مورخین و نویسندگان عامه و مستشرقین که پایه معلومات اسلامیشان بر روی اطلاعاتی است که از آنان گرفته‌اند و چندان اطلاع صحیحی از معارف و کتب شیعه ندارند نسبت بساحت مقدس مولی الموالی و اولاد اطهارش مرتکب شده‌اند و چه از روی نادانی باشد و یا از تعصب گناهی نه بخشودنی است و چگونه میتوان با بودن این قبیل انتشارات و افکار تقریب بین مذاهب تشیع و تسنن بوجود آورد و آیا دارالتقریب اسلامی سراب و خیالی بیش نبوده و کارهای او نقش بر آب نخواهد شد .

از اینان باید پرسید معاویه و خلفای اموی بخاطر تحکیم موقعیت سیاسی خویش و کوبیدن خصم درباره علی بن ابیطالب و جانشینانش چنان رفتارها و گفتارها و تبلیغات ناهنجاری نموده و حق را بباطل پوشاندند و حتی لعن و سب بآن ذوات مقدس را نزدیک بیک قرن در منابر رسمی نمودند تا آنجا که بنا بقول ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه معاویه چهارصد هزار درهم بسمرة بن جندب داد برای آنکه آیه *ومن الناس من یعجبک قوله... را درباره شاه مردان و آیه من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله را درباره ابن ملجم تفسیر و جعل کند ولی شما چه نظر و مقصد و نفعی از این کار دارید جز اینکه آنرا حمل بر جهل شما نموده و یا بدستور اجانب ایجاد تقرقه بین گروه مسلمین بر نامه کارتان باشد برای ایجاد تقریب بین مذاهب اسلامی گفتارهای فریبنده و زیبا و سجع و قافیه کاری نمیتواند از پیش ببرد دل‌های خود را باید از غل و غش پاک کرده و قلم را در راه اعتلا و معرفی اسلام صحیح و ایجاد وحدت بین*

مسلمانان و رفع سوء تفاهات بکار اندازید و از کینه توزی و تعصب بیجا و ایجاد تفرقه بین مسلمانان و حملات بشیعیان بپرهیزید و اینست معنی آیه شریفه و اعتصموا بحبل الله جمیعاً و لاتفرقوا تا کی باید کور کورانه دستورات دشمنان دین مبین اسلام را بکار بست و در لباس دین بدین حمله نمود این دوره دیگر بسر آمد و مسلمانان بیدار شدند و نباید بیش از این آلت بلا اراده و نو کر چشم بسته اجنبیان بود .

این شمه ای از رفتار اینان با پیشروان تشیع بود مسلم است هنجار آنها با شیعیان بهتر از این نبوده و نیست در طول تاریخ اسلام به بینید چه اتهامات و تهمت‌ها که بشیعیان زده شد و حتی آنان را از جرگه مسلمین خارج نموده و بشرك و الحاد کشاندند و جود عبدالله بن سبا را سرمنشاء شیعیان دانستند آنها را بت پرست و خرافاتی و غالی و مشرك و انجس از یهود و جاهل و خبیث و ... معرفی کردند تا آنجا که احمد امین نویسنده عصر حاضر مصری در کتاب فجر الاسلام نوشت و الحق ان التشیع کان مأوی یلجأ الیه کل من اراد هدم الاسلام ... لعداوة او حقد و من یرید ادخال تعالیم آبائه من یهودیه او نصرانیه و زراد شتیه (ولی البتہ بدون دلیل و یا با دلائلی او هن من بیت العنکبوت و نزدیک بعالم خیال و خلسه چنانچه موقعیکه مرحوم کاشف الغطا کتاب اصل الشیعه و اصولها را تألیف نمود و در اثر آن احمد امین با گروهی از دانشمندان مصری بعراق آمده و بدیدارش شتافتند چون مرحوم کاشف الغطا دلائل اتهامات او را پرسید جوابی نداشت و سکوت کرد) .

درست است که شیعیان نیز در برابر این حملات ساکت ننشسته و بلکه در بعضی مواقع مقابله بمثل نموده و تندروی هائی کرده اند ولی آیا دفاع در مقابل حمله مشروع نیست ؟ شیعیان اگر بمصداق الا لعنة الله علی القوم الظالمین به ظالمین حق آل محمد لعن کنند مستحق هر گونه عقوبتند ولی معاویه و اتباعش اگر علی علیه السلام و فرزندان پیر و انشرا لعن کنند مطهر و مقدسند .

و برای آنکه معلوم شود شیعیان چه گروهی بوده و در تاریخ اسلام چه نقشی بازی کرده اند فهرست وار اسامی شیعیانی را که اولین تصنیف و تألیف را در فنون

مختلف بوجود آورده و دیگران را بسوی علم و کمال رهبری کرده اند نقل مینمائیم^۱.

- | | |
|---|----------------------------|
| سعید بن جبیر تابعی | ۱- در تفسیر قرآن |
| محمد بن سائب کلبی | ۲- در احکام قرآن |
| ابوسعید ابان بن تغلب | ۳- در علم قرائت |
| ابان بن تغلب | ۴- در غریب قرآن |
| ابان بن تغلب | ۵- در معانی قرآن |
| عبدالرحمن بن اصم مسمعی بصری | ۶- ناسخ و منسوخ |
| علی بن حسن | ۷- نوادر قرآن |
| حمزه بن حبیب زیات | ۸- متشابه قرآن |
| حمزه بن حبیب از قراء سبعة | ۹- مقطوع و محصول قرآن |
| ابوالاسود دلمی و یحیی بن یعمر | ۱۰- نقطه و اعراب قرآن |
| یحیی بن زیاد فراء | ۱۱- مجاز قرآن |
| محمد بن محمد بن جنید | ۱۲- امثال قرآن |
| ابی بن کعب | ۱۳- فضائل قرآن |
| حمزه بن حبیب زیات کوفی | ۱۴- اسباع و حدود آیات قرآن |
| عبدالله بن عباس و جابر بن عبدالله و ابی بن کعب | ۱۵- علم قرآن |
| محمد بن حسن شیبان استاد شیخ مفید | ۱۶- در انواع علوم قرآن |
| ابوعبدالله محمد بن عمرو واقدی | ۱۷- در تفسیر |
| ابورافع آزاد کرده پیغمبر سلمان و ابازرغفاری | ۱۸- علوم حدیث |
| ابوعبدالله محمد بن عبدالله معروف بحاکم نیشابوری | ۱۹- علم درایه |
| ابوعبدالله محمد بن خالد برقی قمی | ۲۰- علم رجال حدیث |
| ابوعبدالله محمد بن عمرو واقدی | ۲۱- طبقات روات |
| علی بن ابورافع آزاد کرده پیغمبر | ۲۲- در فقه |

(۱) از کتاب الشیعه فنون اسلام و تأسیس الشیعه تألیف حسن صدر.

عیسی بن روضه تابعی و ابو هاشم بن محمد بن علی بن ابیطالب	۲۳- در علم کلام
هشام بن حکم	۲۴- اصول فقه ائمه
یونس بن عبدالرحمن مولای آل یقطین	۲۵- اختلاف حدیث
هشام بن محمد کلّبی صاحب کتاب ادیان العرب	۲۶- در علم فرق مذاهب
ابو یعقوب اسمعیل بن حمدان سکونی	۲۷- در مکالم اخلاق
ابورافع و محمد بن اسحق	۲۸- در علم سیر
ابان بن عثمان تابعی	۲۹- در تاریخ اسلام
هشام بن محمد بن سائب کلّبی	۳۰- در انواع تاریخ
هشام بن محمد کلّبی	۳۱- در جغرافیا
در زیادی تألیفات تاریخ و اخبار ابو مخنف و واقدی	۳۲- در زیادی تألیفات تاریخ و اخبار ابو مخنف و واقدی
هشام بن محمد بن سائب کلّبی	۳۳- در اوائل
خلیل بن احمد ازدی فراهیدی	۳۴- در علم لغت
ابن السکیت و ابو العباس مبرد و ابن درید و صاحب بن عباد و ابو عمر و تنوخی - محمد بن حبیب لغوی و احمد بن فارس بن زکریا	۳۵- پر تألیف ترین در لغت
ابو الحسن احمد بن فارس لغوی	۳۶- در علم انشاء
خالد بن سعید بن العاص	۳۷- علم کتابت
ابو عبدالله محمد بن عمران بن موسی خراسانی بغدادی	۳۸- در علم معانی و بیان و فصاحت و بلاغت
ابن هرم ابراهیم بن علی بن سلمه بن هرمه شاعر اهل بیت و قدامة بن جعفر کاتب	۳۹- در علم بدیع
خلیل بن احمد و ابو عثمان بکر بن حبیب مازنی نحوی	۴۰- در علم عروض

ابوالطفیل عامر بن وائله صحابی فرزدق و نابغه
 جعدی و بختری و ابوتمام و ابن الرومی و دعبل
 خزاعی ابونواس و سید حمیری، کمیت و مهیار
 دیلمی شریف رضی، صفی‌الدین حلی، کعب بن
 زهیر، علی بن اسحاق بن خلف بغدادی و ابن نباته
 ابومسلم معاذ هرا پسرا ابومسلم بن ابوساره کوفی
 مولای انصار و ابوعثمان مازنی

۴۲- علم صرف

۴۳- علم نحو

ابی‌الاسود دثلی

۴۴- در تقوی و پرهیزکاری و اخلاق سلمان و اباذر و مقداد و ربیع بن خثیم و هرم بن

و باصلاح امر و زوی تصوف حیان و عثمان بن مظعون

۴۵- در شیمی و صنعت

جابر بن حیان طوسی

و اگر بخواهیم از مشاهیر ادبی و علمی شیعه امثال یعقوب بن داود وزیر مهدی
 عباسی - فرزندان سهل ذوالریاستین فضل و حسن - مزید نوشجی - جعفر بن محمود
 اسکافی - ابوالحسن علی بن فرات و فرزندانش - ابوشجاع همدانی وزیر مقتدی
 ابوالمعالی وزیر مستظهر - انوشیروان قاسانی وزیر المسترشد - مؤیدالدین محمد بن
 عبدالکریم قمی امامی وزیر الناصر و الزاهر و المستنصر، مؤیدالدین علقمی وزیر مستعصم
 ابوسعید محمد بن احمد عمیدی - ابوالقاسم حسین بن علی وزیر مغربی - ابن عمید
 وزیر رکن الدوله و فرزندانش - صاحب بن عباد - ابوالعلاء ابن بطه - عمیدالملک
 کندری وزیر طغرل - رامهرمزی وزیر سلطان الدوله دیلمی - سعدالملک وزیر
 سلطان محمد سلجوقی - تاج‌الملک ابوالغنائم قمی - ابوالحسن ابن فطیر - خواجه
 نصیرالدین طوسی و خاندان بزرگ جوینی و ... بشماریم بهزارها بالغ خواهد شد
 و آیا سزاوار است چنین کسانی را که پرچمدار علم و معرفت و دین و اولین مؤسسين
 رشته‌های مختلف علمی و ادبی بوده‌اند جاهل و خرافاتی و بی‌دین نامید؟ ولی ریشه
 این عناد و بدبینی از اینجا پیدا شده و گناه شیعیان فقط آنست که خلافت بلافضل

رسول الله را حق علی عليه السلام و فرزندانش میدانند و ما ناچاریم برای روشن شدن قضیه باین علت العلل هم توجهی مختصر بنمائیم .

همانطور که گفته شد رسول خدا صلى الله عليه وآله هم زمان و همدوش اسلام ظاهری اسلام باطنی و ایمانی را هم بمردم مستعد معرفی نموده و از همان روزهای اولیه شخصی را هم که باید مردم با سرپرستی وی باین سیر و سلوک الی الله ادامه دهند نشان داد و درخت تشیع و شیعه و رئیس شیعیان در همان اوان اسلام معلوم بوده و حتی بثمر هم رسید و افرادی مانند سلمان و تربیت کرد و این قصه از روزهای اولیه یعنی یوم الدار و یوم الانذار شروع و بغدیر خم ختم گردید و مطلب پیش همگان روشن و وصایت علی عليه السلام حتمی بود و همین موضوع بود که جبهه مخالفین را در برابر خاندان پیامبر متحد نمود و برابر امیر المؤمنین برانگیخت و بین او و حق مسلمش مانع و حاجز گردید بدون در نظر گرفتن نظر پیغمبر یا جمهورامت و پیش از غسل و تکفین و تدفین رسول خدا صلى الله عليه وآله باشتابزدگی تمام نفراتی چند بگردهم بر آمدند و خلافت را ربوندند و پیغمبر خدا هم که پیش بینی مینمود و میدانست که چنین عملی خواهند کرد در مرض موت میخواست صریحاً وصیت نموده و آنرا صریح و آفتابی بیان نماید که مانع شدند و نسبت هذیان باور دادند (گوینده ان هذا الرجل لیهجر همان کسی بود که پس از فوت پیغمبر شمشیر کشید و گفت محمد نمرده است و قائل بآنرا گردن میزنم و او را مشمول حالات بشری نمیدانست ولی چه شد که در هذیان گوئی گوینده ما یَنطق عن الهوی را به بشر معمولی تشبیه نمود گویانکه عقیده باینکه محمد صلى الله عليه وآله نمرده است از یک مسلمان عامی هم سزاوار نبود که بگوید) و اگر چنین عملی نمی شد و حق را از مجرای منحرف نمی نمودند اسلام فقط بجهانگیری ظاهری نمیبود و برای تأمین مطامع و شهوترانیهای امویان و عباسیان بکار نمی افتاد و سلطنت ظاهری صرف نبود و بر قلوب حکمرانی میکرد همانطور که در زمان رسول خدا صلى الله عليه وآله پیشرفت ظاهری و معنوی توأمأ بجلو میرفت .

علی عليه السلام در خطبه شقشقیه ^(۱) باین داستان اشاره نموده و میفرماید

سو کند بخدا که ابوبکر خلافت را مانند جامه بخود پوشانید باینکه خود میدانند که من محور آسیای خلافت بوده و این امر بر من باید دور بزند زمان بنفع ظاهری دیگران گشت و بر خلاف آرمان بنیانگزار اسلام کار در کف دیگری قرار گرفت .

علی علیه السلام دروغگو نبود و بهوی و هوس سخن نمی‌راند و این مطلبی است که همگان بر آنند حکومت خاتم انبیا حکومت الهی بوده و سلطنت ظاهری نبوده بلکه از آن و تجملاتش پرهیز میکرد و باید سلطنت الهیه بدست کسی باشد که متصف بصفات الهی باشد تا بتواند قلوب مردم را تربیت و ارشاد کند پیمبر خدا هم چنین بود اگر در آیات قرآنی توجه کنید میبینید که خدای حمید در کتاب مجید نبی گرامی خود را بصفات هادی و نور و رحمت و برصراط مستقیم بودن و گواه راست و خیر مایمن و علی و عظیم و مولی و عزیز و ... که از صفات خود او است ستوده و گفتار و بیعت و دید و اطاعت و حب و عمل خود شمرده و جانشین او هم باید چنین باشد و علی علیه السلام هم چنین بود و جانشین رسول خدا همانکاری را که پیغمبر مینمود باید دنبال کند و انتخاب او از طرف خدا و رسول باید باشد و روی خیالات و منافع موهوم بشری نمیتوان خلیفه برگزید و رسول خدا از زمان خویش مردم را باین قطب آسیای ولایت آشنا کرد و پیوسته مناقب او را بر شمرد و وی را امیر المؤمنین و سید الوصیین ، سید العرب و خاتم الوصیین نامید نفس خود خواند (آیه مباهله) در برادری تنها او را با خود برادر گرفت دوستی او را نشان کفر و ایمان و نفاق قلمداد کرد و مردم را بسوی او توجه داد و پیروانش را ستایش فراوان نمود و شیعه نامید گروهی از پادگان در همان زمان بدو گرویده و هسته تشیع افکنده شد و پیروان ویژه‌ای برایش گرد آمدند و کلاس عالی اسلام تشکیل گردید که ما بنام بعضی از آنان اشاره کردیم و این مطلب تا آنجا روشن بود که در حقیقت احتیاج

(۱) گروهی گفته‌اند که این خطبه از علی (ع) نبوده و ساخته سید رضی گرد آورنده نهج البلاغه است در صورتیکه ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه از ابوالقاسم بلخی معتزلی که پیش از سید رضی میزیسته این خطبه را نقل و شرح کرده .

بوصیت ثانوی نداشت و اینکار برای اتمام حجت و تأکید بود .

مسعودی در مروج الذهب میگوید معاویه در پاسخ نامه محمد بن ابابکر نوشت
فقد كنا وابوك فينا نعرف فضل علي بن ابيطالب و حقه لازما لنا مبرورا علينا فلما
اختار الله لنبيه ما عنده و اتم له ما وعده و اظهر دعوته فابلج حجته و قبضه الله اليه
صلوات الله عليه كان ابوك و فاروق اول من ابتره حقه و خالفه على امره على ذلك
اتفقا و اتسعا ثم انهما دعوا الى بيعتهما فابطأ عنهما .

اینهمه فضائل و کمالات در این پهن دشت آفرینش بهیچ آفریده‌ای (پس از
رسول خدا ﷺ) جز علی بن ابیطالب گرد نیامده و نمیتوان آنرا پوشانید و نباید
در جانشینی پیغمبر دیگری را براو برگزید اقوال منقولہ از کتب مورخین و اهل
تسنن را در زیر دقت نمائید .

تاریخ خلفا و صواعق ابن حجر : خداوند اصحاب و یاران محمد را مؤاخذه
فرموده مگر علی عليه السلام را .

کنز العمال : یاران محمد مورد عتاب آفریدگار واقع شدند مگر علی عليه السلام .

تاریخ خلفا : آیاتی را که درباره عظمت مقام علی عليه السلام در کتاب خدا نازل
گردیده نسبت بهیچیک از صحابه نازل نشده .

دارقطنی عن الشعبي قال : بينما ابوبكر جالس اذ طلع علي فلما راه قال :
من سره ان ينظر الى اعظم الناس منزلة و اقر بهم و افضلهم حالة و اعظمهم حقاً عند
رسول الله فليمنظر الى هذا الطالع اخرج البزاز عن سعد قال قال رسول الله ﷺ لعلي
لا يحل لاحد ان يجنب في هذا المسجد غيري و غيرك .

دارقطنی : ان عليا قال للسته الذين جعل عمر الامر شوري بينهم كلاما طويلا
من جملته : انشدكم بالله هل فيكم احد قال له رسول الله يا علي انت قسم الجنة و النار
يوم القيمة غيري قالوا اللهم لا .

احمد بن حنبل : فضائلیکه راجع بعلي وارد شده سایر اصحاب از آن بهره

ندارند .

صواعق از ابن عبدالبر : از صحابه بر تری علی بر ابابکر و یاران دیگر پیمبر
روایت شده .

صواعق : قائلین به فضیلت علی بر ابی بکر کافر نگر دیدند .

حیات الحیوان : سفیان ثوری علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را بر کلیه یاران تفضیل میداد .
صواعق از طبقات ابن سبکی : حسنین افضل از شیخین بودند (و حال آنکه وارد
شده حسن و حسین سیدا شباب الجنة و ابوهما خیر منهما .)

خصائص نسائی : پیمبر فرموده علی عَلَيْهِ السَّلَامُ سید عرب است .

و از مجموع گفته های منصفین اهل سنت و جماعت بر می آید که آنان در محبت
علی و فرزندانش حرفی نداشته و آنانرا صاحب عالیترین فضائل و کمالات میدانند
و اگر چه برای خلقای ثلاث هم فضائلی نقل میکنند ولی ملاحظه فرمودید که در
فضائل آنانرا همدوش ندانسته و حتی حسنین را بر شیخین ترجیح و تفضیل میدهند.
سنائی در کتاب حدیقه (الهی نامه) پس از مدح خلقای ثلاث چون بعلی عَلَيْهِ السَّلَامُ
میرسد میگوید :

ای سنائی بقوت ایمان	مدح حیدر بگو پس از عثمان ^(۱)
با مدیحتش مدایح مطلق	زهق الباطل است و جاء الحق
مولوی گوید :	

راز بگشا ای علی مرتضی	ای پس از سوء القضا حسن القضا ^(۲)
-----------------------	---

آنانند که لقب کرم الله وجهه را فقط درباره امیر المؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ استعمال
میکند و بین خلقای راشدین و صحابه تنها با او امام میگویند و آنهایند که از عان
دارند هیچیک از ائمه اطهار بنزد معلمی درس نخوانده و از چشمه الهی سیراب می شده اند
و افرادی از آنها مانند حضرت جواد و حسن عسکری در طفولیت و در سنین ۸۵۷

(۱) و (۲) از اشعار منقوله بالا داشتن مذهب امامیه اتنی عشری برای گویندگان
آن ثابت نمیشود فقط توجه بشخص علی بن ابیطالب که در نظر عرفا از لحاظ قطبیت
اهمیت دارد (نه امام معصوم و خلیفه بلا فصل پیغمبر در ظاهر و باطن بودن) معلوم میگردد.

سالگی با امامت رسیده اند و اجد مقامات و فضائل و کرامات بوده اند و حتی منصفین آنها عصمت و پاکی خاندان عترت را هم قبول دارند و آیه تطهیر را درباره ایشان نازل میدانند .

مسلم در صحیح از عایشه نقل کرده : خرج النبی غداة و علیه مرط مرحل من شعر اسود فجاء الحسن بن علی فادخله ثم جاء الحسين فدخل معه ثم جاءت فاطمة فادخلها ثم جاء علی فادخله ثم قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یتطهرکم تطهیرا .

احمد بن حنبل در مسند ضمن حدیثی که از ابن عباس در فضائل علی نقل کرده میگوید و اخذ رسول الله ﷺ ثوبه فوضعه علی علی و فاطمه و حسن و حسین فقال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یتطهرکم تطهیرا و مسلماً چنین است و ازواج النبی که در آیات ۲۸^(۱) و ۳۰^(۲) از سوره احزاب مورد عتاب و خطاب قرار گرفته اند نمیتوانند مشمول چنین عصمتی باشند .

ابن خلدون مغربی با همه تعصبش در مقدمه تاریخ خود میگوید خلافت رسول خدا این است که مردم را بمقتضای شرع بانجام مصالح آخرت و مصالح دنیا و ادار و راهنمایی کند و نگهبانی دین و دنیا را بنماید چون دین و دنیا از هم جدا نیست حکومت دینی بهترین حکومتها است و باید زندگی این جهان و سیله بهبودی آن جهان باشد و خلیفه از لحاظ سلطه دینی و سیاسی نماینده پیغمبر بوده و برای حفظ دنیا و آخرت مردم باید کوشش نموده و دارای عالی ترین فضائل عالییه انسانی از عدالت و علم و شجاعت و ... باشد و برای اینکه بتواند مردم را و ادار باطاعت نموده و از تمرّد دور نگهدارد باید خلافت بر عصبت متکی باشد یعنی خلیفه از قبیل بزرگ و متنفذی

(۱) یا ایها النبی قل لا زواجک ان کنتن تردن الحیوة الدنیا و زینتها فتعالین امتعکن و اسرحکن سراحا جمیلا .

(۲) یا نساء النبی من یات منکن بفاحشة مبینة یتعاف لها العذاب الضعیفین و کان ذلک علی الله سیرا .

بوزه و طرفداران زیادی داشته باشد (همان استدلالی که ابوبکر برای انصار نمود و گفت فرمایش پیغمبر است که الائمة من قریش و امیر المؤمنین علی علیه السلام هم همین دلیل را بر علیه ابابکر بکار انداخت و گفت اگر خویش رسول خدا و از قریش بودن ^(۱) ملاک کلاست که قرابت من بر رسول الله بیش از همه است با آنهمه سوابق خدمات و فضائل و کمالات) .

حکمای اسلام بدنبال رأی مدینه فاضله افلاطون بر آنند که حکومت باید بدست مردی دانا و فهیم و فیلسوف باشد تا مصالح خلق را بتواند تشخیص و انجام دهد و حدیث اقضا کم علی متفق علیه فریقین است .

میرسید علی هندی مورخ شرقی در تاریخ عرب و اسلام میگوید (صفحه ۲۵) اینوقت موضوع خلافت مطرح شده در صدر آمدند برای حل و عقد امور جانشینی برای پیغمبر تعیین کنند آنحضرت در زمان حیات خود علی بن ابیطالب را خلیفه خویش اشعار داشته ولی آن بصورت يك قرار قطعی در نیامده و مدون نشده بود و این بجای طلبی های فردی بر زیان اسلام میدان داده در دوره های بعد سبب عمده جنگ بین خانواده ها شد و عامل قوی برای نفاق و شقاق مذهبی گردید و اگر حضرت علی علیه السلام برای خلافت تعیین شده بود هر آینه مدعیان مغرض و فاسدی که در آینده سر بلند کرده سبب آنهمه فتنه و فساد و خونریزی در دنیاى اسلام گردیدند هیچ

و روایت الائمة من قریش هم که از پیغمبر نقل میکنند منظوره آنست که قریشی بودن شرط کار است و قریشی بر غیر قریشی فضل و برتری دارد چون با آیات و روایات دیگر که هیچکس بر هیچکس فضلی و برتری جز بتقوی ندارد ناسازگار و متعارض است بلکه جنبه اخبار به آینده بوده و نشانی دیگری برای اثبات حقانیت اهل بیت اطهار که از قریش بودند نه اینکه بخواهد طائفه ای را بر طائفه دیگر برتری دهد ارتباط و علاقه رسول خدا نسبت بمردمان بدرجه تقوای آنها مربوط بود و مال و جمال و عشیره و طایفه و... در اینجا راهی نداشت و چون درجه شد این پارسائی در علمی و فرزندان و پیروانش بوده این بود که مورد توجه خاص پیغمبر خدا بودند .

يك بوقوع نمی پیوست .

ما بخصوص ازسنان متعصبی چون ابن خلدون نقل کردیم و ملاحظه فرمائید شرایطی را که میخواستند تنها در شخص علی بن ابیطالب جمع بود اگر عصبيت و شیره داشتن است که علی از مزایای آن برخوردار بود باضافه آنکه نزدیکترین مردمان حسباً و نسباً به پیغمبر خدا بود و اگر خلیفه باید برای رهبری دنیا و آخرت شبیه رسول خدا باشد که تنها علی بود که از کودکی در دامان پیغمبر تربیت شده و بادب النبی مؤدب شده بود و تنها کسی از یاران پیغمبر بوده که میتواندست بگوید هرگز بت نپرستیده ام و چنانچه صحبت فهم و دانائی و فضائل و کمالات بوده که هیچ آفریده پس از خاتم انبیا درک مقامات علی عليه السلام را نمی تواند بکند و دوست و دشمن بدان معترفند و با دقت بیشتری معلوم میشود که خلافت در اسلام نه مقام پایی در مسیحیت بود که بامور دنیوی سلطه نداشته و نه سلطنت دنیوی است که بامور اخروی کاری نداشته باشد و متضمن هر دو است چون اسلام دین دنیا و آخرت است و آخرت خوب همان ثمری است که از اعمال خوب این دنیا بدست می آید (الدنيا مزرعة الاخرة) .

در این شکی نیست که ظلمی بزرگ بر خاندان پیغمبر و بلکه بر اسلام و کافه مسلمین شد و کاری عجولانه و نابخردانه انجام گرفت (خلیفه دوم میگوید شنیدم که یکی از شما گفت اگر عمر بمیرد با فلانی بیعت می کنیم مبادا کسی بدین سخن مغرور شود که بیعت ابو بکر فلتی ای بود آری بیعت ابو بکر ناگهانی بود ولی خدا کسان را از شر آن حفظ کرد .)

انتخاب ابابکر درست بر طبق رسوم جاهلیت یعنی همان رسومی که خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله سالها با آن جنگیده بود انجام گرفت و شیخ قبیلہ را انتخاب کردند و این ستم آنجا تکمیل شد که سه بار این ظلم درباره علی عليه السلام تکرار شد .

اباعبیده جراح و دیگران پس از بیعت مردم با ابو بکر و مطالبه کردن علی بن ابیطالب حق خود را بوی گفتند یا ابالحسن ما نمیدانستیم که ترا در این کار رغبتی

هست چون کنار ماندی و دخالت نکردی و گرنه احدی را یاری آن نیست که در کمالات بر تو سبقت جوید و سبقت و خدمات تو در اسلام معلوم همگان است فعلاً کاری شده و بهتر است موافقت فرمائید و علی علیه السلام هم برای حفظ مصالح مسلمین موافقت کرد دیگر پس از فوت ابابکر چرا اینکار تجدید شد و واقعاً اگر بزعم عامه خلافت باید انتخابی جمهور مردمان باشد (مانند انتخاب ابوبکر) چرا عمر بآن نظرز تعیین نشد و بنظر ابابکر انتخاب شد و چنانچه انتخاب این دو صحیح بود عمر چگونه بعد از خود امر را بشورای ۶ نفری با شرایط عجیب و غریب وا گذار نمود اینها مطالبی هستند که شیعیان و منقذین از آن چیزی سر در نیاورده و نتوانستند عقول خود را از کار انداخته و نادانانه سر بسپارند (قد اضاء الصبح لذی عینین) .

با وجود این زمان خلفای راشدین تا حدودی مراعات حفظ ظاهر دین میشد و فقط صحبت غصب خلافت در میان بود ولی در زمان امویان و بنی مروان ربودن خلافت از آل علی علیه السلام توأم باشقاوت و بیرحمی و پست فطرتی و کینه جوئی و با تعصب و حشیگری و نادانی آمیخته و بعد اعلای خود رسید گوئی بنی امیه انتقام دیرین خود را از بنی هاشم باز می جست . اشعار :

لیت اشیاخی بیدر شهدوا	جزع الخزرج من وقع اسل
لعبت هاشم بالملك فلا	خبر جاء ولا وحی نزل
لو راوه فاستهلوا فرحا	ثم قالوا یا یزید لاتشل
لست من خندف ان لم انتقم	من بنی احمد ما كان فعل
وقتلنا القرم من ساداتهم	و عدلناه بیدر فانعدل

یزید بن معاویه در برابر سر مطهر حسین بن علی علیه السلام سرود و این معنی را بخوبی میرساند و بدانجا کشید که مسلمین گمراه شده بدستور خلفا سب و لعن امیر المؤمنین و اولادش را بر منابر رسمی و علنی کردند ولی سزای این اطاعت کور - کورانها از بنی امیه و جبن و دوروئی و خیانت به اهل بیت پیغمبر را آنجا دیدند و فهمیدند که خلفای اموی بکعبه مقدس ترین مقدسات مذهبی آنان حمله نموده و آنرا بمنجنیق بستند

وازهتك حرمت و ریختن خون در آن دو حریم که محل امن و امان بود دریغ نداشتند (بفرماندهی مسلم بن عقبه) و در مدینه از خون صحابه و مسلمین جو بیارها راه انداختند و اعمال منافی عفت انجام دادند (قضیه حرّة) خلیفه دیگر آنان ولید بن یزید گوینده اشعار :

تلعب بالخلافة هاشمی بلا وحی اتاه ولا کتاب
فقل لله یمنعنی طعامی و قل لله یمنعنی شرابی

قرآن کریم را هدف تیر قرار داده و گفت :

تهددنی بجبار عنید فها انا ذاك جبار عنید
اذا ما جئت ربك يوم حشر فقل یارب مرزقنی الولید

و مسلمین آن هنگام بزبان حال با خود میگفتند کاش علی و اهل بیت پیغمبر را که مدافعین واقعی اسلام و حریت بودند تنها نمی گذاشتیم و یاری بیشتری میکردیم و بوعید و وعید و زجر و تهدید بنی امیه اهمیتی نمیدادیم ولی چنگالهای عقاب سیاه بند شده و تیر از کمان بدر شده بود رذائل و ستمگریهای امویان روز بروز زیاده تر می شد و دیگر مختص به بنی هاشم و اهل بیت پیغمبر نبود آنها جز شهوترانها و تأمین منافع شخصی و خودپرستی چیز دیگری را منظور نداشتند و اسلام و مسلمین و دنیا همرا برای خود میخواستند و چون روح بدویت عربی بحد اعلای آنها جلوه گر بود نسبت به مسلمین غیر عرب از ایرانی و رومی و کرد که موالی خوانده می شدند نهایت بی احترامی و بی رحمی را اعمال نموده و حتی بلقب خران آنها را می نامیدند و با حقارت و پستی نگاهشان می کردند تا بالاخره تعصب قبیلگی و قبول نداشتن اصل مساوات اسلامی و تفضیل عرب بر غیر عرب از یکطرف و هتك حرمت دین و شهوترانها و فسق و فجورهای علنی بی نهایت از طرف دیگر (سگ بازی و قمار و شرب خمر علنی از کارهای معمولی آنان بود و کسانی بودند که کنیز جنب و مست خود را لباس مردان پوشانیده و بجای خود برای نماز با امامت مسلمین میفرستادند و یا نماز را بمیل خود کم و زیاد می خواندند) رفتار آنها با اهل بیت پیغمبر و کعبه و قرآن و هنجارشان

نسبت بملل غیر عرب مسلمان و جزیه و باج و خراجهای سنگینی که برای تأمین هزینه خوشگذرانیهای خود میخواستند و بیشتر آنرا بر ملل غیر عرب و موالی می بستند و امتیاز فاحشی که بین مسلمین قائل بودند تمرکز امور سیاسی و ثروت در شام و بنی امیه^(۱) همه باهم دست بهم داده و نهضت‌های سیاسی و دینی بوجود آورد و قیام‌های خونین پیاپی از طرف مخالفین انجام گرفت بخصوص که در برابر این حزب شیطانی و وحشی حزبی نورانی و اصیل بر رهبری اهل بیت پیغمبر که واجد همه گونه فضائل و کمالات بودند بصورت‌های مختلف عرض اندام نموده و مردم را بسوی کمالات و فضائل و انسانیت یعنی درست برخلاف سیره بنی امیه رهبری می نمودند و بالطبع مخالفین آنان را زیاده‌تر و فشرده‌تر نمود و کشیدن انتقام و انقراض بنی امیه را تسریع میکرد انقلاب‌های کوچک فراوانی از طرف شیعیان شد که چون هنوز قدرت کافی نداشتند با وحشیگری و شدت سرکوب شدند (مانند قضیه فخر) ولی هنگامی که خصم بحد اعلائی ضعف رسید و تشیع تقویت و قدرت مخالفین بنی امیه تثبیت و روز افزون گردید این اساس فرعونى بدست ایرانیان بفرماندهی یکی از رشیدترین فرزنداناش (ابومسلم خراسانی) واژگون گردید.

مسعودی در مروج الذهب میگوید: پس از آنکه دولت از امویان به بنی عباس انتقال یافت از یکی از بزرگان بنی امیه پرسیدند علت انقراض دولت شما چه بوده گفت ما بخوشگذرانی مشغول بودیم و از مراقبت و رسیدگی کارهای ضروری بازماندیم

(۱) یکی دیگر از عوامل ضعف بنی امیه آن بود که برای خود و لیمه‌های متعدد تعیین می کردند و این خود سبب می شد همیشه بین اولادان و طرفدارانشان اختلاف و تفرقه باشد و بر علیه هم اقداماتی بنمایند و دولت خود را ضعیف کنند و عقیده بوجود مهدی از اهل بیت پیغمبر که از افتخارات و اعتقادات شیعه و سبب ایجاد امید در ناامیدان و مأیوسان است یکی دیگر از عوامل سقوط بنی امیه بود طبق این عقیده مردم بدنبال ظلم و جور شدند چشم براه مصلحی از آل پیغمبر میداشتند و این بود که مته‌په‌های زیادی خروج کردند و نهضت ابومسلم از خراسان و پیدایش عباسیان را بهمین حساب باید گذاشت.

بدین جهت بر رعیت خود ستم کردیم و آنها از انصاف ما مأیوس شدند و آرزو کردند از دست ما آسوده شوند بر اهل خراج تعدی شد بدین جهت از ما کناره گرفته و املاک ما ویران گشت و بیت المالها خالی ماند بوزرای خود اعتماد کردیم آنها نیز مصالح خویش را بر منافع ما ترجیح دادند و کارها را بدون اطلاع ما فیصله دادند و از ما پنهان داشتند مقرری سپاه بتأخیر افتاد و آنها از اطاعت ما بیرون رفته دشمنان ما آنها را دعوت کردند و بایکدیگر برای جنگ ما همداستان شدند دشمنان ما در طلب بر آمدند و بواسطه کمی یاران خویش از تسلط بر آنها عاجز ماندیم پنهان ماندن اخبار از مهم ترین علل سقوط دولت ما بود .

آنهمه ظلم و جور بنی امیه از یک طرف و فضائل اهل بیت پیغمبر از طرف دیگر سبب شد که سلسله بنی امیه با آنهمه قدرت پس از مدتی کوتاه بر افتاد فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین ولی باز هم حق اهل بیت اظهار داد نشد و عباسیان بناحق بخلافت رسیدند و با اینکه در بعضی از امور دست کمی از بنی امیه نداشتند معینا برای تثبیت موقعیت خودشان و فرار از انقراض سعی می کردند اشتباهات بنی امیه را تکرار نکنند و یا علنی نمایند و سیاست تر و محیل تر باشند سر طولانی شدن خلافت عباسیان هم همین بود .

غرض از ذکر سطور بالا آن بود که اولاً مغرضین بدانند شیعیان گروهی قوی و دیده و شناخته و بزرگترین دشمن ظلم و استبداد بودند و برای مبارزه با آن انواع سختی ها و محرومیت ها را تحمل نمودند تا اسلام را بحال اول باز گردانند و پیدایش آنان از زمان فاطمیان مصر و علویان طبرستان یا آل بویه و یاصفویه ... نبوده است در ثانی نتیجه خلافتی را هم که بدست مردم تعیین شده مشاهده کنند که بکجا انجامید و بجای ابقا و اعتلای دین تغییر و ضعف دامن گیر آن شد .

سخن کوتاه ما در مقابل عمل انجام شده واقع گشته ایم و خلافت ظاهر خواه ناخواه در کف با کفایت اهل بیت قرار نگرفت (با اینکه از پیغمبر روایت کرده اند که ائمه از قریشند و ۱۲ خلیفه پس از من خواهند آمد و این مطلب جز برائمه

اثنی عشر صدق نکند) مع هذا نه ما ميتوانيم بقهقرا برگشته و خلافت ظاهری را
 بعلی عليه السلام بازگردانیم و نه صلاح است دو گروه بیش از این با قلم و قدم بر یکدیگر
 تاخته و بیگانگان را خرسند و چیره بر مسلمین نمائیم و هزار و سیصد سالست این کار
 تجربه شده ولی ما میتوانیم اولاً در کنار هم بمسالمت زندگی نموده و در نقاطیکه
 با یکدیگر وحدت نظر داریم برای حفظ و عظمت اسلام تشریک مساعی نمائیم و در
 ثانی همانطور که اهل جماعت هم قبول داشته و نقل کرده اند انی تارك فيکم الثقین
 لن تضلوا ان تبعتموها و هما کتاب الله و اهل بیت عترتی بیائیم و بخلافت باطنی اهل
 بیت گردن نهیم علم معالم دین و راه تربیت انسانی را منحصر باین خانواده دانسته
 و از دیگران نیاموزیم و آب صافی را از سرچشمه بنوشیم و در فروع دینی قال الباقی و قال
 الصادق عليه السلام را بزمین نگذاشته و دنبال رأی و قیاس و استحسان نرویم و بمفاد آیه
 شریفه ما ينطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی بدانیم که احکام الهی نظری نبوده
 و باید بفرمان حق انجام گیرد و از گفتن آنهم فروگذار نشده و حکمی از احکام
 الهی بر زمین نمانده ما بحث خلافت ظاهری را ناچار کنار میگذاریم ولی خلافت
 باطنی علی مرتضی عليه السلام که مورد قبول علما و عقلا امت است او ریست که بزمان
 مخصوص تعلق ندارد و از جانشینی و خلافت علی عليه السلام و ائمه اطهار هم مقصد غائی
 و منظور نهائی همین سلطنت معنوی بود نه سلطنت دنیوی بر ابدان و اموال مردم و
 ارضای شهوات نفسانی و آنان هم از چنین فرمانروائی گریزان و بیزار بودند و
 بکرات به بی اعتباری و بی قیمتی آن اشاره نمودند و این دومی را برای نگهداری و
 پیشرفت اولی میخواستند و معنی حقیقی السلطان ظل الله از این جا روشن میشود و مشمول
 سلاطین بنی امیه و بنی عباس و خلفای عثمانی و هر اولوا الامری نمی گردد و برای
 تکامل اسلام و حفظ پرچم تشیع و گسترش همین سلطنت بود که این سلاطین واقعی
 هر یک بنحوی که صلاح بوده و دستور داشتند مجاهده و مبارزه میکردند علی عليه السلام با بیعت
 بر خلاف میل نمودن و خانه نشینی و همردیف معاویه قرار گرفتن (در جمله ای حضرت
 میفرماید الدهر انزلنی ثم انزلنی حتی قالوا معاویه و علی) و حسن عليه السلام با خلع خلافت

ظاهری از خود و خون جگر خوردن و حسین بامبارزه خونین و آن يك بانشر معارف و حکم و دیگری بازیر دست از خود کمتری قرار گرفتن یا بزندان رفتن و اظهار مظلومیت خود و ظلم دیگران را کردن و از همه بالاتر مظلومیت امام زمان که هزار و اندی سال است اینهمه فجایع را دیده و سکوت نماید و نداشتن سلطنت ظاهری و قیام نکردن سلطنت حقیقی آنها را ازین نمیبرد. صلح امام حسن بامعاویه و جنگ حسین بایزید هر دو مظاهری از این سرپرستی و ولایت و سلطنت کلیه بوده است حضرت حسن مجتبی علیه السلام در باره صلح خود بمعاویه گوید: فانی تر کتک اصلاح الدم و حقن دمائها (ابن اثیر) و چگونه بزعم بعضی از کوته نظران میتوان او را بضعف و جبن و اشتباه منسوب داشت و حال آنکه در زمان وی حسین علیه السلام امام صامت و تحت فرمان برادر بود و حسن امام ناطق و برتر و حسین هم بکار برادر تن درداد.

پس خلافت باطن هیچ موقع قطع نشده و نمیشود و وجود امام چه بر سر کار و چه خانه نشین و یا در غیبت باشد واسطه فیض و منشاء اثر بوده و مانند خورشید پس ابر باعث نمو درخت ایمان و حفظ دین و رهبری سالکان طریق بسوی ایمان و یقین است و خود دانند که چگونه این وظیفه را انجام دهند و دادند و میدهند و این همان مطلبی است که در مکتب تشیع آنرا در مرحله عالی بولایت تعبیر کرده اند و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی همین مطلب را میرساند و این ولایت است که کلاس تکامل نبوت و اسلام است و خداوند پیغمبر خود را با بلاغ آن فرمان داده و فرموده یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالتک و الله یعصمک من الناس و اتمام رسالت و اكمال دین را بآن موکول فرمود.

و چون موضوع ولایت ما به الامتیاز حقیقی عالم تشیع و تسنن و بحثی دقیق و بسیار شیرین و مهمترین عروه های ایمان و حبیل الله المتین است بحول و قوه الهی کمی هم درباره این بحث شرح داده و مطلب را با این حسن ختام پایان میدهم.

در کتب لغت ولایت بفتح واو بمعنی دوستی و نزدیکی و بکسر واو بمعنی

سرپرستی سلطنت ملك و اولویت آمده و معانی دیگری هم برای آن بیان شده و اگر چه بمعنای اولی در فرهنگ شیعیان یافت میشود و از زیادی حب اهل بیت اطهار با فراط مشهور و معروفند ولی مشترك بین تشیع و تسنن بوده و کلیه مسلمین با استثنای گروه قلیلی از خوارج و نواصب در احترام و دوستی خاندان پیغمبر هم سخند و حتی حب علی علیه السلام را میزان کفر و دین و ایمان و نفاق دانسته و حتی در صدر اسلام برای میزان کفر و ایمان بعدی کودکان خود و علی را با آنان نشان داده و از داشتن حب و بغض امیر المؤمنین آینده فرزندان خود را می یافتند و بنا بر این ولایت بمعنی اول تقریباً مشترك بین تشیع و تسنن است .

و در تفسیر آیه و قفوه هم انهم مسئولون از طرق عامه رسیده که فردای قیامت اولین سؤال از ولایت علی بن ابیطالب می شود .

و اما ولایت بمعنی دوم همانست که خاص عالم تشیع بوده و دیگران را در آن راهی نیست و چون فهم و درک آن تا اندازه ای مشکل است ناگزیر از بیان مقدمه میباشیم .
 پروردگار توانا که وجود حقیقی و قائم بالذات و واجب الوجود و دارای عالترین صفات است یکی از صفات او آنستکه وجود آفرین است یعنی همانطور که وجود خودش از خودش میباشد و باغیر خود فرق دارد میتواند ماهیات را از کتم عدم بعرضه وجود آورد و موجود نماید و لباس هستی عاریتی قائم بالغیری بر آنها به پوشاند ولی وجودی که از سنخ وجود اول نبوده و دارای اینگونه صفات نیست مثلاً یکی از صفات خداوند همانطور که گفتیم آنستکه وجود آفرین است و بدون نیاز بچیزی موجودی را بوجود می آورد ولی ممکن الوجود یعنی آن شبه الوجود نمیتواند چنین کاری را انجام داده و چیز را از عدم بوجود آورد و دارای چنین صفتی نیست و چون همگی صفات حق عین ذات و عین همد پس در تمام صفات باغیر خود متمایز است (لیس کمثله شیء) پس ممکنات بخودی خود نمیتوانند بوجود آیند و هم نمیتوانند ممکن دیگری را از عدم بوجود آورند ولی واجب الوجود با داشتن چنان صفات و قدرتی قادر بچنین کاری هست .

در اینجا مسئله‌ای پیش می‌آید که هزاران سالست افکار متفکرین قوم را بخود مشغول داشته و نبردهای سهمگین علمی و قلمی و حتی جانی بر سر آن رخ داده و آن مسئله اصالت وجود و اصلت ماهیت است و چون مسئله‌ای نیست که بدرد همگان خورده و با اصطلاحات فراوان پیچیده ناماً نوسی دست بگریبان است و ضمناً بقدری در اطراف آن قلم فرسائی شده و از هان را مشوش نموده که دیگر نباید چیزی بر آن مقالات افزوده شود فقط مختصراً می‌گوئیم که اصالت وجودی‌ها معتقدند که وجود اصیل و واحد و منحصر است و ماهیات اعتباری و ذهنی است و همان وجود واحد است که در مراتب شدت و ضعف ماهیات اعتباری مختلفی را متجلی و منتزع و صادر مینماید و کم کم از این فلسفه فکر وحدت وجود و موجود اصطلاحی پیدا شده و واقعاً معلوم نیست اگر وجود است که منشاء اثر هر کاری بوده و آن وجود هم ذات باری تعالی است که بشدت و ضعف در موجودات جاری و ساری و جلوه گراست دیگر ماهیات کیستند و در این میدان عمل چه کاره اند و گناه و ثواب آنها چه معنی دارد و آیا خدا است که باید خود را عبادت کند و عقاب و ثواب دهد و الزام تکلیف شرعی بر آنها چیست و چگونه اختیار دارند و آیا مثالهایی که زده‌اند (وجود باری تعالی را چون خورشید و اشعه آنرا موجودات دانسته و یامانند آب که بصورت‌های مختلف باران و تگرگ و یخ و برف و مه و بخار.... نمودار می‌شود و یادریا و موجودهای مختلف آن و یاد درجات متفاوت نورو آتش و تجلی درمرآت‌های گوناگون که در همه این مثالها منظوریکی است) آیا می‌تواند پرده بر این نظریه‌ای که همه خدایند بیندازد و آیا شعاع شمس جز همان خود شمس چیز دیگریست و با صدور اشعه از خورشید مگر چیزی از او کسر نخواهد شد؟ و آیا عابد و معبود یکی نشده و عبادت و ثواب و عقاب و دوزخ و بهشت هم مانند ماهیات امری ذهنی و اعتباری نیست.

گروهی از وحدت وجودیها (که از آنها بعرفای شامخین تعبیر شده) برای فرار از این اشکالات قائل شده‌اند که خداوند متعال دو مقام دارد یکی وجود مجرد از مظاهر و تجلیات که آنرا مقام غیب الغیوبی، منقطع‌الاشارات، مقام احدیت و کنز

مخفی و... نام نهاده اند و دیگری وجود مظاهر و جلوات که به نفس رحمانی و فیض مقدس و ظل الله و رحمت واسعه و فضل الله و مقام احدیت و... تعبیر نموده اند ولی باز هم وجود حق را منحصر در مقام تجرد ندانسته و شامل هر دو مرتبه میدانند.

و در هر صورت چه آن نظریه اولی که وجود را واحد و اختلاف درجات و شدت و ضعف را در ذاتش روا بدانند و یا نظریه دوم که وجود حق را بدو مرتبه تجرد و مظاهر تقسیم کنند نتیجه یکی است و آن اینکه جز حق وجود و موجودی دیگر نیست و این وجود تقسیم شدنی است و در حقیقت فرق این مکتب با مادیین آنستکه آنها ماده را اصیل دانسته و جلوات و کثرات آنرا عالم خلقت نام نهاده اند و در حقیقت ماده است و بس و اینجا هم خداهست و بس و در هر دو مکتب اصل طاعت و بندگی و اختیار و تکلیف متزلزل میگردد چون در آن یکی خالق و وجود ندارد و در این یکی مخلوق و عبادت يك وحدت وجود و موجودی معلوم نیست روی چه پایه ایست و آیا با اخلاص توأم است و یا عوامل دیگری موجب آن گشته؟ و چون این فکر و فلسفه مورد قبول فطرت نبوده و از طرف عقول سلیمه و فطرت های اصیل رد شدنی است بناچار با استعارات و اصطلاحات و تفسیرات و تشبیهات و... فراوانی خواسته اند آنرا جبراً و بصورت سفسطه بقبولانند ولی چون شاخ و بر گهای آن زده شود لب مطلب همین است و اشخاص صریح اللهم آنها آشکارا باین مطلب دم زده اند و مافی جبتی الا الله و سبحانی ما اعظم شانی و انا الحق سروده اند بیک نمونه از عقاید این گروه توجه کنید:

لاهیجی در گوهر مراد گوید: که صدور معلول از علت عبارت از تنزل علت بمرتبه وجود معلول و تطور وی بطور معلول است.... و چون بفطرت پاك و دیده خالی از عناد و خود بینی بموضوع نظر کنیم می بینیم که نمیتوان اصالت وجود را باسلام (یا بهر دین آسمانی) چسبانید و محمل صحیحی برای آن تراشید و نظریه ای که بتوان آنرا باسلام تا اندازه ای سازش داد همان اصالت ماهیت و اثبات دو وجود متغایر است (۱) فرمودند قولوا لا اله الا الله نه اینکه بگوئید لا وجود الا الله و باز گفته اند قائل باشید که لا مؤثر فی الوجود (وجود ثانوی ممکن) الا الله (واجب الوجود و خالق) و خدا را

(۱) نه وجود هائی بعد موجودات (تباين کلی موجودات) آنطور که قائلین به اصالت ماهیت میگویند

مؤثر در وجود ممکن دانسته اند نه عین وجود ممکن و در حقیقت يك خدائی را ثابت کرده اند و يك وجود مخلوقی را و خالق قادر است که مخلوقات را لباس هستی و وجود پوشانیده و ایجاد کند (نه صدور معلول از علت بنا بقاعده الواحد لا یصدر عنه الا الواحد) و چرا بجای لفظ خالق و خلق که از شرع مقدس رسیده لفظ صدور و علت استعمال کنیم تا گرفتار لغزشهای پی در پی گردیم و اشتباه از اینجا پیدا شده که مفهوم وجود را با حقیقت وجود واصل موجودیت را با سنخ موجودیت یکی پنداشته اند بدیهی است وجود و موجود چیز است که از سر حد عدم خارج است و در این لفظ مشترک کند ولی صحبت اینجا است که خالق از عدم نیامده و مخلوقات از عدم خارج شده اند و این فرق دو وجود را می رساند که دارای يك سنخ وجود نیستند و در صفات هم متفاوتند چنانچه اگر دو موجود کاملاً متضاد را تصور کنید باز هم بهر دو خواهید گفت موجود و این مطلبی بس روشن و بدیهی و فطری است که سنخ وجود خالق و مخلوق یکی نیست متأسفانه آیات و احادیثی را که همگی دال بر تباین وجود خالق و مخلوق است وحدت وجودیها بطور دلخواه تفسیر نموده و احادیث را ابرتر کرده اند و در این راه از جعل حدیث و تفسیر برآی هم کوتاهی نشده برای نمونه حدیث زیرین را توجه نمائید .

در حدیث آمده که ان الله تعالی خلق آدم علی صورته و غالب مفسرین وحدت وجودی از آن استنباط کرده اند که خداوند آدم را بصورت خود آفرید ترجمه حدیث از کتاب توحید صدوق نقل میشود : حسین بن خالد گفت بحضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام عرض کردم یا بن رسول الله مردم روایت میکنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده خدا آدم را بر صورت خود آفرید فرمودند خدا ایشانرا بکشد اول حدیث را حذف کرده و انداخته اند رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو مرد گذشت که یکدیگر را دشنام میدادند و از یکی از ایشان شنید که برفیقش می گفت خدا زشت کند روی تو و روی کسی را که بتو شباهت دارد حضرت فرمود که ای بنده خدا آنرا ببردت مگو زیرا که خدای عز و جل آدم را بر صورت او آفریده این نمونه ای از تحریف حدیث بود

و اما آیات قرآنی را هم بمیل خویش تفسیر کرده اند مثلاً آیه معروف الله نور السموات والارض (۱) را که معصوم به الله هادی السموات والارض و یامزین و خالق نور و روشن کننده و نمایش دهنده آسمان و زمین و یا وجود محمد و آل محمد و ... تفسیر کرده اند این گروه طبق مرام و مسلک خود تفسیر نموده و خدا را نوروریش و عین وجود زمین و آسمان پنداشته و بمقام شدت و ضعف و تشکیک وجود و نور تعبیر نموده و او را ساری و جاری در تمام ماهیات دانسته و خدا را بدرخت زیتون مثال زده و روشنائی وجود مخلوق را صادر از او دانسته اند گویا نمیدانند که روشنائی از مقدار روغن و قتیله میکاهد و خداوند لایتغیر و برتر از آنست که با مثل غلط دیگران را بگمراهی بکشاند و مثال نارسا است و اگر با صاحبان این عقیده مماشات نموده و خدا را بدرخت زیتون و نور مثل بز نیم باز هم وجود مصباح و زجاجه و مشکوه غیر از نور است تنها میتوان گفت که روشنائی ظاهر از آنها از نور زیتون است نه خود اینها از سنخ نوراند والله نور السموات والارض را به الله هادی اهل السموات والارض باید تفسیر نمود .

در بصائر الدرجات صفار از مفضل بن عمر در روایت مفصلی آمده ان الذات لا یتقال لها نور لانها منیر کل نور.... و اعلم ان النور لم یکن باطناً فی الذات فظهر منه و لا ظاهراً منه فبطن فیہ

طلحة بن زید از حضرت باقر ع . . . راوی گوید عرض کردم فدایت شوم مردم می گویند مثل نور خداست فرمود نه ذات مقدس پروردگار منزله از آنست که مثلی برای او باشد و میفرماید و لا تضربوا الله الامثال .

و در حدیث دیگر فرمودند نور محمد است و از لحاظ تشریف بخود نسبت داده . و در روایت دیگر است که مثل نوره یعنی هادی اهل السموات والارض و نور او علمی است که در مشکاة قلب محمد نازل می شود .

ابن بابویه عن الفضیل بن یسار قال قلت لابی عبد الله الصادق ع نور السموات والارض قال كذلك الله عز وجل قال قلت مثل نوره قال محمد ع قلت كمشکوة قال صدر محمد قلت فیها مصباح قال فیہ نور العلم یعنی النبوة قلت المصباح

فی زجاجة قال علم رسول الله ﷺ صدر الى قلب على .

ابن بابويه عن الصادق عليه السلام انه سئل عن قول الله عز وجل « الله نور السموات والارض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح » فقال هو مثل ضربه الله عز وجل لنا .

مفيد در اختصاص عن جابر بن يزيد عن ابي جعفر عليه السلام في قول الله عز وجل « الله نور السموات والارض مثل نوره » فهو محمد ﷺ .

و متكلمين و حكماى الهى عالیه قدری چون ابوعلی سینا و شیخ شهاب الدین سهروردی معروف به شیخ اشراق و میرداماد و عبدالرزاق لاهیجی و ازعامه چون غزالی و امام فخر رازی و ... در اثبات اصالت ماهیت و بطلان اصالت وجود بیانات شافی نموده اند و اما آنچه را که ما میتوانیم خالی از اصطلاحات پیچیده فلسفی و دور از عالم خیال در این موضوع صحبت کنیم آنست که همانطور که گفته شد پروردگار بزرگ بود و چیزی با او نبود بهیچ عنوانی (نه قدیم ذاتی و نه قدیم زمانی) و الان نیز هم سنخ او وجود ندارد^(۱) و این همان مقام احدیت و غیب الغیوبی و کنز مخفی است سپس بنا بصفت فیاضیت خود اراده فیض بخشی نموده چون صفت اوفیاضیت و ذات اوفیاض است [همانطور که در عالم ممکن هر چیزی صفتی دارد مثلا آتش صفت سوزاندگی و نمک حالت شوری دارد و ... (منتهی بحالت طبیعی و ذات صفات جدا از هم)] و بعلم خویش مشیت را آفرید و این همان مقام واحدیت است (فرق احد با واحد آنستکه احد را دومی در پی نبوده و واحد اعداد بشمارای را بدنبال دارد)^(۲) و این مشیت را بنفس مشیت آفرید خلق الاشیاء بالمشیة و خلق المشیة بنفسها و بوسیله آن موجود نخستین و نور الانوار را بوجود آورد به حدوث ذاتی و زمانی و محل نمایش و ظرف آن مشیت قرار داد (فرمودند نحن و عاء مشیة الله) و از این مخلوق اول سلسله طولی

(۱) کافی محمد بن سنان عن الصادق (ع) ان الله لم یزل متفرداً ثم خلق محمداً و علیاً و فاطمة فمکنوا الف دهر ثم خلق جميع الاشیاء .

(۲) دعای حضرت سجادت (ع) که می گوید ... یا الهی لك وحدانية العدا اشاره باین

مقام است .

موجودات را بوجود آورد^(۱) خلقکم من نفس واحدة واین نور الانوار ومبدأ وجود مخلوقات حقیقت تجدی و چهارده نفس مقدسند (اشهد ان ارواحکم وطینتکم واحده طابت وطهرت بعضها من بعض زیارت جامعه) که ازین وجود آنان سایر مخلوقات بوجود آمده‌اند واصل هر خیر و وجودی میباشد (ارواحکم فی الارواح واجسادکم فی الاجساد وانفسکم فی النفوس بکم بدالله و بکم یختم... زیارت جامعه) .

و چون موجود اولین که پل و رابطه و واسطه و سفیر بین واجب و ممکن و تحت الوجوب و فوق الامکانست بایستی آئینه تمام‌نمای صفات جلال و جمال حق بوده و صد درصد مجری اراده حق و مطیع محض باشد و چون هوای بی‌رنگ و آب زلال ماورای خود را بدون اظهار خودیت نشان دهد و فیض حق را بدون دخالت و چون و چرا به زیر دست خود انتقال و افاضه نماید^(۲) پس مطیع‌ترین مخلوقاتش را که بعلم حضوری خود میدانست که خواهد بود برای اینکار برگزید و آن عقل کل و هادی سبل و حقیقه تجدی بود که عقل محض و مطیع صرف و نسبت بدیگران مجرد تر و بسیط بود و احادیث اول ما خلق الله نوری و اول ما خلق الله روحی و اول ما خلق الله العقل اشاره

(۱) فی الکافی عن النبی ان الله خلقنا حیث لاسماء ولا ارض ولاجنة ولانار فلما اراد بداء لصنعه فتق نوری فخلق منه العرش وفتق نور علی فخلق منه الملائكة ومن نور الزهرا خلق السموات والارض ومن نور الحسن خلق الشمس والقمر ومن نور العسین خلق الجنة و حور العین و در مشارق الانوار آمده ان الله تکلم بکلمة فصارت نوراً ثم خلق من ذلك النور محمداً وعلیاً و عترته ثم تکلم بکلمة فصارت روحاً فاسکنها فی ذلك النور فنحن روح الله و کلمته .

(۲) و این نه از باب شرکت و کمک معصومین و مخلوقات در کار خداست (لم یکن شریکاً فی الملك ولم یکن ولی من الذل و کبره تکبیراً) بلکه از لحاظ آنستکه خداوند حکمتش اقتضا نموده که عالم را با سبب بیافریند (ابن الله ان یجری الامور الا باسبابها) و این بغاظر عدم تناسب و سنخیت بین خالق و مخلوق است که مستقیماً مباشر خلق و رزق ... و . . . نمیشود .

بدین مقام دارد و همین است معنی حدیث شریف مندرجه در اول کتاب کافی که حضرت باقر علیه السلام فرمود: لما خلق الله العقل استنطقه ثم قال له: اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر (اطاعت محض بدون چون و چرا) ثم قال وعزتي وجلالي ما خلقت خلقا هو احب الي منك ولا اكملتك الا فيمن احب اما اني اياك آمر و اياك انهي و اياك اعاقب و اياك اثيب و چون ممکن الوجود از عدم بوجود آمده و مشوب بعدم است از ظرفی حال ذاتی آنها عدم و فنا و شر و بدی و نقص (مولودات عدم) است و از طرف دیگر چون بلطف حق دارای وجود شده حالات و صفات وجود در مقام اسفل و بطور عاریه بر آنها ساری و جاریست پس ممکن الوجود در حقیقت نه وجود است (مانند وجود باری تعالی) و نه عدم است (بذات خود عدمی و بلطف حق دارای وجود است و وجود نما).

خداوند متعال بعلمی که قبل از پیدایش معلوم دارد که آنها از صفات مخصوص باری تعالی است (كان عالماً قبل ايجاد العلم والعلة) و همان غیبی است که میدانند و بکسانی هم که میخواهد از این علم بآنها عطا می فرماید ^(۱)

در ازل میدانست موجوداتی که بوجود می آیند و دارای آثار و جودی و اختیار (که از شرایط وجود است) می گردند بخاطر این دو وجهی که دارند ممکن است برای ابقای وجود خود و سیر بسمت کمال طرف حق حرکت نموده (خداپرستی) و یا بمقتضای جنبه عدمی خود سرپیچی نمایند و خود را از خدا مستغنی بدانند و گاهگاهی او را یاد کرده و بسوی خیر توجه کنند (خودپرستی) و سرگردان بین این دو حال باشند بنا بر این چون او حکیم است فیض و عطا را با اندازه جنبش و عمل بعدی آنها داد (قابلیت و استحقاق) و وضع شیء بغير ما وضع نمود و هر موجودی را که صد درصد جنبه یلی الحقی را تقویت

(۱) پیش گوئی انبیاء و خوابهای صادقانه نمونه ای از این علم است و مادین که جز بعالم ماده و محسوس و علم بآنها از راه خود آنها و حواس قائل نیستند تا کنون نتوانسته اند برای این موضوع راه حلی بیندیشند چون در عالم ماده باید چیزی موجود و محسوس باشد تا از آن علمی بوجود آید در حالیکه در اینگونه امور خبر بچیزی قبل از پیدایش آن چیز است و اینجا وجود خداوند علیم قادری که از سنخ موجودات نیست ثابت میگردد (لم یزل الله عز وجل ربنا و العلم ذاته و لا معلوم اصول کافی)

و مراعات می کند و بسوی خدا توجه مینماید صد در صد از عقل آفرید همان موجودی
 که مطیع محض پروردگار و آلت بلا اراده در دست حق است و دیگران را با اندازه ای
 که اطاعت حق پیشه کرده و یار و گردانند و بتناسب توجه آنها به خیر یا شر و تر جیحی
 که آن دورا بر یکدیگر میدهند کم و بیش عقل بخشید و در حقیقت هر کس ریشه و
 هسته ای از عقل در او هست منتهی شخص خاتم انبیا صد در صد عقل است و در موجود شقی
 آخرین درجات عقل و در نهایت ضعف میباشد که تحت فرمان هواهای نفسانی و جنبه
 یلی العدمی قرار گرفته و بزندان شهوات و امیال بشری گرفتار شده و از کار افتاده
 و انبیا و اولیای الهی که از نعمت عقل کامل و قوی متعینند مأمورند باز انعمائی و
 دستورات خود و سرپرستی ضعف آنها را جبران نمایند و پیوند عقل کلی بجزئی
 بزنند بشرط آنکه آنها اطاعت نمایند و خاصیت حقیقی عقل که اطاعت و محبت
 صرف پروردگار است حاصل گردد (العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان)
 و چون سایر موجودات و مخلوقات هم در اصل خلقت از یک اصل منتزع شده و عقل
 نخستین و کل است که با تطورات خود کثرات عالم را بوجود آورده لذا خواه ناخواه غیر
 از این عقل مجرد (نسبی) که با نسان عطا گردیده شبیه عقلی هم وجود دارد که هر موجودی
 که از سر حد عدم خارج شده با اندازه استعداد و مراتب وجودی و ظرفیتش از آن شبیه عقل
 و عقل متبدل بهره مند گردیده و در انسان هم این شبیه عقل وجود دارد و حدیث سوم
 از کتاب اصول کافی اشاره بدین مقام دارد که ما آنرا عیناً نقل مینمائیم احمد بن
 ادریس ... رفعه الی ابی عبدالله علیه السلام قال : قلت له : ما العقل قال : « ما عبد به
 الرحمن و اکتسب به الجنان » قال قلت : فالذی کان فی معاویه : فقال تلك النکراء
 تلك الشیطة و هی شبیهة بالعقل ولیست بالعقل .

و غرایز حیوانی و قوه ناهیه نباتی را هم باید پیدا شده از اینگونه عقل نازله غیر
 مجرد و دانیه غیر بسیط بشمار آورد و فاصله کمی که بین عالیترین نباتات و پست ترین
 حیوانات (گیاه حساس که حیوانات را شکار میکند و مرجان که در آخرین درجات
 حیوانی بسر میبرد و در ته دریا بسنگ چسبیده و حرکت نمی کند) و عالیترین

حیوانات و پائین ترین ترین انسانها (میمون با مقایسه با آدمی خوانان افریقائی و یادیوانگان) معلوم میشود که نور وجود و عقل و حیات در سر تا سر کائنات پرتو افکن است و هر موجودی بقدر قابلیت خود از آن بهره برده و میبرد (یا از عقل بسیط و یا از عقل نازله و تبدیل شده یا از هر دو) و گرنه آیه شریفه «ان من شیء الا یسبح بحمد ربهم و لکن لایفقهون تسبیحهم مصداق پیدا نخواهد کرد»^(۱) و شرط وجود و بقای وجود و تکامل وجود داشتن این نیرو و حالت است تا با کمک آن خیر و شر و نفع و ضرر خود را تشخیص داده و وجود عاریتی خویش را حفظ نماید^(۲) منتهی در انسان کامل حد بالای این استفاده

(۱) آیه شریفه اذالوحوش حشرت و قصه ستون چنانه را توجه فرمائید

(۲) در اینجا ممکن است این مسئله پیش آید که بنا بر این باید تمام موجودات دارای صفت اختیار باشند می گوئیم شاید جز این نباشد چون شرط وجود داشتن صفات وجود و حرکت و جنبش بسوی کمال که ناموس طبیعی و قانون الهی است میباشد (بنا بر ضمیمه علمی روزهم آنها والکترونها و پروتونهای عالم در تمام موجودات یکسانست) منتهی این شرایط وجودی در موجودات پائین بعد ضعیف وجود داشته و تحت تأثیر عوامل دیگر قادر به هر گونه حرکتی نبوده و اختیار آنها هم در مرتبه بسیار ضعیف بوده و تابع مؤثرات در خود میباشند و در حقیقت اختیارشان خنثی شده و نشان اختیار آنها همانست که بین بودن و متلاشی شدن بودن را اختیار نموده و با تمام قوا و تا سرحد امکان برای حفظ موجودیت خود میکوشند و روح و عقل سرحد اولیه و کامل این نوع وجود و دارای کامل ترین مراحل اختیارند منتهی مانند مادیین نمیگوئیم روح و عقل از شئون و تطورات ماده است بلکه میگوئیم ماده آخرین نمایش عالم عقل و ارواح و مرحله پست نازله و پیدا شده از آنست و تقسیم مخلوقات بعالم امر و خلق بحثی مفصل دارد که از حدود این مقدمه خارج است و مختصراً آنکه مقام تجرد (نسبی) و بساطت و بلاواسطه بودن در خلقت و خلانداشتن عالم امر و مقام ترکیب و کثرت و باواسطه خلق شدن مقام خلق است و سیر و سلوک بشر بسمت خدا آنست که روح که از عالم امر است و بعللی لباس عاریتی عالم خلق با پوشانیده شده دوباره از آن منخلع شود و این لباس را فروریزد و بساطت و تجرد و در نتیجه قرب حق را بازیابد و تفاوت مخلوقات امری باهم از لحاظ کمیت است نه کیفیت . مولوی گوید :

از جمادی مردم و نامی شدم و از نما مردم ز حیوان سر زدم
بقیه در صفحه بعد

و تشخیص موجود بوده که او را بذروه اعلائی تکامل میرساند و در موجود بدوی بهمان مقدار است که بین بودن و نبودن بودن را اختیار کرده و در ابقای وجود خویش میکوشد (اگر بین او عوامل دیگر تنازع نباشد) و هیچ ذره از ذرات عالم از حرکت و جنبش بسوی کمال خود دریغ ندارد ولی موجودات پائین بعد نازل از این قوه و اختیار بهره مندند و بخاطر کمی آن در تحت تأثیر عوامل و موجودات قویتر دیگر خواه و ناخواه بصورت یک حالت طبیعی حرکت بسوی کمال خود مینمایند و در صورت ظاهر مسلوب الاختیارند اما موجود اعلا و انسان چون از حد اکثر این قوه برخوردار است اختیار او بصورت قوی جلوه گر شده و خود را مینواند از چنگال عوامل دیگر رهانیده و بلکه بر آنها مؤثر باشد و دامنه این اختیار تا آنجا است که خداوند میفرماید سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعاً و از همین اختیار و قوه عظیم عقل است که بشر میتواند خود را بجائی برساند که از ایادی رحمن بشمار آمده و مورد خطاب ماورعنی ارضی و لاسمائی و لکن یسعی قلب عبدی المؤمن قرار گیرد و از فرشتگان بالاتر رود و آئینه تمام نمای اسماء و صفات خدا شود و یامعکوساً از این قوه استفاده نموده و از ایادی شیطان گردد و از فرمان خدا سرپیچی نماید .

پس این شبهه بيمورد است که معترضین بگویند چون افراد دور از طریق حق در امور دنیوی خود بخوبی ضرر و نفع خود را تشخیص میدهند و در حقیقت کار فرمایان و راهنمایان دنیوی اینانند باید دارای عقل قویتری باشند و بالطبع باید اطاعت خدا را بیشتر کنند زیرا همانطور که گفته شد و بعداً هم خواهد آمد خداوند خداوند همه موجودات را از مخلوق نخستین آفرید مرتبه اول آنرا بحال بساطت و

بقیه از صفحه قبل

پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
تا بر آرام از ملائک بال و پر
کل شیء هالک الا وجهه
آنچه اندروهم ناید آن شوم
گویدم کانا الیه راجعون

مردم از حیوانی و آدم شدم
حمله دیگر بمیرم از بشر
و ز ملک هم بایدم جستن زجو
بار دیگر از ملک قربان شوم
بس عدم گردد عدم چون ارغنون

تجرد خود باز گذاشت که آن همان مقام عقل اول و حقیقه محمدیه است و مراتب بعدی را که بکثرات عالم انجامید در مقام و مرتبه اسفلی از بساطت آفرید ولی خواه ناخواه دارای صفات عقلی ضعیف می باشد (و بزبان حال گویند: ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم) که بتوانند تمیز بین وجود و عدم را بدهند (بمقدار قوتشان نه مانند موجودات عالیه) پس ریشه وجودی مخلوقات شخص مخلوق اول و عقل نخستین و حقیقت تجدییه و اوست ریشه موجودات و اصل هر خیر (۱) (در زیارت جامعه است ان ذکر الخیر کنتم اوله واصله و فرعه و معدنه و ماویه و منتهاه) و پذیرامت مرحومه (انا و علی ابوا هذه الامة) و کسانی هم که از نور عقل بیشتر مستفیض شده اند بخاطر سنخیت و نزدیکی وجودی و تقرب بنور الانوار اولادان واقعی رسول خدا بوده و برادران هم هستند (انما المؤمنون اخوه) و سلمان منی و سلمان تجدی شدن و یامانند جعفر کذاب از اهل بیت نبی خارج گردیدن و بسان زن لوط و پسر نوح بندای لیس من اهلك از اهل بیت انبیا خارج شدن همه بخاطر همین رشته است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود ولایتی من علی احب من ولادتی و باز در تفسیر ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه عمر بن یزید گفت که امام صادق بمن فرمود انتم والله من آل محمد قال فقلت جعلت فداك من انفسهم قال نعم من انفسهم والله قالها ثلثا ثم نظر الی و نظرت الیه فقال یا عمر ان اب الله عزوجل یقول فی کتابه ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه وهذا النبی و الذین آمنوا والله ولی المؤمنین . خاتم انبیا بصهب رومی و بلال حبشی و سلمان فارسی و ابوذر غفاری عرب جز بدیده تولد ایمانی نمی نگریست چون خدای او گفته بود ان اکر مکم عندالله اتقیکم و میفرمود ان الله سبحانه خلق الجنة لمن اطاع و لو کان عبداً حبشیاً و خلق النار لمن عصاه و لو کان سیداً قرشیاً و باز فرمود کل نسبة و خلة منقطعه یوم الیوم الالنسبة و الخلة فی الله .

و علی بن ابراهیم در تفسیر النبی اولی بالمؤمنین گوید و نزلت (وهو اب لهم) فجعل الله المؤمنین اولاد رسول الله و جعل رسول الله اباً لهم .

(۱) بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک گوهرند

وباز از حضرت موسی بن کاظم روایت شده که فرمود ان الله تعالى خلق الارواح قبل الاجساد بالفی عام^(۱) و ما تعارف منها فی السماء تعارف فی الارض و ما تناكر منها فی السماء تناكر فی الارض فاذا قام قائمنا (ع) ورث اخ فی الدین... فذلك قوله تعالى فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتسائلون (تفسیر البرهان) و در من لا یحضره الفقیه فی باب المیراث است که قال الصادق علیه السلام ان الله تعالى آخى بین الارواح فی اظله قبل ان یخلق الاجساد بالفی عام فلو قد قام قائمنا اهل البیت ورث اخ الذی بینهما فی الاظله و در اول اسلام هم برادران ایمانی از یکدیگر ارث میبردند که بعداً بنا بمصالحی متروک و منسوخ گردید ابن شهر آشوب... عن ابن عباس ان الناس كانوا یتواثون بالاخوة . مولوی گوید :

گفت پیغمبر که اجزاء منید	جزء را از کل چرا برمی کنید
جزء از کل قطع شد بیکار شد	عضو از تن قطع شد مردار شد
صد هزاران آفرین برجان او	برقدم و دور و فرزندان او
آن خلیفه زادگان مقبلش	زاده اند از عنصر جان و دلش
گر ز بغداد و هری یا از ریند	بی مزاج آب و گل نسل ویند
شاخ گل هر جا که میرود گلست	خم مل هر جا که میجوشد مل است

در حدیث آمده که شجره طوبی درختی است که اصل آن در خانه محمد است و شاخه های آن ائمه اطهار و شیعیان بر گهای آنند و نیست در هیچ خانه از مؤمنین مگر آنکه شاخه از این درخت در آنست و قال امیر المؤمنین فی حدیث النفس الاعرابی... وصف لا هویته التی هی نفس الشریفه و منه بدات الموجودات و الیه تعود بالکمال الی قوله فهی ذات العلیا و شجرة الطوبی و سدره المنتهی و جنة المأوی من عرفها لم یشق و ما عوی و من جهلها ضل سعیه و غوی .

وباز در حدیث آمده که عقل بصورت ملکی است و باندازه عدد آدمیان سرها دارد و هر یک از آنها متعلق بآدمی است (العقل ملک له رؤس بعدد رؤس الخلائق).

(۱) احادیث اسلامی دلالت بر خالق ارواح قبل از اجساد میکند و نظریه جسمانیة الحدوث بودن نفوس و ارواح بمقاید مادیین نزدیکتر است

از همه اینها و نظایر فراوان آنها برمی آید که آن مخلوق نخستین که عقل اول^(۱) یا نور الانوار یا حقیقت مجدیّه و یا ... نامیده شده همان وجود بسیط قائم بحق است که محلّ مشیت پروردگار و فعل او بوده و فیض الهی از این مجری جاری و ساریست و همان وجه الله اعظم باقیست در تفسیر کلّ شیء هالک الا وجهه فرمودند مائیم آن وجه باقی و شیعیان ما هم که اطاعت ما کنند و از خودیت بدرآمده و فانی در راه اراده پروردگار شوند وجه باقی پروردگارند (ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون) و چون آن رشته ولایت و شاخه طوبی و سرعقل را فاسد و دگرگون نکنند و از کار نیندازند و بدنبال ریشه و پدر خود بروند جاوید باقی میمانند چون وجود بسیطی را باز میابند و آن وجود غیر مرکب فاسد نشدنی است (خلقتم للبقال للنفوس) چون وجود بر سه قسم است وجود حقیقی، حق وجود (شبه وجود) بسیط قائم بحق (عالم امر) و وجود (شبه وجود) مقید قائم بحق (عالم خلق) وجود حقیقی اولی است که با قدرت بی پایان خود فیاض و وجود آفرین بوده و شبه وجود یعنی وجود بسیط قائم بحق را آفریده و از آن وجود انواع موجودات مقید را پدید آورده و وحدت وجود و گسترش و تشکیک مراتب آن از این شبه وجود است که منشأ پیدایش همه موجودات و شریان حیاتی کائنات است (لولاك لما خلقت الافلاك) و رابطه بین مخلوق و خالق و برزخ امکان و وجوب و اصل هر خیر است و شر و منقصت و فساد از دوری این اصل وجود و بریدن رشته خانوادگی و میل به جنبه یلی العدمی و خودپرستی در موجودات است.

ما اصابك من حسنة فمن الله وما اصابك من سيئة فمن نفسك^(۲) و در حدیث رضوی است که بسهل بن زیاد فرمود ... خداوند میفرماید انی اولی بحسناتک منك و انت اولی بسیئاتک منی .

و باز روایت شده که معصومین فرمودند مائیم صلوة مائیم ز کوة و مائیم اصل هر خیر .

(۱) در تمام این گفتارها عقل را بمعنی اصطلاحی فلسفی نباید گرفت و عقیده انحصار عقول

در عقول عشره معقول نیست

(۲) سوره نساء آیه ۷۹ .

مولوی گوید :

منبسط بودیم و یک گوهر همه	بی سر و بی پا بدیم او سر همه
یک گهر بودیم همچون آفتاب	بی گره بودیم و صافی همچو آب
چون بصورت آمد آن نور سره	شد عدد چون سایه های کنگره
کنگره ویران کنید از منجنیق	تا رود فرق از میان این فریق

بحدیث مشروحه زیر بنقل از بحار الانوار مجلسی توجه فرمائید :

از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده که گفت از پیغمبر خدا پرسیدم اول چیزی که خداوند آفرید چه بود فرمود نور پیغمبرت یا جابر خدا آن نور را آفرید و هر چیزی را بعداً از او خلق کرد سپس مدتی در پیش خود در مقام قرب نگاه داشت و بعد آنرا چند قسمت کرد و از یک قسمت عرش را و از قسمت دیگر کرسی و از قسمتی حاملان عرش و ساکنان کرسی را آفرید و قسمت چهارم را مدتی در مقام حب نگاهداشت سپس آنرا چند قسمت کرده قلم را از قسمتی و لوح را از قسمت دیگر و بهشت را از قسمتی و قسمت چهارم را مدتی در مقام خوف نگاه داشت سپس آنرا چند جزء کرد و فرشتگان را از یک جزء و خورشید را از جزئی و قسمت چهارم را در مقام رجا نگاه داشت و بعداً آنرا چند جزء کرد عقل را از جزئی و علم و حلم را از جزئی و عصمت و توفیق را از جزئی و قسمت چهارم را در مقام حیا مدتی نگاهداشت سپس با چشم هیبت نظری بآن افکند آن نور ترشح کرده و یکصد و بیست و چهار هزار قطره از آن افتاد و خدا از هر قطره روح پیغمبر و رسولی را آفرید سپس ارواح انبیاء و از نفسهای آنها ارواح اولیاء و شهداء و صالحان را آفرید .

وفی الحدیث النبوی نقل از قرۃ العیون فیض کاشانی : حیث قال اول ما خلق الله جوهره فنظر الیهابین الیهیبة فذابت اجزائه فصارت ماء فتحرك الماء و طقی فوقه زبد و ارتفع منه دخان فخلق السموات من ذلك الدخان و الارضین من ذلك الزبد و خطبه توحیدیه اول نهج البلاغه نیز مشروحاً این موضوع را بیان میکند و از جمع و نظر به احادیث فراوانی که در این باب از معصومین رسیده این مطلب روشن میشود

که اصل وجود مخلوقات حقیقت **مقدیه** بوده و این نور الانوار است که منشأ پیدایش موجودات دیگر است و در اطوار کثرت و ادوار خلقت موجودات گوناگونی از او بوجود آمده و مایه وجودی همه یکیه است و اخبار دلالت دارد که قسمتی از آن بحال بساطت اولیه باقی ماند که همان مقام امر و روح و عقل است و بقیه را بخاطر اینکه مخلوقات کثیر و مختلفی بوجود آیند خداوند فرمان تقسیم و تفرقه و بسط داد^(۱) و بین آنها فاصله ایجاد شد ظاهر این قسمت شده‌ها دارای دو قوه و حالت بودند یکی قوه جذب ذرات که بحال اولیه و بساطت و وحدت نخستین باز گردند و ذرات بزرگتر کوچکتر را بخود ملحق نماید^(۲) و دیگری قوه خودپرستی و یگانه بودن که فرار از مرکز است (دلیل اختیار) و در اثر این دو قوه و فرمان حرکت دورانی ذرات ریز و ضعیف بدور ذرات قویتر شروع شد و بمقدار قوه هسته مرکزی یک یا چند ذره کوچک یا بزرگ بدور هسته مرکزی بگردش افتاد و از اینجا اختلاف موجودات شروع شد و عناصر گوناگونی پدید آمدند و نگویند که مجردات قابل تقسیم نبوده و اندازه ندارند چون مجرد بمعنی واقعی جز حق وجود خارجی ندارد و امر نسبی است و هر موجودی دارای اندازه و مقدار و صورت است و در آیاتی نظیر آیات کل شیء عنده بمقدار (سوره رعد آیه ۹) و لکل شیء قدر (سوره طلاق آیه ۳) و انا کل شیء خلقناه بقدر (قمر آیه ۴۹) و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم (حجر آیه ۲۱) و قدرة تقديرا (فرقان آیه ۲) و نظایر اینها اشاره باندازه و مقدار همه موجودات شده و در احادیث فراوانی آمده که خلق ابدان اولیا از ارواح اولیا گردیده و چنانچه بشر با علم کم خود هنوز نتوانسته میزانی برای تقسیم و یا اندازه گیری موجودات لطیف داشته باشد دلیل نیست که آنها لایتناهی و بدون صورت و مقدار اند.

(۱) اختلاف ما بامادین آنست که آنها بخداوند صاحب قوه قاهره محیط بر ذرات (و من ورائهم محیط) قائل نیستند و برای این حرکات مختلف و تقسیم توجیها ت بی اساسی مینمایند و رو بهمرفته نتوانسته اند جواب قانع کننده بدهند که چرا چیزی که طبعش حالت قوه مخصوصی بوده دارای حرکت و قوه و حالت دیگری گردید و تقسیم شد.

(۲) به اقبل و ادبر در حدیث عقل توجه شود

و باز در احادیث آمده که ارواح مؤمنین پس از این دنیا یکدیگر را می شناسند همانطور که در این دنیا بصورت بدنی می شناختند و در بعضی از روایات هم اشاره به میزان اینگونه موجودات شده علم امروزی هم که پیشرفتهای قابل ملاحظه کرده تقریباً بشکافتن اتم و اثبات حرکت دورانی الکترونها بدور هسته مرکزی (قوه جاذبه) که از پرتون و نوترون تشکیل شده و هسته مرکزی را سنگین ترین قسمت منظومه اتمی میدانند و اختلاف عدد الکترونهایی که بدور هسته مرکزی های مختلف میگردند تقریباً همین نظر را تایید مینماید^(۱) ولی در خاتمه باید گفت چه آن گفتگوی مذهبی و چه این فرضیه علمی روزهنوز نمیتواند پرده از اسرار معمای عالم خلقت برداشته و بشر را بحقائق آن کما هو حقه آشنا کند و مانسبت باین تطبیق دو نظریه و حتی فهم و استنباطی که از آیات و روایات برای اثبات نظریه خود کرده ایم چندان پافشاری نموده و آنرا وحی منزل نمیدانیم و ممکن است در آن راه خطا پیموده باشیم و در هر صورت این یک امر اعتقادی نیست که دانستن یا ندانستن و یا اشتباه آن ذنب لایغفر باشد و یا همگان مجبور بغور در آن باشند و حدیث مشهور منقوله زیر (بنقل از اصول کافی و توحید صدوق) موضوع را روشن تر میکند :

عن ابی عبدالله علیه السلام قال : ان الله تبارك و تعالی خلق اسماً بالحرروف غیر متصوت و باللفظ غیر منطق و بالشخص غیر مجسد و بالتشبیه غیر موصوف و باللون غیر مصبوغ منقی عنه الاقطار مبعده عند الحدود مججوب عنه کل متوهم مستتر غیر مستور فجعله کلمة تامه علی اربعة اجزاء معاً لیس منها واحداً قبل الاخر فاطهر منها ثلاثة اسماء لغافة الخلق اليها و حجب منها واحداً و هو الاسم المکنون المخزون فهذه الاسماء التي ظهرت فالظاهر هو الله تبارك و تعالی و سخر سبحانه لكل اسم من هذه الاسماء اربعة ارکان فذلك اثني عشر رکناً ثم خلق لكل رکن منها ثلاثين اسماً فعلاً منسوباً اليها فهو الرحمن الرحيم الملك القدوس الخالق الباری المصور الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم العليم الخبير السميع البصير الحكيم العزيز الجبار المتكبر العلی العظيم المقتدر القادر السلام المؤمن المهيمن الباری المنشی البديع

(۱) دل هر ذره ای که بشکافی آفتابش در میان بینی

الرفيع الجليل الكريم الرازق المحي المميت الباعث الوارث فهذه الاسماء و ما كان من الاسماء الحسنی حتى تتم ثلاث مائة و ستين اسماً فهي نسبة لهذه الاسماء الثلاثة و هذه الاسماء الثلاثة اركان و حجب الاسم الواحد المكنون المخزون بهذه الاسماء الثلاثة وذلك قوله تعالى قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن اياما تدعو افله الاسماء الحسنی .

و باتوجه دقیق بحديث فوق و اینکه چون فرمود خلق اسماً معلوم میشود که منظور ذات باریتعالی نمی باشد و همان مقام مشیة است (خلق الاشياء بالمشیة و خلق المشیة بنفسها) که درمرآت تمام نمای اول ما خلق الله یعنی حقیقة تجدیة متجلی میشود و مظهر تمام صفات و اسماء پروردگار و کلمة تامه و اسم اعظم جز گوینده اول ما خلق الله روحی یا نوری نمیباشد^(۱) و برای همینستکه کسانی که بخواهند پروردگار خود را لقا کنند (صفات او را نه ذات چون ذات لایوصف و لایدرك است) در آئینه وجود مخلوق اول مقصود خود را می یابند من رأنی فقد رای الحق و در حقیقت هر چه می بینند و درك میکنند از شئون و مقامات او است الطریق الیه مسدود و الطلب مردود و جوده اثباته و دلیلله آیاته در دعای رجبیه آمده ... و بمقاماتك التي لاتعطیل لها فی كل مكان يعرفك بها من عرفك لافرق بینك و بینهم الا انهم عبادك ... اعضاء و اشهاد و مناة و ازواد و حفظة و رواد فبهم ملات سماءك و ارضك حتی ظهر ان لا اله الا انت (چون حاجب و واسطه بین خالق و مخلوق چیزی باید باشد که از خود رنگی نداشته و گرفتار خودپرستی نباشد و مانند هوای لطیف که خورشید را از ماورای خود بما مینمایاند و میرساند و خود نمایان نیست آنان نیز چنین اند و خود نما نبوده اند و خدا نمایند) قال الصادق عليه السلام فی حدیث المفصل ... و من عرف مواقع الصفة فقد بلغ قرار المعرفة .

(۱) سایر موجودات مظهر يك یا چند اسم و صفت از باریتعالی میباشد .

و اندر آن تابان صفات ذوالجلال	خلق را چون آب دان صاف و ذلال
عالمان مرآت آگاهی حق (مولوی)	پادشاهان مظهر شاهی حق

بدیهی است لقاء الله برای آنذوات مقدس که جز خدا مافوقی ندارند غیر از دیگرانست و هر دم بدریافت لقاء و درک صفات و اسماء بیشتری مفتخر میگردند (ازلحاظ کیفیت) و صفات را در مقام بالاتری شهود مینمایند و خداشناسی جز این نیست .

پس مقام مشیت بوسیله مخلوق نخستین و القبای عالم وجود بعالم تفصیل و کثرت آمده و در آئینه‌ها و قابلیت‌های مختلف اشکال گوناگونی از موجودات بظهور آورده (باذن حق و ازلحاظ سبب بودن) و آن مخلوق نخستین ظرف مشیت حق قرار گرفته (نحن وعاء مشیة الله) .

و از اینجا بدست می‌آید که محمد و آل محمد وسیله بلا اراده گسترش فیض در عالم وجودند و چون عالم عالم است و رسیدن فیض قوی بموجود ضعیف باعث احراق و نابودی او است (ان الله اجل ان یعانی الاشیاء بالمباشرة) این ذوات مقدس سبب و حجاب بزرگ خدایند و کار از دست خدا خارج نشده و تفویض بآل محمد نگردیده (این عقیده از غلاة است) حضرت باقر علیه السلام میفرماید نحن سبب خلق الخلق .

احادیث زیرین بهتر تبیین مقال میکند :

ابن بابویه عن یاسر الخادم قال قلت للمرزا ما تقول فی التفویض فقال ان الله تعالى فوض الی نبیه امر دینه فقال « وما اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا » فاما الخلق و الرزق فلا ثم قال ان الله تعالى خالق کل شیء و یقول الله تعالى الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یحییکم هل من شر کائکم من یفعل من ذلکم من شیء سبحانه و تعالی .

وفی روضة الواعظین عن کامل بن ابراهیم قال دخلت علی ابی محمد العسکری لائمله عن التفویض فسلمت و جلست فاذا انا بفتی کانه فلقه قمر من ابناء اربع سنین او مثلها فقال یا کامل جئت الی ولی الله و حجته تسئله عن مقالة المفوضة کذبوا بل قلوبنا اوعیة لمشیة الله و الله یقول « وما تشاؤن الا ان یشاء الله » .

وفی امالی الشیخ ... عن عمر بن زید الطبری قال کنت قائماً علی رأس

الرضا بخراسان جماعة من بنى هاشم منهم اسحق بن العباس بن موسى فقال يا اسحق بلغنى انكم تقولون ان الناس عبید لنا لا وقرابتی من رسول الله ﷺ ما قلته قط ولا سمعته من احد من آبائی ولا بلغنى عن احد منهم قال له لكننا نقول : الناس عبید لنا فى الطاعة موائل لنا فى الدين فليبلغ الشاهد الغائب .

و در روایت دیگر هست که زواره بحضرت صادق عرض کرد یکى از اولادان عبدالله بن سبا قائل بتفویض است فرمود یعنی چه عرض کرد میگوید خدا محمد وعلی را خلق ~~کرد~~ پس امر عالم را تفویض بآنها نمود و آنها خلق کردند و رزق میدهند و زنده کرده و میمیرانند فرمودند دروغ گفته آن دشمن خدا .

و باز در حدیث دیگر است که بحضرت رضا عرض کردند گروهی خیال میکنند که علی رب العالمین است حضرت بلرزه در آمدند و عرق کردند و فرمودند سبحان الله عما یقول الظالمون و الکافرون علوا کبیرا آیا آنحضرت آکل فی الاکلین و شارب فی الشاربین و ناکح فی الناکحین نبود نماز میکرد و خضوع پیش خدا داشت و ذلیل بود و او اه و منیب بود کسی که دارای چنین صفاتی باشد خدا نمیشود از این قرار همه شما خدائید .

اختصاص و کافی عن محمد بن سنان قال کنت عند ابی جعفر . . . فقال ان الله فرداً متفرداً فى الوجود انبیه ثم خلق محمداً وعلیاً وفاطمة فمکثوا الف دهر ثم خلق الاشیاء و اشهدهم خلقها و اجری علیها طاعتهم و جعل فیهم ما شاء و فوض امر الاشیاء الیهم فى الحکم و التصرف و الارشاد و الامر و النهی فى الخلق لانهم الولاة فلهم الامر و الولاية و الهدایة فهم ابوابه و نوابه و حجابیه یحللون ما شاءوا و یحرمون ما شاءوا و لا یفعلون الا ما شاء الله عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون فهذه الدیانة التى من تقدمها غرق فى بحر الافراط و من نقصهم عن هذه المراتب التى رتبهم الله فیها زهق فى بر التفریط و لم یوف آل محمد حقهم فیما یوجب علی المؤمن من معرفتهم .

و اگر برای آوردن معجزه و بطور استثناء و برای نشانه صدق قول اولیای خدا و یا

ازلحاظ سبب خلق اشیاء بودن خلقی یا حیائی بدست اولیاء خدا میشود همان خدا است که بوسیله این سبب مطیع مشیت خود را بظهور میرساند و آیات انی قد جئتکم بآیة من ربکم انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیہ فیکون طیرا باذن اللہ و ابرء الاکمه و الابرس و احیی الموتی باذن اللہ و انبیئکم بما تأکلون و ما تدخرون فی بیوتکم ... (۱) و آیه (و اذ تخلق من الطین کهیئة الطیر باذنی فتنفخ فیها فیکون طیرا باذنی و تبریء الاکمه و الابرس باذنی و اذ تخرج الموتی باذنی... (۲) جزاین موضوع را نمیرساند و اعطای رزق هم بطور تبادل و باذن حق بین همه موجودات ساری و جاریست و خلق و رزق کلی بطور مطلق تفویض باحدی نشده و خداوند از خداوندی خود معزول نگردیده (قالت الیهود یدالله مغلوله غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان (۳)) و اولیای خدا هم موقعی مصدر این گونه امور و مظهر این قبیل صفات میگردند که از صفات خود خالی شده و مانند حدیده محمات صفات خالق بر آنها عارض گردیده و متصف بصفات الله شده باشند .

مولوی گوید :

در ریاضت آئینه بی رنگ شو	همچو آهن ز آهنی بی رنگ شو
گویدم من آتشم من آتشم	شد ز رنگ و طبع آتش محتشم
آزمون کن دست را بر من بزن	آتشم گر مر ترا شک است و ظن

و در سایه اطاعت محض و بندگی مطلق حق بدست میآید (عبدی اطعنی حتی جعلک مثلی کما اقول شیء کن فیکون تقول شیء فیکون... و العبودیة جوهره کمنه الربویة) حدیث معروف قدسی که در اصول کافی نیز آمده بخوبی این حال را تشریح میکند :

ما تقرب الی عبد بشیء احب الی مما افترضت علیه و انه لیتقرب الی بالنوافل

(۱) سوره آل عمران آیه ۴۹

(۲) سوره مائده آیه ۱۱۰

(۳) سوره مائده آیه ۶۴

حتی احبه فاذا احبته كنت اذا سمعه الذى يسمع به وبصره الذى يبصر به ولسانه الذى ينطق به ويده الذى يبطش به ان دعانى اجبته وان سألنى اعطيته امام صادق عليه السلام فرمود لنا مع الله حالات نحن هو وهونحن (موقعيكه متصف بصفات الله ميشوند) وحالة نحن نحن وهو هو (ظهور حالات بشرى).

وعلامه حلى در نهج الحق از امام باقر وصادق نقل نموده نحن اسرار الله المودعه فى الهياكل البشرية يا سلمان نزلونا عن مرتبة الربوبية وارفعوا عنا حظوظ البشرية ثم قولوا فى حقنا ما استطعتم فان البحر لا ينزف وسر الغيب لا يعرف وكلمة الله لا توصف وازاينگونه مضامين كه جز قلوب سليم لطافت ومعنويت وحقىقت آنرا درك نميكند چيزى بنفع قائلان بوحده وجود وموجود يا حلول واتحاد استنباط نشده بلكه مبطل آنست وتمد و آل تمد شريك خدا ويا و كيل او نيستند ودر عمل مستقل نميباشند وكار بآنان تفويض نشده فقط اينان حامل و محل ظهور امر و فعل و مشيت الهى و فاعليه خداوند وسبب اوليه وجود ممكناتند و ولايت آنان ولايت سببى و اضافى است و ولايت حقيقى مختص بخدا است در تفسير هنالك الولاية لله الحق امام صادق عليه السلام ان ولايتنا ولاية الله عز وجل فينا ودر دعاهم ميگوئيم ياولى الاوليا و همانطور كه خورشيد بصورت ظاهر علت وجوديه و مبقيه منظومد شمسى وموجودات بوده ولى در حقيقت خداوند خالق ورازق وقيوم و... همه است وخورشيد در اينجا محل ظهور فعل الهى وسبب است و خداوند مسبب الاسباب است حقيقت محمديه هم سبب اعظم و حجاب اكبر الهى و ظرف مشيت و فعل و سلطنت خداوندى بوده و بدون هيچگونه ندر خنه اى در سلطنت خدا و سيله و اسباب و علت العلل ظاهرى است و فرقى در ايند و سلطنت و ولايت نيست و يك سلطنت است قال الله تعالى ان الذين كفروا ويريدون ان يفرقوا بين الله ورسله ويقولون نؤمن ببعض ونكفر ببعض ويريدون ان يتخذوا بين ذلك سبيلا. چهار فرشته اعظم خداوند جبرائيل و ميكائيل و اسرافيل و عزرائيل بصورت ظاهر مأمور خلق و رزق و مرگ و احياياند ولى خداوند كنده اين كارهاست در قرآن مجيد آمده الله يتوفى الانفس حين موتها... و هو خير الرازقين... والله احسن الخالقين و با اين بيان هيچ صدمه به بنيان توحيد نميخورد

قرب الاسناد حمیری از ابی الحسن الرضا نقل کرده . . . الی ان قال ثم بیعت
الله ملکین خلاقین یخلقان فی الارحام ما یشاء الله فینفخان فی روح الحیوة والبقا
ودرباره کار فرمایان عالم بالا گفته میشود و المدبرات امرأ والمقسمات امرأ و باز در
شان ملائکه مدبرات امیر المؤمنین علیه السلام فرموده و التقی فی هویتها مثاله .

در این صورت اگر این علت و سبب وجودیه عالم یعنی حقیقت محمدیه
را مورد خطاب قرار داده و بگوئیم بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه
و ... ارادة الرب فی مقادیر اموره تهبط الیکم و یصدر من بیوتکم .. و بکم ینزل
الغیث مانعی نداد و محمد عربی هم نمونه و نماینده حقیقت محمدیه است .

شیخ طوسی در مصباح متعهد در خطبه غدیر و جمعه آورده ... اشهد ان محمداً
عبده و رسوله استخلصه فی القدم علی سایر الامم علی علم منه انفرغ عن التشاکل
و التماثل من ابناء الجنس انتجبه امرأ و ناهياً عند اقامه فی سایر عوالمه فی الاداء
مقامه از کان لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و در زیارت اومیخوانیم السلام علی
حجاب الله الاکبر و ... و السلام علی اول العدد و قال امیر المؤمنین علیه السلام علة ما
صنع صنعه و هؤلاء علة له .

در حدیث عمران صابی امام رضا علیه السلام فرمودند ان الله واحد احد فردلیس
معه غیره و لا ثانیه له و الخلق یمسک بعضه بعضاً باذن الله و مشیته و امیر المؤمنین علیه السلام
در جواب زندیق فرمودند ... و اجرى فعل بعض الاشياء علی ید من اصطفیناه من
امنائهم فکان فعلهم فعله و امرهم امره و چنانچه معصوم فرمود ان الله جعل قلوب
الائمة مورد الارادته و ... ان الله جعل قلب ولیه و کرا الارادته مانند آهنی که در
آتش سرخ شود تمام صفات و عوارض و حتی رنگ آتش را مینمایاند و باطرافیان
خود اثر ناری باقی میگذارد^(۱) و در حقیقت آتش است که اینکارها از او سر میزند

ز آتشی میلاند و خامش و ش است
پس انا النار است لافش بی زبان
روی خود بر روی من یکدم بنه

(۱) رنگ آهن محو رنگ آتشت
چون بسرخ گشت همچون زر کان
آتش من بر تو گر شد مشته

و آهن همان فلز معین است چنانچه پس ازدوری از آتش حال اصلی خود را دوباره نشان میدهد اولیاء خدا هم چنین بوده و قرب پروردگار آنانرا دارای صفات پروردگار مینماید .

جان کلام آنکه از لحاظ تکوین و خلق و رزق علت اصلی و وجودی و اولیه و سبب اعظم خلقت حقیقت **محلّیه** است (از لحاظ سبب بودن نه فاعل مستقل بودن و تفویض امر بایشان) ولی باتطوراتی که در عالم کثرت شده و ادواری که پیموده گشته خلق و رزق را خداوند بوسیله موجودات مختلف اعطا میکند و انحصار او بلا واسطه و بصورت فاعل مستقل توسط موجودات اول نخواهد شد و مواضعی که خلق و احیا هم بدست اولیاء خدا میشود استثناء و برای نشان دادن قدرت قاهره خدا بوسیله اسبابهای فانی شده در اراده خدا بوده ولی از لحاظ تشریح و هدایت و تربیت روحانی کامل مختص حقیقت **محلّیه** و شجره طیبه ولایت بوده و آنانند که در ادوار مختلف خلقت باطناً یا ظاهرآ باذن الله فاعل و وسیله اعطای فیض و ارشاد خلایق بوده و ولی باذن حق بر کائناتند (انی رسول الله الیکم جمیعاً) و علت فرق ولایت آنان در تکوین و تشریح آنستکه کائنات از قبول رزق و خلق شدن ابا نداشته و از هر دستی قبول میکنند و هر موجودی میتواند سبب واقع شود بر خلاف هدایت معنوی و ارشاد که همه مخلوقات بقبول آن تن در نداده و اختیار معینی دارند که قبول یا سرکشی نمایند و بعلاوه هادی (که روئی بعالم حق و روئی بعالم خلق دارد) باید در حداعلای انسانیت و تکامل بوده و سیر مدارج کمال را نموده و راه پیموده و فیض اول و مورد نظر خاص خدا باشد^(۱) و بر خلاف حدیث صوفیانه معروف که میگوید *الطرق الی الله بعدد انفس الخلائق* راه بسوی خدایکی و صراط مستقیم منحصر است و تنهائسبت با استعداد مخلوقات و سالکین بسوی خدا درجات شدت و ضعف حرکت تغییر میکند و چگونه میتوان راهی را هم که فرعون و بوجهل و ابن ملجم و یزید پیمودند از طرق

(۱) ای بیخبر بکوش که صاحب نظر شوی
 در مکتب حقائق و پیش ادیب عشق
 تا راهرو نباشی کمی راهبر شوی
 هان ای بسریکوش که روزی پدر شوی
 باید که خاک درگه اهل بصر شوی
 گر در سرت هوای وصالست حافظا

سلوك بسمت خدا دانست و فقط صحبت اقرب و ابعد طرق نیست بلکه گروهی برخلاف نظر حق و هدف صحیح گام برمیدارند و چون راه بسوی خدا منحصر است هادی و معلم و واسطه آنهم باید منحصر باشد و هست و در کف با کفایت **عهد** و آل **عهد** که سبب اعظم وجود و شریان حیاتی کائنات و رابطه خالق و مخلوق و سرحد وجود ممکن و فوق امکان و تحت وجود بند و تقدم و تفوق و اشر فیت تکوینی دارند انجام میگیرند و از آن خانه باید فرا گرفت که در زمان قبل از وجود آمدن دنیوی معناً و باطناً و زمان حیاتشان ظاهراً و باطناً و فعلاً هم که زمان غیبت ظاهری آنهاست باطناً انجام گرفته و میگیرند و ظاهر نبودن بدن امام در بین خلق و یا قیام نکردن آنان صدمه‌ای باین امر نمیرساند و منکرین غیبت را چیزی عاید نمیشود اشهد ان سابق لکم فیما مضی و جار لکم فیما بقی - قادة الامم و اولیاء النعم - عناصر الابرار و دعائم الاخیار (کنت مع الانبیا سرا و مع **عهد** سرا و جهره) و معنی تفویض تشریح بایشان هم معنای انحصار تشریح و هدایت کامل بدست آنانست نه معنی تفویض بمعنی استقلال در عمل و خلع خداوند از مقام هادی بودن و همانست که خداوند تبارک و تعالی به پیغمبر اکرم میفرماید انک لا تهدی من احیبت ولكن الله یهدی من یشاء و این ذوات مقدس ظروف مشیت الهی هستند (القوامون بامرہ - العاملون بارادته) و عقیده تفویض باین معنی که گفته شد عین توحید بوده و توحید افعالی خداوند را میرساند و شرح بیشتر آن از عهده این مقدمه بیرون است .

چون تا حدودی موضوع روشن شد اکنون میگوئیم طبق احادیث فراوانی که در دست داریم خاتم انبیا **صلی الله علیه و آله** مکرراً فرمودند من و علی از شجره واحد آفریده شده ایم و از یک اصلیم و یا اینکه خداوند اولین مرتبه نوری آفرید آنرا بدونیم کرد از نیمی من و از نیمی علی را آفرید و در زیارت جامعه میخوانیم اشهد ان ارواحکم

(۱) در تمام گفتارهای مربوط باین موضوع باید فرق حقیقت محمدیه و علت العلیل

و نور الانوار عالم وجود را با حضرت خاتم انبیا که در ۱۴ قرن قبل بصورت بشری قدم بعرضه

بقیه در صفحه بعد

و نور کم و طینتکم واحد طابت و طهرت بعضها من بعض و معصوم علیه السلام میفرماید نحن من رسول الله كالضوء من الضوء وحتى در اخبار رسیده از طرق اهل تسنن هم نظیر حدیث زیرین زیاد بچشم میخورد .

اخرج الطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبدالله انصاری قال قال رسول الله الناس من شجرة شتى وانا وعلی من شجرة واحدة .

پس حقیقت علویه نیز همزمان و همدوش حقیقت محمدیه در عرصه وجود آمد . پس ازین قدوم ایشان سایر موجودات و این است معنی انا و علی ابوا هذه الامة و انما المومنون اخوة^(۱) و یا انا محمد و محمد انا و یا حسین منی و انا من حسین و اولنا محمد و اوسطنا محمد و آخرنا محمد و کلنا محمد و تناسخ و حلولی را نمیرساند بحدیث مشروحہ زیر بنقل از تفسیر برهان توجه نمائید .

محمد بن یعقوب عن ابيه عن بعض اصحابه قال دخل ابن ابي سعيد المکاری علی ابي الحسن الرضا قال له ابلغ من قدرک ان تدعی ما ادعی ابوک فقال مالک اطفی الله نورک و ادخل الفقر بیتک اما علمت ان الله تعالی ارحی الی عمرات انی

بقیه از صفحه قبل

وجود گذارده و ولایت مطلقه را با ولایت مقیده بدانیم تا گرفتار لغزشهای بی دربی نشویم (نزول قرآن مجید بکمر تبه بر قلب محمد (ص) و نزول آن بصورت تدریجی ۲۳ ساله و واسطه بودن جبرئیل برای ادای وحی و رساندن فیض بیغمیر در حالیکه اشرفیت رسول خدا بر او از مسلمات است و فرموده اند ملائکه از خدام ما و شیعیان ما میباشند و مسائلی از این قبیل از این فاصله پیدا شده اند).

(۱) محمد بن یعقوب . . . عن ابي بصير قال : سمعت ابا عبد الله يقول المؤمن اخ المؤمن كالجسد الواحد ان اشتكى شيئاً منه وجدنا له ذلك في سائر جسده و ارواحهما من روح واحدة و ان روح المؤمن لاشد اتصالاً بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها . . .

جان شیران و سگان از هم جداست متصل جانهای شیران خدا است

(مولوی)

واهب لك ذكراً فوهب له مريم و وهب لمريم عيسى بن مريم فعيسى من مريم و
مريم من عيسى وعيسى و مريم شيء واحد وانا من ابي و ابي مني وانا و ابي شيء
واحد ...

حال میگوئیم خداوند متعال همان سلطنت و قیومیت و سرپرستی را که بر
کائنات دارد و بوسیله آن موجودات از عدمیت نجات یافته و نگهداری شده و بسوی کمال
رهبری میشوند بضمون ابی الله ان یجری الامور الایسبابها بوسیله و از راه موجود
نخستین اینکار را انجام داد و این یکنوع سلطنت و ولایت و تقدم و اشرافیت است برای **عقد**
و آل محمد و همانطور که گفته شد چون ازمر حله اول بگذریم در ادوار خلقت
اینکار بوسائل مختلف انجام گرفته و در انحصار آنان نیست و فقط علت خیر و وجودی
مخلوقات از این ذوات مقدس است (عناصر الابرار - ودعائم الاخیار زیارت جامعه)
و بوسیله این رشته ارتباط با این اولیای نعم دارند (اولیاء النعم زیارت جامعه) .

و منظور ما از ولایت این سلطنت و ولایت نیست ولی ولایتی که مورد نظر و
بحث ما است آنست که پس از آنکه مخلوق بوجود آمد اختیار دارد که بمقتضای
عدمیت و نفس خویش بخود متوجه بوده (انانیت و خودپرستی) و یا به بموجد خود
توجه نموده و مرتبط شود تافیس بیشتری را بازیابد (خداپرستی) و مستحق ثواب یا
عقاب شود (و البته این اختیار محدود بوده ولی همان مقدار ملاک تکلیف و ثواب
و عقاب است) و چون بخاطر توجه بعالم طبیعت و نفس پرستی رابطه او از حق بریده
و سنخیت وجودی و صفات آنرا از دست داده و از حق دور گشته نمیتواند مورد خطاب
و الطاف حق قرار گیرد و احتیاج بوسیله دارد (وابتغوا الیه الوسیلة)^(۱) .

بادستگیری این نزدیکان خدا و قبول تصرف آنان ظاهراً و باطناً و لساناً و
حالاً بشر میتواند خود را از حضیض مذلت باوج رفعت برساند^(۲) و بمقام عند ملیک

(۱) ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا فیوحی
بازنه ما یشاء انه علی حکیم (سوره شوری آیه ۵۹) .

(۲) ومن یطع الله والرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین
والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقاً (سوره نساء آیه ۶۹) .

مقتدر و رضوان من الله اکبر باریابد و این همان مقامیست که به محمد و آل محمد که سبب اول و اعظم وجودند انحصاراً عطا و تفویض شده و آنانند که میتوانند ارواح بشری را با تربیت عالیّه خود در باطن و ظاهر از قید طبیعت و ملک و ملکوت نجات داده و بعالم جبروت و لاهوت بکشانند و ولایت آنان اثبات و ظهور مقام مشیت پروردگار است و فرار از آن فرار از الطاف و فیوض خداوندی است (المارقین من ولایتکم .. فإلّا الفوزون بولایتکم زیارت جامعه) و در تربیت روحانی احتیاج بواسطه بعثت نداشتن استعداد برای قبول فیض و مسئله اختیار است (موجودضعیف مستقیماً نمیتواند و طاقت ندارد که در معرض نزدیک و مستقیم خورشید قرار گیرد) رحمانیت خداوند که شامل همه موجودات میشود (تربیت جسمی) بوسیله همه موجودات انجام میگردد و رحیمیت خدا که مخصوص مؤمنین و راه یافتگانست (تربیت و تکامل روح) منحصرأ و سیله خاصان در گاه خدا افاضه بن بردستان خواهد شد و هرچقدر سالک این اولیای نعم را بصفات واقعی آنها و بنورانیت شناخته و صفات کمال و جلال و جمال حق را در آئینه وجودشان بهتر به بیند و عاشق دلباخته و محب این ذوات دارنده این صفات گردد و روی دل خود را بآنان متوجه نموده و تحت تعلیم و تصرف و در زیرشهر ولایت آنها قرار گیرد و آنانرا از خود بخود اولی دیده و صفات آنها را که پرتو و نمونه از صفات الهی است بخود گرفته و از انانیت و صفات بشری خود بدررفته و سنخیت وجودی خود را باز یابد رابطه او بمقام بالا بهتر متصل شده و از خود ربوده میشود و اولیای حق اجازت دارند که از آنان دستگیری نمایند و این دستگیری و سلطنت و اولویت در مراحل عالیّه بدست مخلوق اول که از عالم بسیط و مجرد و بحق نزدیکتر است بوده (انما یبایعونک انما یبایعون الله) و در مراتب بعدی در کف اولیای حق و شاگردان مکتب محمدی (ومن یتول الله ورسوله والذین آمنوا) قرار گرفته که همه آنها باذن خدا موجودی را که در اثر اعمال قبلی (بما کسبت ایدیکم من قبل) خود را مورد عنایت بیشتر پروردگار قرار داده از چاه طبیعت بمعراج سعادت میرسانند و مورد افاضه بیشتری مینمایند و معنی بما عرف الله

و بنا عبد الله همین است و اختیار بشر و سالک هم در این میان بخوبی آشکار بوده و دیده میشود و در اینجا بحث جبر و تفویض بمیان می آید که از موضوع این مقدمه خارج است .

پس دیدن (باچشم ایمانی تمیز) سلاطین و صاحبان امر واقعی مازون از خدادار بلباس نورانیت و سلطنت و اولویت (باذن حق) و خود را بصفات آنها متصف نمودن و در زیر بالهای ولایت آنان قراردادن و تربیت انسانی گرفتن و قبول تصرف آنها نمودن را ولایت گویند^(۱) و دیدن آنان را بصفات کمال و ستودن آنها و بر شمردن فضائلشان و در ولایت آنان بسر بردن همه برای آنست که متصف بصفات آنان شویم و گرنه دیدن و بر شمردن فضائل اهل بیت و آنکه بگوئیم علی چنان و چنین بوده و تاسی بآن بزرگوار نکردن ثمر کاملی بیار نمی آورد و چنگ زدن شیعیان بحبل ولایت بمعنی آنست که خود را متخلق بخلق النبی و الآل بنمایند تا بمراتب کمال وجود دست یابند و حتی خدانشناسی و شناختن صفات خدا هم برای آنستکه بنده متخلق باخلاق الله و متصف بصفات خدا شود و صفات خود را از دست بدهد و سراعظم تشریح و ارسال رسل و انزال کتب برای همین است (انی بعثت لائم مکارم الاخلاق) .

ابن چنین دان جامه شوئی مومنان
جان پاکان خویش بر تو می زند
نقشها بینی برون از آب و خاک
فرش دولت را و هم فراش را
قطع کن تا کشف گردد رازها
تا شناسد شاه را در هر لباس
چشم نرگس را اذاین کر کس بدوز
گوهران بینی بجای سنگها
رنگ می را و اشناس از رنگ کاس
(مولوی)

(۱) مدتی حس را بشو ز آب عیان
چون شدی تو پاک برده در کند
آئینه دل چون شود صافی و پاک
هم بینی نقش و هم نقاش را
از درون خویش این آوازا
دیده ای خواهی که باشده شناس
ذکر حق کن بانگ غولان را بسوز
تا به بینی رنگ جز این رنگها
صبح صادق را زکذب و اشناس

در اینجا ولایت بفتح واو بمعنی حب و دوستی هم با این مطالب هم آهنگ است چون کمال و وجود ذاتاً دوست داشتنی است همانطور که شرف و نقص و عدم نفرت آور است و معنی حب آنستکه شیءای بخاطر چیزی که فاقد آنست شیءای دیگر را که واجد آنست دوست داشته باشد و بخوهد با نزدیکی با نقص خویش را جبران کند و صفات او را بدل صفات خود گیرد و آخرین مرحله حب هم اتحاد (یعنی آنکه دو وجود ناقص و کامل یکی شوند) است و از آن بالاتر فنای در محبوب و پرستش بدون غرض محبوب است که آنهم دوست داشتن کمالات است منتهی بدون در نظر گرفتن شخص خود در هر صورت معنی محبت بهر یک از مصادیق فوق بر محب بحق که منبع کمالات و صفات عالیّه و بلکه آفریننده آنست و محب با اولیای حق صدق میکند (والذین آمنوا اشدّ حباً لله) و محبت خدا و اولیای خدا بزیردستان هم همین است که آنها را بسوی کمالات رهبری نموده و مورد افاضه قرار دهند (یحبههم و یحبونه) و بالاخره پایه حب بر روی لغت وجود و کمالات و فضائل دور میزند و قانون جاذبه عمومی هم همین معنی را میسراند که قوی ضعیف را جاذبست و ضعیف قوی را مجذوبست و بیش از این قلم قادر بتشریح مطلب نیست پس ولایت بمعنی محبت هم بالاخره سر بسو ولایت بمعنی اولیه میزند و زیر دست با دوست داشتن مافوق و نزدیک شدن یعنی متصف بصفات محبوب شدن و اتحاد و بالاتر از همه فنای در محبوب (چون وجود او را شایسته تر از وجود ناقص خود می بیند) خود را در زیر سیطره قدرت و سرپرستی حق و اولیای او قرار میدهد و درباره محبت به حقیقت تجرّیه و علویّه و قبول ولایت آنان است که فرمودند هل الدین الا للحب و این محبت تنها بشخص ظاهری و ابدان این ذوات مقدس نبوده و بلکه تأسی در گفتار و کردار و رفتار با آنست تا سنخیت و جودی و اتصال شاخه طوبی حاصل شود و معنی ولقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنه صادق آید محبت اهل تسنن از مقدار اولیه خارج نمیشود و آیه بئر معطله و قصر مشید را مصداقی کاملند و اگر نه بایستی خود را صد در صد تسلیم اهل بیت اطهار نموده و مراتب اطاعت را انجام داده و از دشمنان آنها پرهیز نموده

و در ب خانه غیر آنها زانکوبند تا اثرات این ولایت که همان قبول ولایت و سرپرستی آنها است در ایشان ظاهر شده و پیوند ولایت بوجود آنان زده شود و شاخه طوبی فعلیت اخیر آنها گردد و ایشانرا باصل خویش متصل سازد و معنی آیه قل لا اسئلكم اجرا الى المودة فی القربى جز این نیست و شناختن علی عليه السلام بنورانیت که فرموده معرفتی بالنورانیه (نه جسمانیه) معرفه الله و اینکه فرمودند من لم يعرف بالنورانیه فهو شاك مرتاب همین است که صفات حق را در مظاهر ملکوتیه امام دیدار کند و مظاهر ملکوتیه امام همان جهت قرب معنوی و ربط امام بخدایتعالی است و معنی حدیث من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة و یا من اصبح من هذه الامة ولم یکن له امام ظاهر عادل اصبح ضالا تائها همین است ^(۱) و گر نه کسانی بودند که زمان ائمه را درک کردند و آنان را باسم و صورت ظاهری می شناختند و از سعادت محروم بودند و کسانی هم هستند که در زمان غیبت امامند و بدن امام ظاهر نیست مع هذا گمراه نیستند و شناختن امام بنورانیت با دانستن اسم امام دو موضوع است و درک این حال هم همانطور که گفته شد نمیشود مگر بصیقلی کردن قلب و تخلیه و تجلیه و تحلیه و دوری از آنچه که آنها از آن بدور بودند و نزدیکی بآنچه که آنها بدان متصف بودند تا سنخیت و جودی و اتصال پیوند ولایت و مشاهده نورانیت و ... برقرار گردد هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته (علوم کسبیه و درسی و با واسطه) و ینزلهم العلمهم و ینزلهم الکتاب و الحکمة [علوم وراثتی و بی واسطه ظاهری (العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء)].

و این است معنی حدیث مشهور .

ان حدیثنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او مؤمن
امتحن الله قلبه بالایمان و معنی من زار الحسین فقد زارنی فمن زارنی فقد زار الله

(۱) ارتباط حقیقی و باطنی و معنوی همیشگی بشر با خالق خود تنها با پذیرفتن اصول تشیع و قبول ولایت و شناختن صاحبان آن و مراعات سلسله مراتب حاصل میشود و در این مکتب است که این رشته اتصال الهی تا قیام قیامت هیچ موقع منقطع نیست .

(و بلکه کسی که مؤمنی را زیارت کند مرا زیارت کرده) همین است و اگر نه اشقیائی هستند که هر روزه مؤمنین را می بینند و آنانرا آزار می کنند و جز شقاوت بر شقاوتشان افزوده نمیشود.

پس ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام حصنی است هر کس که داخل آن شد از سقوط و عذاب ایمن است و همین ولایت بود که رسول خدا در غدیر خم بآن اشاره فرموده و اگر نه ولایت بمعنای مختلف و لاء یا دوستی ظاهری و ... چیزهایی بوده که خود بخود در زمان رسول الله جاری و پس از او هم بالطبع ساری بوده و لزومی نداشت که آیه شریفه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالتک درباره آن نازل شود نازل شود و اتمام رسالت و اكمال دین مسلمانان بآن موکول گردید و در غدیر خم در روزی چنان گرم و صحرائی خشک و سوزان مردمانرا گرد آوردن و ابلاغ نمودن جز برای امر عظیمی نبوده و طفره و فرار از آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی نتیجه ندارد و اکثر مورخین و مفسرین منصف اهل تسنن هم بهمین طور تفسیر کرده اند و برای نمونه گوئیم .

سیوطی در صفحه ۲۹۸ تفسیر در المنثور خود بنقل از ابن مردویه از ابوسعید خدری گوید کنا نقرأ علی عهد رسول الله یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک (من ان علیا مولی المؤمنین) و ان لم تفعل فما بلغت رسالتک بدیهی است منظور دست خورگی قرآن نبوده و می خواهد برساند که شأن نزول آیه روشن و معلوم همه بوده که درباره علی است و ولایت او چیزی دیده و شناخته بود .

و باز احمد بن حنبل در مسند خود بسند متصل به براء بن عازب گوید پیغمبر فرمود الستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی قال الستم تعلمون انی اولی لکل مؤمن نفسه قالوا بلی فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه (توجه کنید خطاب بمؤمنین است نه مسلمین و همان کلاس غائی نهائی اسلام را میرساند) و برای معنی مولا باید از سیاق قبلی عبارت و معنی اولی بدان پی برد که جز قبول سرپرستی و اولی بتصرف بودن اهل بیت را نمیرساند و از معانی مختلف مولا همین معنی مورد نظر بوده .

صاحب مجمع البحرين گوید ولی آنکسی است که مباشر میشود تدبیر امر را و ولی امر رعیت کسی است که تصدی امر رعیت را دارد و ولی امر مسلمین است و صاحب مجمع البیان و اغلب مفسرین هم بهمین معانی تفسیر کرده اند (در حدود بیست و چند معنی برای آن کرده اند)^(۱) و معلوم شد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله اولاً واجد مقام ولایت اضافی مطلقه بوده و در ثانی شغل نبوت را دارا بوده و این ولایت است که فوق مرتبه نبوت میباشد و روی این حساب بیعت هم به بیعت خاصه و عامه و اسلامی و ایمانی تقسیم میشود و علی تنها دارای مقام ولایت بوده ولی در نبوت سهمی نداشت (کنت ولیاً و آدم بین الماء و الطین) و علی باطن نبی و صاحب ولایت مطلقه بوده که در آیه انفسنا انفسکم بنفس پیغمبر تعبیر شده و صاحبان ولایت مقیده و انبیا هم از این خوان بهره برده اند و معنی آیات شریفه و از قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة تا آخر آیات ۳۳ سوره بقره اشاره باین مقام است و باید جانشین حق دارای صفات و قدرت حق باشد چنانکه علمی از آدم نمودار شد که ملائک را بحیرت انداخت و بایستی درباره این موجود گفته شود خلقت الاشياء لاجلك و خلقتك لاجلی از امام صادق روایت شده : الصورة الانسانية هي اكبر حجج الله على خلقه و هي الكتاب الذي كتبه بيده و هي الهيكل الذي بناه بحكمة و هي مجموع صور العالمين و هي المختصر من اللوح المحفوظ و هي الصراط المستقيم و هي الجسد الممدود بين الجنة و النار .

در خاتمه برای آنکه باز تصور نشود شیعیان محمد و آل محمد را شریک یا همدوش خدا میدانند مجبورم باز تکرار کنم که معنی ولایت این شد که چون خداوند برتر از فهم و قیاس مخلوقات است و شناختن او مستلزم اشرفیت و تجردیست که از کثرات

نام خود نام علی مولی نهاد
ابن عم من علی مولای او است
بند دقیت ز پایت بر کند
(مولوی)

(۱) زان سبب پیغمبر با اجتهاد
گفت هر کس را منم مولی و دوست
کیست مولی آنکه آزادت کند

بدور باشد برای شناختن صفات خداوندی و متصف بدان شدن که آخرین مرحله کمال موجودات است ناگزیر از آنیم که صفات خدا را در مظاهر ملکوتی او که حقیقت تجدیّه و وابستگان آنست مشاهده نموده و بشناسیم و همان را پیشه خود کنیم^(۱) و چون روی قاعده اشرف فیض الهی از مافوق بمادون و از راه شریان حیاتی وجود میرسد ناچاریم که بمعصومین نزدیک بشویم و بآنها و کمالات آنها عاشق شده و محبت ورزیم و تاسی کنیم و گفتار پیغمبر خدا را در تفسیر النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و از واجه امهاتهم و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین و المهاجرین که فرموده ما من مؤمن الا انا اولی به فی الدنيا و الاخرة قبول داشته و ضمناً بدانیم که در آیه فوق شرط ولایت قرابت رسول الله و هجرت و ایمان است که در مدعیان خلافت مانند عباس و ابوبکر و عمر و عثمان جمع نبوده و فقط این لباس بر ازنده قامت علی مرتضی است و باید در دامن ولایت او چنگ زد (حضرت باقر در تفسیر فآمنوا بالله و رسوله و النور الذی انزلنا میفرماید قال النور و الله الائمة و هم الذین ینورون فی قلوب المؤمنین و یحجب الله نورهم عن یشاء فتظلم قلوبهم) و چون فیض بخشی و اولی بتصرفی حق هم وسیله میخواهد و سالمترین و کاملترین و سائل حقیقت تجدیّه است و حق تقدم و تفوق در تکوین دارند بنابراین از همان راه هم لطف حق جاری و ساری خواهد شد و مخالفین ما بدانند که هیچ موقع شیعیان رسول خدا و ائمه اطهار را همپایه خدا نگرفته اند و برای نمونه بحدیث زیر توجه کنید که آنها حتی از ذکر خداوند و رسول و امام در یک حال و مرتبه و ردیف خودداری مینمایند .

(۱) کسانی که برای یافتن اسم اعظم الهی کوشش میکنند تا بوسیله آن باخدای خود مربوط شده و تیر دعاها و خواهشهای خود را بهدفع اجابت بنشانند بدانند که اسم اعظم الهی و کلمه تامه همان حقیقت محمدیه (آئینه نمایش کلیه صفات و اسماء خدا) است و هر کس بهر اندازه او را شناخته و واجد صفات وی شود از مزایای اسم اعظم بیشتر برخوردار خواهد بود و دانستن و پی بردن باین اسم اعظم یعنی واجد صفات و حالات يك انسان کامل شدن است و ما در مقدمه کتاب عدة الداعی مفصلاً در این موضوع بحث کرده ایم.

روزی یکی از اصحاب گفت ما شاء الله و شاء محمد و ما شاء الله و شاء علی حضرت فرمود که بگوئید شاء الله ثم شاء محمد و ثم شاء علی زیرا که مشیت ما تالی و تابع مشیت الهی و دلیلی بر مشیت او است که نحن اذا شیئنا شاء الله و اذا کرهنا کره الله و اذا اردنا اراد الله (و این همان معنی و ما تشاؤن الا ان یشاء الله است) (۱) .

از مطالب مشروح بالا موضوع ولایت و سرپرستی اولیا و قبول ولایت و سرپرستگی مادون بما فوق برای تربیت نه تنها برای معصومین ثابت میشود بلکه برای هر مادونی نسبت به اولیای مافوقش در مقام اسفل ثابت میشود چون راه یافتگان در گاه احدیت ریزه خوار مکتب محمدی و شاگردان علوی و نمونه از آن ذوات مقدس و آئینه برای نمایش صفات آن بزرگوارانند و بمصداق قلب المؤمن عرش الرحمن آنها هم از سلطنت و ولایت اضافی حق بهره مند بوده و می توانند مانند ذره بینی که انوار خورشید را متمرکز نموده و بمادون خود قویتر تحویل میدهد کانون ولایت بوده و زیردستان را تربیت کنند چون همانطور که عرش خدا محل و تختگاه سلطنت و ولایت است قلب مؤمن هم که محل مشیت خدا است مظهری از آن حالت است (و فرمایش خداوند را که میفرماید در زمین و آسمان نمی گنجم ولی قلب مؤمن مرا جایگاه است اشاره بهمین حال است) و از ولایت اضافی جزئیة برخوردارند (۲) .

(۱) در اینجماهیت گفتار کسانی مانند محی الدین عربی که خود را منحصرأ خاتم الولاية نامیده اند نمودار است و معلوم می شود که چقدر این ادعا بی پروا و آغشته بهوی و هوس و انانیت است چون ولایت کلیه اضافی مختص محمد و آل محمد بوده و جزئیة منحصر بشخص بخصوصی نیست .

(۲) برای آنکه سوء تفاهمی پیش نیامده و مردم آنانرا بخدائی نگیرند بیش از همه عبادت پروردگار نموده و گریان و خاشع و خاضع بودند (این از لحاظ تشریح و عمل روح) و حالات بشری مانند اکل و شرب و خواب و بیماری و . . . بر آنان عارض می شد و حتی از لحاظ شغل هم مانند سایر مردم شاغل کارهائی بودند با اینکه می توانستند بدون کار کردن تأمین معیشت نمایند (اینهم از لحاظ تکوینیات و ظاهر) فروع کافی باب معیشت . . .
بقیه در صفحه بعد

در مصادقة الاخوان صدوق آمده : قال رسول الله ﷺ لن يدخل الجنة من ليس له فرط قيل يا رسول الله ولكننا فرط (پيشوا و پيشرو) قال نعم ان من فرط الرجل اخاه في الله .

و در روایت دیگر است که فرمودند هلك من ليس له حكيم يرشده و يافر موده اند اذا اراد الله عبداً خيراً جعل له واعظاً لقلبه زاجراً لنفسه قريناً لارشاده و از اینگونه احادیث و امثالش و موضوع عقد اخوت بین دانی و عالی که در مذهب تشیع بدان اهتمام زیادی شده^(۱) بر می آید که مؤمنین هم نسبت بمقامی که نسبت بیکدیگر دارند دارای حق اولویت بر یکدیگرند و در آیه اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله علاوه بر معنی ظاهری بمعنی مجازی آنها باید توجه شود و همانطور که در تفسیر آیه ثم اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا و منهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات فرمودند اینها شیعیان مایند که بر سه دسته اند گروهی ظالم لنفسه هستند که معنی فرمودند من یحوم حوم نفسه (به خواهشهای نفسانی می گردند) و گروهی مقتصد و میانه رواند که فرمودند من یحوم حوم قلبه (دارای

بقیه از صفحه قبل

سهل بن زیاد عن الجامورانی عن الحسن بن علی بن ابی حمزه عن ابیه قال : رأیت ابا الحسن (ع) یعمل فی ارض له قد استنقعت قدماه فی العرق فقلت له : جعلت فداک این الرجال فقال قد عمل بالید من هو خیر منی فی ارضه و من ابی فقلت له : و من هو فقال رسول الله (ص) و امیر المؤمنین و آبائی کلهم كانوا قد عملوا بایدیهم و هو من عمل النبی و المرسلین و الاوصیاء و الصالحین .

(۱) همین اصل است که بعدها در آن غلو شده و با آمیزش با تصوف هندی بصورت قطبیت و مریدی و مرادی بدون چون و چرا در آمده و با اینکه اساس تصوف برفق و نددن خود و خرد کردن انانیت و اخفای حالات و مقامات قرار گرفته که اولیائی تحت قبایلی لایعرفهم گیری معلوم نیست بچه علت و باچه منطقی اقطاب صوفیه پرچم انا و الله اعظم را بر بالای درب خانه های خود زده و این مقام را منحصر بخود دانسته و دیگران را بخویش میخوانند و فقر با انانیت سازشی ندارد اعجاب المرء بنفسه دلیل علی فساد عقله .

امیال قلبی هستند) دسته سابق بالخیراتند که تفسیر کردند من یحوم حوم ربه (اصولا خواهش نداشته و حق را بر خود ترجیح میدهند) آنگروهی که جز خدا نمیشناسند و نمیپرستند و نمی‌بینند نسبت بمادن خود حق اولویت دارند و همچنانکه (انت ومالك لابيك) برادر بزرگتر هم بر برادر کوچکتر حق ولایت دارد و همچنانکه اشاره شد چون این موضوع را سلاسل متصوفه رکن کار خود و از مزایای منحصر بخویش می‌پندارند باید گفته شود که اساس تشیع بر این پایه است^(۱) (منتهی بصورت صحیح و تمیز و خالی از هوی و هوس و شوائب نفسانی) و شیعیان که خود دارای عرفان الهی خاصند (نه عرفان من‌عندی)^(۲) هم بسیر وسلوک معتقد بوده‌هم بر رهبری مافوق فقط صحبت در چگونگی این رهبری و شخص رهبر و آداب این سیر وسلوک است و اینکه از کجا این رهبران دروغین این رهبری را بخود مختص و منحصر نموده والقابی نظیر خاتم الولاية و قطب الاقطاب و غوث اعظم و را احدث نموده‌اند و در هر موضوعی راه غلو و هوی و هوس پیموده‌اند و بجای اینکه از سراج معصومین روشنائی گرفته و روشنائی دهند تعالیم و اصول مکتب خویش را از خدا و معصوم فرا گیرند از تعالیم و مکاتیب حق و باطل مختلف استفاده نموده و بهم آمیخته و معجون عجیب و غریب و غیر عملی و مخالف با تمدن و اجتماع و علم و عقل درست کرده و بحلقوم

(۱) در صفحه ۶۰ این مقدمه احادیثی در اهمیت اخوت ایمانی نقل شده که قابل توجه است در آن احادیث راجع بادث بردن برادران ایمانی از یکدیگر وارث نبردن برادران ظاهری در زمان ظهور و سلطنت حضرت قائم آل محمد (ص) اشاره شده و این مطلب ظاهراً با قانون ارث در اسلام موافقت ندارد ولی شاید مقصود آنستکه چون امام (ع) باذن الله عالم آشکار و نهان مردم است و اکثر مردم کافرند و کافر از مسلمان ارث نمیبرد اغلب برادران ظاهری از یکدیگر ارث نخواهند برد و ارث بزمین مانده را برادران ایمانی خواهند داد همانطور که مومنی که کافر بر مسلمان کرده در نبودن ارث از او ارث می‌برد و امام قائم (ع) بیاطن اشخاص حکم می‌فرماید

(۲) عرفان بمعنی خداشناسی هر نوع آن صحیح و کامل نبوده و فقط یکنوع آن که تحت رهبری انبیا است صحیح و متبع و عملی بوده و نتیجه معقول بسیار می‌آورد خدا را باید آنطور که خود را بوسیله انبیایش وصف کرده شناخت و عبادت نمود.

مردان بیچاره خود فرو میکنند و تعقل و تفکر را در آنان خفه میکنند و حق چون و چرا را از آنها می گیرند و چنانکه این تعالیم حقه را باصالت خود باقی گذاشته و مجری آن بودند بهترین خادمان عالم بشریت بودند و اگر نه اغلب چیزهایی را که آنان از مختصات خود و مزایای مکاتبشان میدانند مانند فکر و ذکر و اربعین و ریاضت و بیعت و ارشاد و ... بصورت معقول و عملی و منزله تری در روایات ریشه و اصل دارد و اگر از یکی از پیران سرسپرده اینان پرسیده شود که از کجا بر تو معلوم شد که این شخص همان است که قطبیت و ولایت در او منعکس و یا منحصر است و مافوقی ندارد بپاسخهایی از قبیل خواب دیدن و یا تقلید از دیگران و دیدن کرامات دروغین خیالی و ... بر خورد می کنیدی و تلقین انحصاری ذکر یکی دیگر از بدعتهای نامعقول و نامشروع آنانست .

و باز معلوم شد که تشیع از فلسفه و معقول بمعنی اصطلاحی هم خالی نبوده منتهی فلسفه خاص مخصوص بخود را که به توحید و خداپرستی و عبودیت و خداشناسی (نه يك علت العلل دست و پا بسته) میرسد و برای صدق مقال باید با حادیتی که در موضوعهای مختلف روان و نفس و خلق زمین و آسمان و عالم امر و ... وارد شده رجوع کرد و فهمید که در این مکتب علاوه بر آنکه حق تعقل و تفکر از سالک گرفته نشده او را تشویق و ترغیب هم کرده اند (منتهی تعقل در چهارچوب قرآن و حدیث یعنی تا آنجا که خداوند هدایت کرده و دستور داده و از مباحث بیهوده و خارج از استطاعت عقل بشر را ازان باز داشته)^(۱).

(۱) چون عقل و علم بشر محدود و آمیخته بجهل و هوای و هوس است شرع مقدس عرفان و فلسفه الهی و تعقل و تفکر در عوالم روحانی بصورت آزاد و بدون رهبری خدا و معصومین را تجویز نمی نماید و در جاهاییکه يك بوسیدن ظاهری بابی در مکتب تشیع دارد و شما باید بخاطر مصالح عالی آنرا رعایت کنید و آداب بوسیدن در زن و فرزند و عالم و مؤمن و معصوم یکسان نبوده و بوسه بردست جز بردست انبیا و ائمه معصومین تجویز نشده (باب تقبیل در اصول کافی رجوع شود) چگونه در موضوعات بالاتری بشر میتواند عنان گسیخته رفتار نماید و نا گفته نماند که سرچشمه فلسفه حکمت یونان و ریشه عرفان مصطلح تصوف هندی است منکرین بکتابهای حکمای یونان و کتب مهابهارات و چوک و اوپانیشاد و ... توجه فرمایند

همه این مطالبی که گفته شد درباره شیعیانی بوده که پیروی از اهل بیت نموده و قدم بجای آنان می گذارند و اگر غیر از این باشد و همانطور که در متن کتاب آمده صفاتی را که باید دارا نباشند از شیعیان نبوده و جزو هواخواهان اهل بیت آنهم در مرحله بدوی ساده اولیه می باشند در خبری است که فرمودند کونوا زینالنا ولا تکونوا شیئاً لنا .

در روایتی دیگر است که فرمودند نیست شیعه ما کسی که در شهری باشد و در آن شهر چندین هزار کس باشد و پرهیز کارتری از او یافت شود احق الناس بالورع آل محمد و شیعیان آنانند که مردم دیگر بایشان اقتدا کنند و در اثر همین اقتدا است که چون روز رستاخیز فرا رسد بمصداق آیه شریفه ویدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه نورهم یسعی بین یدیهم و بایمانهم یقولون ربنا اتم لنا نورنا کسانیکه شاخه طوبی بدل آنان پیوند زده شده آنصورت و شاخه طوبی و لمعه نور که صورت نورانیه امام است در جلو و دست راست آنان برود و ایشان را بریشه خود متصل سازد و آنها هر چه پیشتر روند شوق باصل نور در وجودشان بیشتر گردد و خواهانند که خدایا ما را باصل این نور برسان به شیعیان کامل هم که شاگردان خود را در دنیا رهبری کرده و از مهالك رهانیده اند در فردای قیامت اجازه داده میشود که در شادان عرصات یاور آنان بوده و آنان را از مهالك بگذرانند و یک معنی شفاعت همین است و کسیکه برخلاف روش و دستور امام رفتار نماید جزو شیعیان نیست و در احادیث فراوانی ائمه معصومین از مدعیان تشیع بیزاری جسته و آنانرا بترك این ظاهر سازی دستور داده و بحقیقت تشیع توجه داده اند که بخاطر طولانی نشدن کلام از ذکر اینگونه احادیث صرف نظر می کنیم .

تعصی الاله و انت تظهر حبه	هذا محال فی الفعال بدیع
لو کان حبه صادقاً لاطعته	ان المحب لمن یحب مطیع

در خاتمه به کسانی که غرب زدگی پیدا کرده و کور کورانه و صد در صد تمدن

وشعائر و فرهنگ خارجیان را پسندیده و در جاهائیکه فرهنگ اسلامی را با اینگونه
 شعائر معارض و مخالف دیده‌اند آنرا کهنه و زنگ زده و پوسیده پنداشته‌اند
 یادآور میشوند که تمدن اروپائیان آنچه را که مربوط به علم و دانش است
 مورد قبول ما بوده و باید عقب ماندگی خود را جبران کنیم و مقامی را که حق ما
 بوده و باید در سایه اجرای تعالیم عالیه قرآن بدست ما بوده باشد (چنانکه در قرون
 اولیه اسلام مسلمین پرچمدار و پیشرو کاروان علم بودند و در اثر سهل انگاری از
 کف داده و دیگران آنرا ربوده‌اند) دوباره بدست آوریم ولی این دلیل نمیشود که
 تمام مظاهر تمدن اجتماعی خارجیان و شهوت رانیها و بی بند و باریهای آنان را هم
 در بست قبول کرده و بجای تعالیم عالیه اجتماعی و روح پرور اسلامی به پذیریم در همین
 کتاب صفات الشیعه با حادیتی برخورد خواهید کرد که کثرت توجه بمادیات و تجملات
 وزینتها و شهوات جسمانی مورد نظر شیعیان نبوده و برای اصلاح و نجات روح خود
 حتی المقدور از آن پرهیز نموده و بمقدار ضرورت آن میساختند در حالیکه در همان
 زمان هم امپراطوریهای بانهایت جلال و جبروت ایران و روم تازه از محیط عالم آنروز
 رخت بر بسته و آثاری از آن ذوق و شوق هنوز بچشم می خورد و اینان از آنگونه تمدن
 تبعیت نمودند بلکه معتقد بودند کثرت مادیات و توجه بآن و فرورفتن در آن و کنار
 زدن معنویات و غذاهای روحانی بوده که آنان را در گرداب شهوات و عنان گسیختگی
 و غفلت فرو برد و تمدن و دولت‌های آنها را منقرض نمود و نامشان را از صفحه روزگار
 بر انداخت و در همان قوم عرب و مسلمین هم افرادی مانند طلحه و زبیر و هارون الرشید
 در نهایت جلال و جاه زندگی مینمودند و مسلمین واقعی از آنان پیروی نکردند و
 بدنبال سیره و روش خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و جانشینان اطهار و پیروان وفادارش تربیت
 و تکامل روح را بر شهوت رانیهای جسمی ترجیح داده و بحد مایقنغ زندگی مینمودند
 غرض آنکه ملتی که خود فرهنگ و آئینی عالی و خدائی و جامع مادی و معنوی
 دارد نمیتواند و نباید کور کورانه هر گونه تمدنی را قبول کرده و معنویات را فدای
 مادیات بنماید و بخاطر آنکه در عصر موشک بشر باید بماه سفر کند از سفر بسوی

آفرید گارماه چشم ببوشد و جمع بین این دو کار چه مانعی دارد نتیجه چنین تمدنی هم اکنون معلوم است اگر در مسابقه تسلیحاتی و آزار بشر است که بمحو تمدن و بشریت خواهد کشید و چنانچه برای تهیه حد اکثر ما تشتهیه الانفس و تلذذ الاعین و خود کامگی است که باز هم بفنای تمدن و مردن معنویات می کشد و انسان عاقل آخرت را فدای دنیا نمیکند و دنیا را (آنهم بقدر ضرورت) برای آخرت خواسته و بدنبال نعمت جاوید میشتابد و العاقبة للمتقين .

سبحان ربك رب العزة عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين .

حسین - فراهی

تهران - ۱۳۱۵ ر ۴۲

فضائل الشيعه

تأليف

فقيه بزرگ ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی

مشهور به

صدوق

المتوفی سنه ۳۸۱ هجری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين ، وصلواته على محمد وآله الطاهرين ، قال ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي الفقيه رضی الله عنه .

[الحديث الاول] قال حدثنا ابي رضی الله عنه قال حدثنا عبدالله بن الحسين المؤدب ، عن احمد بن علي الاصفهاني ، عن محمد بن اسلم الطوسي قال حدثنا ابو رجاء عن نافع عن ابن عمر قال سألنا النبي صلى الله عليه وآله عن علي بن ابي طالب عليه السلام فغضب صلى الله عليه وآله ثم قال : ما بال اقوام يذكرون من منزلته من الله كم منزلتي ألا ومن أحب علياً أحبني ومن أحبني فقد رضی الله عنه ومن رضی الله عنه كافأه الجنة ، ألا ومن أحب علياً لا يخرج

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين وصلواته على محمد وآله الطاهرين

[حديث 1] چنین گوید ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي فقيه رضی الله عنه بنقل از پدرش از عبدالله بن الحسين المؤدب از ابن عمر که گفت از حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله راجع بأمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام سؤال کردیم ناراحت شد و سپس فرمود گروهی که در اطراف علي عليه السلام گفتگو و کنجکاوی میکنند چه حالی و منظوری دارند . منزلت او نزد خدا مانند منزلت من پیش پروردگار است ، بدانید کسیکه علي عليه السلام را دوست داشته باشد مرا دوست داشته و کسیکه مرا دوست داشته باشد خدا از او راضی است و کسیکه خدا از او راضی باشد بهشت مزد او است . آگه باشید کسیکه علي عليه السلام را دوست داشته باشد از دنیا خارج نمیشود

من الدنيا حتى يشرب من الكوثر ويأكل من طوبى ويرى مكانه فى الجنة ، ألا ومن أحب علياً قبل صلاته وصيامه وقيامه واستجاب له دعاه ، ألا ومن أحب علياً استغفرت له الملائكة وفتحت له ابواب الجنة الثمانية يدخلها من أى باب شاء بغير حساب ، ألا ومن أحب علياً أعطاه الله كتابه بيمينه وحاسبه حساب الأنبياء ، ألا ومن أحب علياً هون الله عليه سكرات الموت وجعل قبره روضة من رياض الجنة ، ألا ومن أحب علياً أعطاه الله بكل عرق فى بدنه حوراء وشفع فى ثمانين من أهل بيته وله بكل شعرة فى بدنه حوراء ومدينة فى الجنة ، ألا ومن أحب علياً بعث الله اليه ملك الموت ، كما بعث الى الأنبياء ، و دفع الله عنه هول منكر و نكير ، و بيض وجهه وكان مع حمزة سيد الشهداء ، ألا ومن أحب علياً (لا يخرج من الدنيا حتى يشرب من الكوثر

مگر اینکه از حوض کوثر بنوشد و از درخت طوبى بخورد و جای خود را در بهشت به بیند ، بدانید کسیکه علی عليه السلام را دوست داشته باشد نماز و روزه او قبول می شود و دعای او مستجاب میگردد ، با خبر باشید کسیکه او را دوست داشته باشد ملائکه برای وی طلب آمرزش میکنند و در بهای هشت بهشت برای او گشوده می شود تا زهر درى خواسته باشد وارد شود ، هر کس علی عليه السلام را دوست داشته باشد خداوند بزرگ در فردای قیامت صحیفه اعمال او را بدست راست او خواهد داد و حساب او مثل حساب انبیاء است ، بدانید کسیکه علی عليه السلام را دوست داشته باشد خداوند سكرات هر گز را بر او آسان میکند و گور ویرا باغی از باغستانهای بهشت میگرداند ، کسیکه دوست بدارد علی عليه السلام را خداوند بعدد هر رگی که در بدن او است حوری باعطا فرماید و شفاعت او در هشتاد نفر از اقوام و نزیکانش پذیرفته می شود و برای او بعدد هر موئی که در بدن او رسته حوری ای و شهری در بهشت است ، کسیکه او را دوست داشته باشد خداوند ملك الموت را هنگام جان دادن پیش او می فرستد بهیئتیکه نزد پیمبران می فرستد و از او ترس نکیر و منکر را بر میدارد و چهره او را سفید و نورانی میگرداند و با حمزه سيد الشهداء ویرا محشور می فرماید ، کسیکه او را دوست داشته باشد

وياً كل من طوبى - خل) أثبت الله في قلبه الحكمة وأجرى على لسانه الصواب وفتح الله عليه أبواب الرحمة ، ألا ومن أحب علياً سمى في السماوات والأرض أسيراً ، ألا ومن أحب علياً ناداه ملك من تحت العرش يا عبد الله استأنف العمل فقد غفر الله لك الذنوب كلها ، ألا ومن أحب علياً جاء يوم القيامة ووجهه كالقمر ليلة البدر ، ألا ومن أحب علياً وضع على رأسه تاج الملك والبس حلة الكرامة ، ألا ومن أحب علياً جاز على الصراط كالبرق الخاطف ، ألا ومن أحب علياً كتب له براءة من النار وجواز على الصراط وأمان من العذاب ولم ينشر له ديوان ولم ينصب له ميزان وقيل له ادخل الجنة بلا حساب ، ألا ومن أحب علياً صافحته الملائكة وزارته الأنبياء وقضى الله له كل حاجة ، ألا ومن أحب آل محمد آمن من الحساب والميزان والصراط ، ألا ومن

خداوند دانش و حکمت را بدل او جای میدهد و زبانش را بدرستی و راستی گویا نموده و از لغزش و خطا حفظ میفرماید ، بر او درهای رحمت خود را میگذارد ، کسیکه محب علی علیه السلام است در آسمان و زمین اسیر (کمند محبت) حق نامیده میشود ، کسیکه علی علیه السلام را دوست داشته باشد فرشته ای از زیر عرش الهی صدایش میکند و گوید ای بنده خدا عمل خالصی شروع کردی خداوند گناهان ترا بیامرزد ، هر کس علی علیه السلام را دوست داشته باشد مانند ماه تابان شب چهارده بصحرای محشر وارد میگردد ، کسیکه او را دوست داشته باشد تاجی بر سر او گذاشته شده و لباسهای عزت بر او پوشانیده میشود ، کسیکه علی علیه السلام را دوست داشته باشد از پل صراط مانند برق جهنم میگردد ، هر که او را دوست داشته باشد امان از آتش دوزخ و عذاب الهی و اجازه عبور از صراط بوی عطا میشود و برای او حسابی نیست و دیوان عمل او را باز نمیکنند و اعمال او را نمیسنجند و با او میگویند بدون حساب به بهشت داخل شو ، کسیکه دوستدار علی علیه السلام است فرشتگان با وی مضافه کنند و انبیا زیارتش نمایند و خداوند متعال حاجتش را بر آورد ، کسیکه آل محمد علیهم السلام را دوست بدارد از پس دادن حساب و سنجش اعمال و لغزش از پل صراط ایمن است ، شخصی که

مات علی حب آل محمد فانا کفیله بالجنة مع الانبياء ، ألا ومن مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحة الجنة .

قال ابورجاء کان حماد بن زید یفتخر بهذا ویقول هو الأمل (الأصل خل).

[الحديث الثاني] حدثنا الحسن بن عبدالله بن سعد عن جابر عن علی ابن الحسن عن ابی جعفر عن علی بن الحسين عن ابیه عليه السلام : قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله حب أهل بيتی نافع فی سبعة مواطن اهو الهن عظیمه ، عند الوفاة ، و فی القبر ، وعند النشور ، وعند الكتاب ، وعند الحساب ، وعند المیزان ، وعند الصراط .

[الحديث الثالث] حدثنا جعفر بن علی بن الحسين بن علی بن عبدالله بن المغيرة عن اسماعیل بن مسلم الشعیری عن الصادق جعفر بن محمد عن ابیه عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله أثبتکم قدماً علی الصراط أشدکم حباً لأهل بيتی .

[الحديث الرابع] حدثنا الحسين بن ابراهیم رحمه الله عن هشام بن حمزة الثمالی

بر دوستی آل محمد عليهم السلام بمیرد من ضامن بودن او با انبیا در بهشتم ، بر حذر باشید کسیکه بردشمنی آل محمد عليهم السلام بمیرد بوی بهشت را نخواهد شنید .
ابورجاء گوید حماد بن زید داشتن محبت آل محمد افتخار میکرد و میگفت اصل قبولی اعمال این است .

[حديث ٢] حضرت علی بن الحسين عليه السلام فرمود رسول خدا می فرمود حب أهل بیت من در هفت موضع خوفناک برای شما مفید است هنگام مرگ ، در گور ، موقع درخواستن از قبور ، وقت باز شدن کتاب ، در رسیدگی حساب ، زمان سنجش اعمال و در گذشتن از صراط .

[حديث ٣] امام باقر عليه السلام فرمود رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود از شما کسیکه محبتش باهل بیت من بیشتر باشد قدمش بر روی پل صراط از لغزش مصون تر است .

[حديث ٤] امام باقر عليه السلام بنقل از پدرانش فرمود که رسول اکرم صلى الله عليه وآله

عن ابی جعفر محمد بن علی عن آباءه علیهم السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی علیه السلام ما ثبت حبك فی قلب امری مؤمن فزلت به قدمه علی الصراط الا ثبت له قدم حتی ادخله الله بحبک الجنة .

[الحديث الخامس] حدثنا علی بن احمد بن الحسين القزوينی ابو الحسن المعروف بابن مقبر عن زید بن ثابت قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله : من أحب علیاً فی حياته وبعد موته كتب الله عز وجل له الأمان والایمان ما طلعت شمس أو غربت ، ومن أبغضه فی حياته وبعد موته مات موتة جاهلية وحوسب بما عمل .

[الحديث السادس] حدثنا محمد بن احمد بن علی الاسدی المعروف بابن جرادة البردعی ، قال حدثنا رقیة بنت اسحاق بن موسى بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب علیهم السلام قالت حدثنی ابی اسحاق بن موسى بن جعفر قال حدثنی ابی موسى بن جعفر عن ابیه جعفر بن محمد عن ابیه محمد بن علی عن ابیه علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب علیهم السلام ، قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا یزول قدم عبد یوم القيامة حتی یسأل عن

بعلی علیه السلام فرمود محبت تو در دل مؤمنی جای نگرفت مگر اینکه خداوند او را از لغزش برپل صراط نگهداری خواهد کرد و قدمهای او را استوار خواهد نمود و بخاطر محبت تو او را به بهشت خواهد برد .

[حديث ٥] زید بن ثابت گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود کسیکه علی علیه السلام او را در زندگی و پس از مرگش دوست داشته باشد خداوند عزوجل برای او تازمانیکه آفتاب طلوع و غروب میکند امن و ایمان می نویسد و کسیکه او را در زمان زندگی و پس از مرگش دشمن داشته باشد بمرگ زمان جاهلیت مرده و از کوچکترین کاری که کرده بازخواست خواهد شد .

[حديث ٦] امیر المؤمنین علیه السلام فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود بنده در فردای قیامت قدم از قدم برنمیدارد تا اینکه چهار چیز از او سؤال کنند از جوانیش که در چه

أربعة أشياء عن شبابه فيما ابلاه ، وعن عمره فيما أفناه ، وعن ماله من اين اكتسبه
وفيما انفقه ، وعن حينا أهل البيت .

[الحديث السابع] حدثنا عبد الله بن محمد بن ظبيان عن ابي سعيد الخدري
قال كنا جلوساً مع رسول الله ﷺ إذ أقبل اليه رجل فقال يا رسول الله أخبرني عن
قوله عز وجل لا بليس (استكبرت أم كنت من العالين) فمن هو يا رسول الله الذي هو
أعلى من الملائكة فقال رسول الله ﷺ انا وعلى و فاطمة والحسن والحسين كنا
في سرادق العرش نسبح الله و تسبح الملائكة بتسبيحنا قبل أن يخلق الله عز وجل
آدم بالفى عام فلما خلق الله عز وجل آدم أمر الملائكة أن يسجدوا له و لم يأمرنا
بالسجود فسجد الملائكة كلهم إلا ابليس فانه أبى (و) لم يسجد فقال الله تبارك وتعالى
(استكبرت أم كنت من العالين) عنى من هؤلاء الخمسة المكتوبة اسماؤهم فى سرادق

چیز تمام کرد و از عمرش که در چه کاری تلف نموده و از مال او که از کجا آورده
و در کجا خرج کرده و از محبت ما اهل بیت .

[حدیث ۷] ابی سعید خدری گوید با رسول خدا ﷺ نشسته بودیم مردی
پیش او آمد و عرض کرد یا رسول الله خبر ده بمن از فرمایش خدا بابلیس
(استکبرت ام کنت من العالین^۱) عالین چه کسانی هستند آیا از فرشتگان و الامقام ترند
رسول خدا ﷺ فرمود من و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در برابر عرش
پروردگار جهانیان بودیم و او را تسبیح میکردیم و فرشتگان بتسبیح ما تسبیح
میگفتند پیش از دوهزار سال قبل از خلقت آدم و هنگامیکه خداوند آدم را آفرید
بفرشتگان امر کرد آدم را سجده کنند و ما را باین سجده امر نکرد تمام فرشتگان
سجده کردند مگر ابلیس که سر باز زد و سجده نمود و سپس خداوند بزرگ فرمود
(استکبرت أم کنت من العالین) مقصود از عالین پنج تن بودند که نام آنها بر سرادق عرش

(۱) (آیا تکبر و رزیدی یا از گروه عالین بودی . سوره ص- آیه ۷۵) .

العرش ، ففتح باب الله الذي يؤتى منه ، بنا يهتدى المهتدى ، فمن أحبنا أحبه الله
واسكنه جنته ، ومن أبغضنا أبغضه الله و اسكنه ناره ، ولا يحبنا الا من طاب مولده .

[الحديث الثامن] حدثنا عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب ، قال حدثنا محمد بن
حمران عن ابيه عن ابي عبدالله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام : قال خرجت انا و ابي
ذات يوم (الى) المسجد فاذا هو باناس من اصحابه بن القبر والمنبر قال فدنا منهم
وسلم عليهم وقال انى والله لأحب ربيكم وارواحكم فاعينوا على ذلك بورع واجتهاد ،
واعلموا ان ولايتنا لاتنال إلا بالورع والاجتهاد ، من ائتم منكم يقوم فليعمل بعملهم ،
انتم شيعة الله ، وانتم انصار الله ، وانتم السابقون الأولون ، والسابقون الآخرون ،
والسابقون فى الدنيا الى محبتنا ، والسابقون فى الآخرة الى الجنة ، ضمنت لكم
الجنة بضمان الله عزوجل وضمان النبى صلى الله عليه وآله وسلم ، وانتم الطيبون ، و نساؤكم الطيبات

الهى نوشته شده بود وما كسانى هستيم كه ازراه ما خلايق مى توانند بخداى خود
نزديك شوند ، بما هدايت ميشوند ، و كسيكه مارا دوست داشته باشد خداوند او را
دوست دارد و در بهشت ساكنش مى گرداند و كسيكه مارا دشمن بدارد خداوند او را
دشمن دارد و در آتش جايش دهد ، جز حلال زاده كسى مارا دوست ندارد .

[حديث ۸] محمد بن حمران از پدرش نقل كرد كه امام صادق عليه السلام مى فرمود
روزي من و پدرم بمسجد ميرفتيم و بين قبر رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم و منبرش بگروهى از
يارانش بر خورد كرديم بآنان نزيك شديم و پدرم سلامشان داد و فرمود بخدا
سوگند بوى شما را دوست دارم با پرهيز گارى و مجاهدت بانفس باين رشته محبت
و اتصال كمك كنيد و بدانيد كه ولايت و دوستى ما جز باورع و پرهيز گارى و كوشش
در راه حق بدست نمى آيد از شما كسيكه بقومى اقتدا كند بايد مانند آنها عمل
و رفتار نمايد ، شما شيعه و حزب و ياوران خدا هستيد ، پيشى گيرندگان اول و آخريد ،
پيش گيرنده ايد در دنيا براى محبت ما و سبقت گيرنده ايد در آخرت براى وارد شدن
به بهشت ، بهشت را بضمه ان خدا و رسولش براى شما ضمانت ميكند شما پاكيدوزنان شما

كل مومنة حوراء و كل مؤمن صديق بكم من مرة قال أمير المؤمنين عليه السلام لقنبر
 أبشروا وبشروا فوالله لقد مات رسول الله صلى الله عليه وآله وهو ساخط على امته إلا الشيعة ،
 ألا وان لكل شيء شرفا وشرف الدين الشيعة ، ألا وان لكل شيء سيدا وسيد المجالس
 مجالس الشيعة ، ألا وان لكل شيء اماما وامام الأرض أرض تسكنها الشيعة ، ألا
 وان لكل شيء شهوة وان شهوة الدنيا سكنى شيعتنا فيها ، والله لولا ما فى الأرض
 منكم ما استكمل اهل خلافكم طبيبات و ما لهم فى الآخرة من نصيب ، كل ناصب
 وان تعبد واجتهد منسوب الى هذه الآية (عاملة ناصبة تصلى ناراً حامية) من دعا
 لكم مخالفاً فاجابة دعائه لكم ، ومن طلب منكم الى الله تبارك و تعالى اسمه حاجة
 فله مائة ، ومن دعا دعوة فله مائة ، ومن عمل حسنة فلا يحصى تضاعفاً ، و من أساء

از پاكانند ، هر زن مؤمنه ای حوری است و هر مرد مؤمن دوست شما است ،
 امیرالمؤمنین عليه السلام بقنبر فرمود بشارت باد شمارا و خوشحال شوید بخدا قسم
 رسول خدا صلى الله عليه وآله در گذشت در حالیکه بر امتش خشمناک بود مگر گروه شیعیان ،
 بدانید برای هر چیز شرفی است و شرف دین شیعه است ، برای هر چیزی سروری
 است و سرور مجالس جایگاه شیعیان است ، برای هر چیزی پیشوائی است و پیشوای
 زمین ها زمینی است که شیعه در آن مأوی گزیند ، بدانید برای هر چیزی دوست
 داشتنی ای هست و خواستنی دنیا مسکنی است که شیعه مادر آن جای دارد ، بخدا قسم
 اگر کسی از شما در زمین نبود مخالفین شما بدها از خوبی و پاکیزگی بهره ای نمیدردند
 و در آخرت نصیبی نداشتند هر ناصبی دشمن ما و شما اگر چه در عبادت کوشا باشد
 مشمول این آیه شریفه است (عاملة ناصبة تصلى ناراً حامية) کسی از مخالفان
 که برای شما دعا کند دعای او در باره شما مستجاب خواهد شد و کسی از شما که
 طلب حاجتی کند صد برابر برای او بر آورده خواهد شد ، و از شما کسی که کار نیکی
 کند زیادی جزای آنرا نمیتوان بشمارش در آورد و شخصی از شما اگر کار بدی

(۱) (کارکننده ناصبی آتش گرم چشد - سوره غاشیه آیه ۳۰) .

سینة فمحمّد رسول الله ﷺ حجته علی تبعتهآ ، و الله ان صائمکم لیرفع فی ریاض الجنة تدعو له الملائكة بالفوز حتی یفطر ، وان حاجکم و معتمر کم لخاصة الله عزوجل ، وانکم جمعاً لأهل دعوة الله واهل ولايته لاخوف علیکم ولاحزن ، کلمکم فی الجنة فتنافسوا الصالحات ، و الله ما أحد أقرب من عرش الله عزوجل بعدنا من شیعتنا ، ما أحسن صنع الله الیهم ، لولا ان تفشلوا ویشمت به عدوکم و یعظم الناس ذلك لسلامت علیکم الملائكة قبیلا ، قال امیر المؤمنین یرج اهل ولايتنا من قبورهم یخاف الناس و(هم) لا یخافون و یحزن الناس و(هم) لا یحزنون .

وقد حدثنی محمد بن الحسن بن الولید رحمه الله بهذا الحدیث عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام مثله إلا ان حدیثه لم یکن بهذا الطول (و) فی هذه زیادة لیست فی ذلك و المعانی متقاربة .

[الحدیث التاسع] عن ابی ذر رضی الله عنه قال رأیت رسول الله ﷺ قد ضرب

کند رسول خدا ﷺ تبعات و آثار وجودی آن گناه را جلو گیر است ، بخدا سو گند روزه دار شما در باغهای بهشت می خرامد و بالا میرود و فرشتگان او را برستگاری مژده می دهند تا افطار کند حج کننده و عمره گذارنده شما از خاصگان حق است و یقیناً همگی شما از اهل دعوة خدا و ولایت و محبت او هستید و خوف و اندوهی بر شما نمیباشد ، تمام شما در بهشتید بکارهای شایسته و نیک رغبت کنید و بگروید ، بخدا سو گند پس از ما کسی از شما پروردگار جهانیان نزدیکتر نیست ، چقدر خداوند بشما نیکی کرده اگر نبود که در کار سست نمی شدید و دشمنان شما را سرزنش نمی کردند و مردم این امر را بزرگ نمی کردند فرشتگان بر شما دسته دسته علناً درود می فرستادند . امیر المؤمنین علیه السلام فرمود دوستانان ما از گورهای خود بر می خیزند در حالیکه همه مردم ترسان و محزونند و آنان ترسی و اندوهی ندارند .

[حدیث ۹] ابی ذر رضی الله عنه گوید دیدم رسول خدا ﷺ بر کتف علی بن

کتف علی بن ابی طالب علیه السلام بیده وقال یا علی من أحبنا فهو العربی ومن ابغضنا فهو العلیج ، فشیعتمنا أهل البیوتات والمعادن والشرف ومن كان مولده صحیحاً ، وما علی ملة ابراهیم علیه السلام الا نحن وشیعتمنا وسایر الناس منها براء ، ان الله وملائکته یمدحون سیئات شیعتمنا كما یمدح القدوم البنیان .

[الحدیث العاشر] حدثنا عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب ، قال حدثنا حماد بن یزید عن ایوب عن عطاء عن ابن عباس ، قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله حب علی بن ابی طالب یا کل (الذنوب - خل) السيئات كما تأکل النار الحطب .

[الحدیث الحادی عشر] و بهذا الاسناد عن مستفاد بن محیی ، قال حدثنا زکریا بن یحیی بن ابان القسطاق ، قال حدثنا محمد بن زیاد عن عقبه عن عامر الجهنی قال دخل رسول الله صلی الله علیه و آله المسجد ونحن جلوس وفینا ابوبکر وعمر وعثمان وعلی علیه السلام فی ناحية فجاء النبی صلی الله علیه و آله فجلس الی جانب علی علیه السلام فجعل ینظر یمینا وشمالا ثم (قال) ان عن یمین العرش وعن یسار العرش لرجال علی منابر من نور

ابیطالب علیه السلام زد و فرمود یا علی کسی که ما را دوست داشته باشد از عرب است (یعنی از ماست) و کسی که ما را دشمن داشته باشد بی دین است ، شیعیان ما اصیل زاده و از خاندان شرفاند و کسی بر ملت ابراهیم علیه السلام نیست مگر ما و پیروان ما و سایر مردم از این راه بدورند خداوند و فرشتگان بدیهای پیروان ما را از بین می برند همانطور که تیشه بنا را خراب می کند .

[حدیث ۱۰] ابن عباس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود دوستی علی بن ابیطالب علیه السلام گناهان شیعیان را میخورد همانطور که آتش هیزم را از بین می برد .

[حدیث ۱۱] عامر جهنی گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل مسجد شد و مانسته بودیم ابابکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام در بین ما بودند رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و نزد علی علیه السلام نشستند و برآست و چپ نگاه کردند سپس فرمودند در راست و چپ عرش مردانی بر منابر نور هستند که از چهره آنان نور می درخشد ،

تتلاً و جوههم نوراً ، قال فقام ابوبكر وقال بأبي أنت وامى يارسول الله انانهم قال اجلس ، ثم قام اليه عمر فقال مثل ذلك فقال له اجلس ، فلما رأى ابن مسعود ما قال لهما النبي ﷺ قام حتى استوى قائماً على قدميه ثم قال بأبي أنت وامى يارسول الله صفهم لنا نعرفهم بصفتهم ، قال فضرب على منكب على ﷺ ثم قال هذا و شيعته هم الفائزون .

[الحديث الثانی عشر] حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله عن هشام بن سالم عن حبيب السجستاني عن ابي جعفر عليه السلام قال قال رسول الله ﷺ قال الله عزوجل لأعد بن كل رعية فى الاسلام دانت بولاية امام جائر ظالم ليس من الله وان كانت الرعية فى أعمالها بارة تقية ولأعفون عن كل رعية فى الأسلام دانت بولاية امام عادل من الله وان كانت الرعية فى أعمالها ظالمة سيئة .

[الحديث الثالث عشر] حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد رحمه الله قال حدثنا المفضل عن ابي حمزة قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول : انتم اهل تحية الله ابابكر برخاست وگفت پدر و مادرم فدای تو باد يا رسول الله من از آنانم فرمود بنشین ، سپس عمر برخاست مثل گفته ابابكر را عرض کرد رسول خدا فرمود بنشین چون ابن مسعود آنچه را رسول خدا با آنان گفته بود دید و شنید برپای خاست و عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد برای ما آنان را توصیف کن تا بصف و نشانی آنهارا بشناسیم رسول خدا ﷺ دست خود را بردوش امیر المؤمنین عليه السلام زد و فرمود این است و پیروان او که از دستگارانند .

[حديث ۱۲] امام باقر عليه السلام فرمود رسول خدا ﷺ می فرمود خدا فرموده است هر رعيتى را که به پیشواى ظالم منصوب از طرف غير خدا نزدیک شود و او را دوست داشته باشد اگر چه بسیار باتقوا و نیکوکار باشد عذاب میکنم ، و هر رعيت مسلمانى را که بدوستى امام عادل منصوب از نزد خدا متصف باشد اگر چه در اعمالش ظالم و بد کردار باشد می بخشد .

[حديث ۱۳] ابي حمزه گوید شنیدم امام صادق عليه السلام می فرمود : شما اهل تحیت

و سلامه ، و انتم اهل اثره الله برحمته ، و اهل توفیق الله و عصمته ، و اهل دعوة الله و طاعته ، لاحساب علیکم و لاخوف و لاحزن .

[الحديث الرابع عشر] قال ابو حمزة و سمعت ابا عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام يقول رفع القلم عن الشيعة بعصمة الله و ولايته .

[الحديث الخامس عشر] قال ابو حمزة و سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول : اني لأعلم قوماً قد غفر الله لهم و رضی عنهم و عصمهم و رحمهم و حفظهم من كل سوء و أيدهم و هداهم الى كل رشد و بلغ بهم غاية الامكان ، قيل : من هم يا ابا عبد الله ، قال : اولئك شيعتنا الأبرار شيعة علي .

[الحديث السادس عشر] و قال ابو عبد الله عليه السلام نحن الشهداء على شيعتنا و شيعتنا

خدا و رحمت او هستيد و از اكرام شدگان حقيدي و اهل توفيق و در عصمت پروردگاريد و اهل دعوت خدا و بندگي او مي باشيد حساب و ترس و اندوهي بر شما نيست .

[حديث ١٤] ابو حمزه گوید شنيدم امام صادق عليه السلام می فرمود قلم از نوشتن سيئات شيعیان ما برداشته شده چون آنان را خداوند ننگهداری می کند و در قلعه ولايت و حصن حصين اویند .

[حديث ١٥] ابو حمزه گوید شنيدم از حضرت جعفر بن محمد الصادق عليه السلام که می فرمود من می شناسم گروهی را که خدا گناهانشانرا آمرزیده و از آنان راضی است و آنها را حفظ می کند و ترحم می فرماید و از هر بدی مصون می دارد و تائيدشان می کند و براه راست هدايتشان می فرماید و بآنها بحد امکان رسيدگي می کند عرض شد يا ابا عبد الله کيانند فرمود : اينها شيعیان نيكوکار و پيروان علي عليه السلام هستند .

[حديث ١٦] امام صادق عليه السلام فرمود ما گواه بر شيعیان خود هستيم و شيعیان ما

شهداء علی الناس ، وبشهادة شیعتنا یجزون ویعاقبون .

[الحديث السابع عشر] ابی رحمہ اللہ قال حدثنی سعد بن عبد اللہ عن ابی بصیر عن ابی عبد اللہ علیه السلام قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یا علی ان الله وهبک حب المساکین والمستضعفین فی الارض فرضیت بهم اخوانا ورضوا بک اماماً ، فطوبی لمن أحبک وصدق علیک وویل لمن ابغضک و کذب علیک یا علی انت العالم بهذه الامة من احبک فاز ومن ابغضک هلك ، یا علی انا المدينة وانت بابها وهل تؤتی المدينة الا من بابها ، یا علی أهل مودتک کل اواب حفیظ ، وکل ذی طمر لواقسم علی الله لبر قسمه یا علی اخوانک کل طاهر و زکی (طاو و ذاک) مجتهد یحب فیک و یبغض فیک محقر عند الخلق عظیم المنزلة عند الله ، یا علی محبوبک جیران الله فی دار الفردوس لا یتأسفون علی ما خلفوا من الدنيا ، یا علی انا ولی لمن والیت وانا عدو لمن عادیت ، یا علی

گواه بر سایر مردمند و بگواهی شیعیان مردم به جزا و عقاب میرسد .

[حدیث ۱۷] امام صادق علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود یا علی خداوند تبارک و تعالی دوستی بیچارگان و ضعفا را بتو بخشید ببرادری آنها راضی شدم و آنان نیز باینکه تو پیشوای آنها باشی راضی گشتند ، خوشا بحال کسی که ترا دوست داشته باشد و تصدیق نماید و وای بر کسی که ترا دشمن داشته باشد و تکذیب نماید یا علی تو عالم امتی کسیکه ترا دوست داشته باشد رستگار است و کسیکه ترا دشمن داشت هلاک گردید ، یا علی من شهرم و تو در ب آنی و آ یا شهر را جز از در بش وارد می شوند یا علی محبین تو بسیار تسبیح پروردگار کنند و بر آن مواظبت می نمایند و هر صاحب جامه کهنه ایست که اگر خدارا سوگند دهد قبول می شود یا علی برادران تو پاکان از گناهند (گرسنه کوشا) دوستیشان برای تو است و دشمنی آنها هم در راه تو و با دشمنان تو است نزد مردم کوچکند و نزد خدا جلیل القدرند یا علی دوستان تو در بهشت همسایگان رب العالمینند ، از آنچه در دنیا پس پشت گذاشته اند متأسف نمیشوند ، یا علی من دوست کسی هستم که با تو دوست است و دشمن کسی هستم که ترا دشمن دارد ، یا علی کسیکه ترا دوست داشته باشد مرادوست داشته

من أحبك فقد احبني ومن ابغضك فقد ابغضني يا علي اخوانك الذبيل الشفاه تعرف
 الرهبانية في وجوههم ، يا علي اخوانك يفرحون في ثلاثة مواطن عند خروج انفسهم
 وانا اشاهدهم و انت ، وعند المسائلة في قبورهم ، وعند العرض ، وعند الصراط
 إذا سئل سائر الخلق عن ايمانهم فلم يجيبوا ، يا علي حربك حربي و سلمك سلمى
 و حربي حرب الله ، من سالمك فقد سالم الله عز وجل ، يا علي بشر اخوانك بان الله
 قدرضى عنهم اذ رضيك ايمهم قائداً و رضوا بك ولياً ، يا علي انت امير المؤمنين وقائد
 الغر المحجلين ، يا علي شيعتك المبهجون ولولا انك وشيعتك ما قام الله دين ، ولولا
 من في الارض ، لما انزلت السماء قطرها ، يا علي لك كنز في الجنة وانت ذوقنيها ،
 شيعتك تعرف بحزب الله ، يا علي انت وشيعتك القائمون بالقسط ، وخيرة الله من خلقه ،

و کسی که ترا دشمن داشته باشد مرا دشمن داشته ، يا علي برادران تو کسانی
 هستند که از زیادی ریاضت و روزه داری لبپایشان چروک خورده و ترک دنیا در چهره
 آنان خوانده می شود ، يا علي برادران تو در سه موضع شادمانند ، هنگام جان دادن
 در حالیکه من و تو ناظر آنانیم ، موقع سؤال و جواب گور و عرض اعمال و وقت
 گذشتن از پل صراط همان زمانیکه مردم را از ایمانشان پرسش می کنند و پاسخی
 نمی دهند ، يا علي جنگ یا تو جنگ با من و آشتی یا تو آشتی با من است و جنگ با من
 جنگ با خدا است کسیکه با تو در صلح است با خدا صلح کرده ، يا علي برادران ترا
 بشارت ده که پروردگار جهانیان از آنان خوشنود است چون به پیشوائی و دوستی تو
 رضایت داده اند ، يا علي تو امیر مؤمنان و پیشوای دست و پبشانی سفیدانی (کنایه
 آنکه محل سجده و جاهای وضو گرفتن آنها نورانی و تمیز است) ، يا علي شیعه تو
 مسرور و بر خویند و اگر تو و شیعیانت نبودید دین خدا بر پا نمی شد و از آسمان
 قطره ای بر زمین فرو نمی ریخت ، يا علي در بهشت برین برای تو گنجی است و تو
 ذوالقرنین این امتی (گفته اند مقصود از ذوالقرنین آنکه صاحب حسن و حسین بود
 یا آنکه سلطنت ظاهر و باطن یافت و یا اینکه چون تارک همایه نش بدو نیم شد)
 پیروان تو حزب الله و داد گستر و داد پرورند خداوند از سایر مخلوقاتش شمارا برگزیده

یا علی انا اول من ینفض التراب من رأسه وانت معی ثم سائر الخلق ، یا علی
 انت وشیعته علی الحوض تسقون من احببتهم وتمنعون من کرهتہم ، وانتم الامنون
 یوم الفزع الاکبر فی ظل العرش ، یفزع الناس ولا تقزعون ، و یحزن الناس
 ولا تحزنون فیکم هذه الآیة (ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها
 مبعدون ، لایسمعون حسیها وهم فیما اشتہت انفسہم خالدون ، لایحزنہم
 الفزع الاکبر و تتلقاہم الملائکة هذا یومکم الذی کنتم توعدون) یا علی انت
 وشیعته تطلبون فی الموقف وانتم فی الجنان تنعمون ، یا علی ان الملائکة والخزان
 یشاقون الیکم ، و ان حملة العرش والملائکة المقربون لیخصونکم بالدعاء
 ویسألون الله بمحببتکم ، ویفرحون لمن قدم علیہم منهم كما یفرحون الأهل بالغائب

یا علی من وتو اولین نفراتی هستیم که از خاک بر میخیزیم و سپس سایر مردم از گورها
 خارج خواهند شد یا علی تو و پیروانت از حوض کوثر دوستان خود را سیراب میکنید
 و دشمنان خویش را منع می نمائید روز رستاخیز در سایه عرش الهی در امانید
 و حال آنکه تمام مردم در ناله و خروشد و غمگینند و شما از اندوه بر کنارید ،
 این آیه درباره شما فرود آمده (ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها
 مبعدون ، لایسمعون حسیها وهم فیما اشتہت انفسہم خالدون ،
 لایحزنہم الفزع الاکبر و تتلقاہم الملائکة هذا یومکم الذی کنتم توعدون) یا
 علی تو و شیعیانت را در موقف سؤال جستجو میکنند و حال آنکه شما
 در بهشت مینو سرشت بداده های پروردگار خویش سرخوش و بهره ورید ، یا علی
 فرشتگان و خازنان بهشت مشتاق شمایند و نگهدارندگان عرش و ملائکه مقرب
 الهی بویژه شما را بدعا یاد می کنند و از حضرت رب العزت محبت شما را مسئلت
 می نمایند و بسان خانواده ای که از آمدن غائبشان که از غیبت و سفر دراز برگشته

۱- کسانی که بتوفیق ما در نیکی ها پیشی گرفتند از آن «دوزخ» بدورند و صدای
 آن را نمیشنوند و از آنچه نفسهایشان بخواهد بهره ور جاودانینند ، فزع روز قیامت
 اندوهگینشان نسازد و فرشتگان برایشان درآیند بشارت دهند که این همان روزیست که
 شما وعده داده شده بود - سوره انبیاء آیه ۱۰۱-۱۰۳

القادم بعد طول الغيبة ، يا على شيعتك الذين يخافون الله في السر وينصحونه في العلانية ، يا على شيعتك الذين يتنافسون في الدرجات لانهم يلقون الله وما عليهم ذنب يا على ان اعمال شيعتك تعرض على كل يوم جمعة فافرح بصالح ما يبلغني من اعمالهم واستغفر لسيئاتهم ، يا على ذكرك في التوراة وذكر شيعتك قبل ان يخلقوا بكل خير وكذلك في الانجيل ليتعاضمون ألبا وما يعرفون شيعته . وانما يعرفونهم لما يجدونهم في كتبهم . . . يا على ان اصحابك ذكرهم في السماء اعظم من ذكر اهل الارض لهم الخير فليفرحوا بذلك وليزدادوا اجتهادا ، يا على ارواح شيعتك تصعد الى السماء في رقادهم فنظر الملائكة اليها كنظر الهلال شوقا اليهم لما يرون منزلتهم عند الله عز وجل ، يا على قل لأصحابك العارفين بك يتمزحون عن الاعمال التي يقرفها عدوهم ، فما من يوم ولا ليلة إلا ورحمة من الله تغشاهم فليجتنبوا الدنس ،

خوشحال ميشو ندفريشتگان نيز از ورود شيعيان مسرور ميگردند يا على پيروان تودر پنهاني از خدا مي ترسند و در آشكارا بنده مطيع خدايند و مردم را بفرمانبري از حق نصيحت ميکنند ، يا على پيروان تو در درجات عاليه ايمان و تقوى سالك و راغب اند چون ميدانند که خدا را در روز سترخيز بزرگ بايد بدون گناه ديداز کنند ، يا على کارهاي پيروان تو را در هر روز جمعه بمن نشان مي دهند براعمال نيك آنان مسرور شده و از گناهانشان آمرزش پروردگار را خواهانم ، يا على در توريه تو و پيروان ت بنيكي ياد شده ايد پيش از آنکه شيعيان آفريده شده باشند و در انجيل هم اليا را بزرگ مي شمارند در حالیکه شيعيانش را بقدریکه در کتابهايشان نوشته شده مي شناسند ، يا على ياران تو را در آسمان نيكوتر از زمين ياد مي کنند و نام مي برند ، خير و خوبي با آنان هم دوش است و بخاطر آن هر دم کوشش خود را در بندگي پروردگار زيادتر مي کنند ، يا على ارواح پيروان تو در خواب با آسمان بالا ميرود و فرشتگان مانند کسیکه رؤيت هلال مي کند باشوق آنان را مي نگرند براي مقام و منزلتي که نزد خدا دارند ، يا على بياران عارف خود بگوازا اعمال خلوط بگناه که از دشمنان گرفته اند پرهيزند و روز وشبي نميگذرد مگر اينکه رحمتي نو از خداوند آنان را فرامیگيرد

یا علی اشد غضب الله علی من قلاهم وبری، منک و منهم و استبدل بک و بهم و مال الی عدوک و ترک و شیعتک و اختار الضلال و نصب الحرب لک و لشیعتک و ابغضنا أهل البيت و ابغض من والاک و نصرک و اختارک و بذل مهجته و ماله فینا ، یا علی اقرأهم منی السلام من لم أُر ولم یرنی و اعلمهم أنهم اخوانی الذین اشتاق الیهم فلیلقوا علمی الی من یبلغ القرون من بعدی و لیتمسکوا بحبل الله و لیعتصموا به و لیجتهدوا فی العمل فاننا لانخرجهم من هدی الی ضلالة و أخبرهم أن الله عنهم راض و انه ینبأهم بالملائکته و ینظر الیهم فی کل جمعة برحمته و یأمر الملائکة ان یتستغفروا لهم ، یا علی لاترغب عن نصره قوم یتلغهم و یسمعون انی احبک فحبوبک بحبی ایاک و دانوا الله عزوجل

تا میتوانید از گناهان دوری کنید ، یا علی خشم خدا بر کسانی که درباره فضائل پیروانت کوتاه آمدند و از تو و آنان جدا شدند شدید گشت و خداوند بر کسانی که بجای تو و شیعیانت کسان دیگر را بدل گرفتند و بدشمن تو میل کردند و ترا و ایشان را ترک کردند و گمراهی را اختیار نمودند و جنگ با تو و شیعیانت را کار خود قرار دادند و اهل بیت پیغمبر و کسانی را که دوست تو بوده و یاریت داده و خون و جان و مال خود را در راه ماریختند و ما را بر دیگران اختیار کردند دشمنی داشتند سخت خشمگین شد ، یا علی پیروان خود را که ندیده ام و آنان هم مرا دیدار نکرده اند از من سلام برسان و بشارت ده که برادران منند و بدیدار ایشان مشتاقم علم مرا بقرون پس از من میرسانند و بحبل الله متمسک می شوند و با این تمسک خود را از مهالک حفظ می کنند و در بندگی پروردگار کوشایند ، آنها را از هدایت بضالت نمی بریم و بایشان خبرده که پروردگارش از آنان راضی است و بایشان بر فرشتگان خود افتخار می کند و در هر جمعه بر رحمت مخصوص خویش سرافرازشان می فرماید و فرشتگان را امر می کند برای ایشان آمرزش بخواهند ، یا علی از یاری کسانی که شنیده اند ترا دوست دارم و ترا بخاطر من دوست دارند و باین وسیله بخدا نزدیکی می جویند دست مکش همان کسانی که بهترین محبت های خالصانه را بتو پیش کش

بذلك و اعطوك صفوا المودة من قلوبهم و اختاروك على الآباء و الاخوة و الاولاد و سلكو اطريقك و قد حملوا على المكازة فينا فابوا الانصرنا و بذلوا المهج فينا مع الاذى و سوء القلب و معاشرته مع مضاضته ذلك فكن بهم رحيمًا واقنع بهم فان الله اختارهم بعلمه لنا من بين الخلق و خلقهم من طينتنا و استودعهم سرنا و الزم قلوبهم معرفة حقنا و شرح صدورهم و جعلهم متمسكين بحبلنا لا يؤثرون علينا من خالفنا مع ما يزول من الدنيا عنهم و مبدل الشيطان (السلطان - خل) بالمكازة عليهم و اليا لئ (كذا) ايد بهم الله و ملك بهم طريق الهدى فاعتصموا به و الناس في غمرة الضلالة متحIRON في الاهواء عموا عن الحجة و ما جاء من عند الله فهم يمسون و يصبحون في سخط الله ، و شيعتك على منهاج الحق و الاستقامة لا يستأنسون الى من خالفهم ليست الدنيا منهم و ليسوا

نموده و ترا بر پدران و برادران و فرزندان خود بر تری داده و راه ترا بر گزیده اند و ناهمواریها را در راه دوستی ما با همه ناراحتی و گفتارهای تلخ نیش دار و دردناکی که نثار آنان می کنند بر خود هموار کرده اند پس بایشان دلسوز باش و در دوستی با مردمان بآنها قناعت فرما ، خداوند تبارک و تعالی بادانائیش ایشان را رای ما از سایر خلق برگزید و آنان را از طینت ما آفرید و سر ربوبیت و عبودیت و ولایت و محبت را در دل ایشان جای داد و قلوب آنها را ملازم حق ما کرد و دلها ایشان را گشود و شرح صدر بآنان عطا فرمود و از آویختگان بریسمان ولایت ما قرارشان داد مخالف ما را بر ما نمی گزینند و با اینکه دنیای آنها در معرض خطر قرار گیرد و سلطان بر رنج دادنشان میل کند خداوند دستهای آنان را در دست هم گذارد و بین ایشان را الفت دهد راه هدایت را در پیش پای آنها گذارد تا خود را از گمراهی حفظ کنند در حالیکه سایر مردم در گمراهی و در خواهش نفسانی گمگش ما مانده و راه چپ و راست خود را نمی شناسند و از دیدن حجت و نشانی پروردگار و آنچه از نزد او آمده محرومند و در زیر خشم پروردگار صبح را شام می کنند و شیعیان تو بر راه حق و صحیح اند بکسانیکه در راه مخالف آنها هستند انس نمی گیرند دنیا از آنان نیست و آنان هم

منها اولئك مصابيح الدجى اولئك مصابيح الدجى اولئك مصابيح الدجى .

[الحديث الثامن عشر] حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد رحمه الله قال حدثني محمد بن الحسن الصفار قال حدثني عباد بن سليمان عن محمد بن سليمان عن ابيه سليمان الديلمي قال كنت عند ابي عبد الله عليه السلام اذ دخل عليه ابو بصير وقد حضره النفس فلما ان اخذ مجلسه قال ابو عبد الله عليه السلام ما هذا النفس العالى قال جعلت فداك يا بن رسول الله كبر سنى ودق عظمى واقترب اجلى مع ما انى لا ادرى على ما ارد عليه فى آخرتى قال له ابو عبد الله عليه السلام يا ابا محمد وانك لتقول هذا (قال) قلت جعلت فداك فكيف لأقول (قال) يا ابا محمد ا ما علمت ان الله تبارك وتعالى يكرم الشباب منكم ويستحى من الكهول (قال) الله يكرم الشباب منكم ان يعذبهم ، ومن الكهول ان يحاسبهم (قال) قلت جعلت فداك هذا لنا خاص ام لأهل النوحيد (قال) فقال لا والله إلا لكم خاصة دون العامة (وفى الخبر) ان الله تعالى يقول شيب المؤمنين نورى وانا استحى ان أحرق نورى بنارى ، وقد قيل الشيب حلية العقل وسمة الوقار (قال) قلت جعلت فداك فانا اذن نينا نيند ، آنا چراغهاى رفع تاريخى هستند آنان روشنائى ظلمت هاستند آنان نور در تير گى هايند .

[حديث ١٨] سليمان ديلى گفت نزد امام صادق عليه السلام بوديم كه ايه بصير نفس زنان وارد شد چون نشست ابو عبد الله عليه السلام فرمود اين چه حالى است ؟ عرض كرد يا بن رسول الله سن من فزونى گرفته ومغز استخوانم آب شده و اجلم نزيك گشته در حاليكه نمى دانم در آخرت بر من چه خواهد گذشت حضرت فرمود يا ابا محمد تو هم چنين مى گوئى عرض كرد فدائيت شوم چگونه نگويم فرمود يا ابا محمد آيا نمى دانى خداوند متعال جوانان شمارا اكرام کرده از اينكه عذاب كند و پيران شما را لطف کرده از اينكه بمعرض حساب كشد عرض كرد فدائيت شوم آيا اين موهبت ويژه ما است يا براى تمام اهل توحيد است فرمودند نه اين فقط براى شما است نه براى ديگران خداوند متعال مى فرمايد پيرى در مؤمن نور من است ومن شرم دارم از اينكه نورم را بنارم بسوزانم و گفته اند پيرى زينت عقل و نشان وقار

قد رمینا بشیء انكسرت له ظهورنا وماتت له افئدتنا واستحلت بدالولة دماءنا، فی حدیث رواه لهم فقهاؤهم (قال) وقال ابو عبد الله عليه السلام الرافضة (قال) قلت نعم (قال) لا والله ما هم سموكم به بل ان الله سماكم به أما علمت (يا ابا محمد) ان سبعين رجلا من بني اسرائيل رفضوا فرعون اذا استبان لهم ضلالتهم ولحقوا بموسى إذا استبان لهم هداة فسموا في عسكر موسى الرافضة لأنهم رفضوا فرعون وكانوا أشد ذلك العسكر عبادة وأشد هم حباً لموسى وهارون وذریتهما، فاوحى الله الى موسى أن أثبت لهم هذا الاسم في التوراة فانی سمیتهم به ونحلتهم اياه فاثبت موسى الاسم لهم ثم ادخر الله هذا الاسم حتى نحلكموه (يا ابا محمد) رفضوا الخیر ورفضتم الشر بالخیر تفرق الناس كل فرقة فاستشعبوا كل شعبة فانشعبتم مع اهل بیت نبيكم عليه السلام وسلم فذهبتم حيث ذهب الله، واخترتم

است عرض کرد فدایت شوم مامورد حمله ای قرار گرفته ایم که پشتمان را شکسته و دلها یمان را میرانیده و قاضیان خون ما را حلال دانسته اند بخاطر حدیثی که فقهاء آنان برایشان روایت کرده اند حضرت صادق عليه السلام فرمودند (لقب) الرافضة عرض کرد بلی، فرمود بخدا سوگند آنها شمارا باین نام ننمایند بلکه پروردگار عالمیان شمارا باین نام نماید آیا نمی دانی که هفتاد مرد از بنی اسرائیل هنگامیکه گمراهی فرعون برایشان آشکار شد او را ترک کردند و بحضرت موسی عليه السلام پیوستند موقعبیکه هدایت او بر آنان هویدا گشت در لشکر موسی عليه السلام برافضه مشهور شدند چون فرعون را ترک کردند و این گروه در بندگی خدا و محبت بموسى عليه السلام و هارون و فرزندانش پا فشارترین مردم بودند، خداوند بموسى عليه السلام وحی فرستاد این اسم را در توراة برای آنها ثبت کن که من آنها را باین نام نامیدم و این لقب را بآنان بخشش فرمودم پس موسی عليه السلام این اسم را برای ایشان ثبت کرد. سپس خداوند بزرگ این اسم را ذخیره کرد تا بشما عطا فرماید یا ابا محمد آنها ترک خیر کردند و شما بخاطر خیر ترک شرمویدید. مردم متفرق و دسته دسته گشتند و شما باهل بیت پیغمبرتان عليه السلام پیوستید و براهی که بخدا میرسد رفتید و آنچه را که خدا اختیار

من اختار الله واردهم من اراد الله ، فابشروا ثم ابشروا فانتم والله المرحومون المتقبل من محسنكم اله جاوز عن مسيئكم من لم يأت الله بما انتم عليه لم يتقبل منه حسنة ولم يتجاوز عنه سيئة يا ابا محمد ان الله ملائكة تسقط الذنوب من ظهور شيعتنا كما تسقط الريح الورق عن الشجر في أو ان سقوطه ، و ذلك قول الله عز وجل : (والملائكة يسبحون بحمد ربهم ويستغفرون للمذنبين آمنوا) فاستغفارهم والله لكم دون هذا الخلق (يا ابا محمد) فهل سررتك قال قلت جعلت فداك زدني ، قال (يا ابا محمد) ما استثنى الله احداً من أوصياء الانبياء ولا اتباعهم ما خلا امير المؤمنين وشيعته فقال في كتابه وقوله الحق (يوم لا يغنى مولى عن مولى شيئاً وهم لا ينصرون ، الا من أتى الله بقلب سليم ٢)

واراده نموده اراده و اختيار نمودید پس بشارت باد شمارا که مورد رحمت و عنایت پرورد گارید اعمال نیکو کار شما مورد پذیرش و گنهگار شما مورد آمرزش الهی قرار می گیرد اگر کسی از راهی که شما سوی خدا میروید (طریق اهل بیت علیهم السلام و قبول ولایتشان) نرود اعمال نیکویش قبول نشده و گناهانش آمرزیده نمی شود یا ابا محمد یزدان فرشتگانی دارد که گناهان شیعیان را میریزند همانطور که باد برگ درختان را خزان می کند و این مصداق فرمایش خداوند در قرآن مجید است آنجا که می فرماید (والملائكة يسبحون بحمد ربهم و يستغفرون للمذنبين آمنوا) و استغفار آنان فقط شمارا فرا می گیرد نه این مردمان را یا ابا محمد آیا خوشحال شدی عرض کرد فدایت شوم زیاد تر بفرما فرمود یا ابا محمد خداوند عالمیان احدی از جانشینان پیغمبران را استثنا نکرده مگر امیر المؤمنین علی و شیعیان او را و در کتاب خود فرموده (يوم لا يغنى مولى عن مولى شيئاً وهم لا ينصرون ، الا من أتى الله بقلب سليم ٢)

(١) و فرشتگان سپاس و تسبیح پروردگارشان را می کنند و برای کسانی که ایمان آورده اند آمرزش میخواهند - سوره مؤمن آیه ٧٠ .

(٢) روزی که هیچ دوستی دوستش را از چیزی بی نیاز نمی کند و کمک و یاری نمی شوند مگر آنکه بادل دلی درست بر پروردگار جهانیان وارد شود - سوره شعر آیه ٨٩ .

یعنی بذلك علیاً وشیعته (یا ابانجهد) فهل سررتك قال قلت جعلت فداك زدنی قال لقد ذكر كم الله اذيقول (یا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور الرحيم^١) والله ما اراد بهذا غير كم (یا ابانجهد) فهل سررتك قال قلت جعلت فداك زدنی (قال) لقد ذكر كم الله فى كتابه فقال (ان عبادى ليس لك عليهم سلطان^٢) والله ما اراد بهذا إلا الأئمة وشیعتهم (یا ابانجهد) فهل سررتك قال قلت جعلت فداك زدنی (قال) ذكر كم الله فى كتابه فقال (اولئك الذين انعم الله عليهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئك رفیقاً^٣) ورسول الله ﷺ فى هذه الآیه من النبیین ونحن فى هذا الموضع الصدیقون والشهداء

مقصود آیه شریفه علی^{علیه السلام} وپیروانش هستند یا ابانجهد آیامسرور شدی عرض کرد فدای تو شوم زیاد تر بفرما فرمود خداوند شما را در این آیه شریفه یاد کرده (یا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور الرحيم^١) بخدا سوگند جز شما کسی دیگر را اراده نفرموده است یا ابانجهد خوشحال شدی عرض کرد فدایت شوم زیادتر بفرما فرمود خداوند در کتابش شما را باینطور یاد نموده (ان عبادى ليس لك عليهم سلطان^٢) بخدا سوگند غیر از ائمه^{علیهم السلام} وپیروانشان کسی دیگر منظور نیست یا ابانجهد آیا خوشحال شدی عرض کرد فدایت شوم زیادتر بفرما فرمود پروردگار بزرگ در کتاب خود شما را یاد نموده و فرموده (اولئك الذين انعم الله عليهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئك رفیقاً^٣) ورسول خدا ﷺ در این آیه از انبیا است و ما از صدیقون و شهداء هستیم و شما صالحونید و شما بصلاح و نیکی یاد می شوید

- (١) ای بندگانی که بر نفس های خود ظلم کرده اید از رحمت خدا ناامید نشوید خداوند گناهان همه را می آمرزد او خدای آمرزنده بخشایشگر است - سوره زمر آیه ٥٣ .
- (٢) بر بندگان من تسلطی نداری - سوره بنی اسرائیل آیه ٦٥ .
- (٣) آنها بایغمبران و راستگویان و شهدا و نیکو کاران که مورد مرحمت الهی قرار دارند هم نشینند و آنان دوستان خوبی برایشان هستند - سوره نساء آیه ٦٩ .

وانتم الصالحون فتمسوا بالصالح كما سماكم الله (يا ابانجهد) فهل سررتك (قال) قلت جعلت فداك زدني (قال) لقد ذكركم الله اذ حكى عن عدوكم وهو في النار اذ يقول (مالنا لانرى رجالا كنا نعدهم من الاشرار اتخذناهم سخرى ام زاعت عنهم الابصار) (۱) ما عنى ولا اراد بهذا غيركم اذ صرتم في هذا العالم شرار الناس فانتم والله في الجنة تحبرون وانتم في النار تطلبون (يا ابانجهد) فهل سررتك قال قلت جعلت فداك زدني قال (يا ابانجهد) ما من آية نزلت تقود الى الجنة وتذكر اهلها بخير إلهي فينا وفي شيعتنا، وما من آية نزلت تذكر اهلها بسوء وتسوق الى النار إلا وهى في عدونا ومن خالفنا (قال) قلت جعلت فداك زدني فقال (يا ابانجهد) ليس على ملة ابراهيم صلى الله عليه الا نحن وشيعتنا وسائر الناس من ذلك براء (يا ابانجهد) فهل سررتك .

همانطور که خداوند تبارک و تعالی شما را نامیده است یا ابانجهد آیا مسرور شدی عرض کرد فدایت شوم زیادتر بفرما فرمودند خداوند شما را ذکر کرده است هنگامیکه از دشمن شما حکایت می کند که در آتش است (مالنا لانرى رجالا كنا نعدهم من الاشرار اتخذناهم سخرى ام زاعت عنهم الابصار) در این آیه غیر از شما اراده نشده چون در این دنیا در نظر مردم بدترین مردمان بودید در حالیکه در بهشت متنعم بنعمت های الهی هستید شمارا در دوزخ جستجو می کنند یا ابانجهد آیا مسرور شدی عرض کرد فدای تو شوم زیادتر بفرما فرمود یا ابانجهد آیه ای درباره بهشت و اهل آن فرود نیامده مگر آنکه درباره ما و پیروان ما است و آیه ای درباره دوزخ نازل نگشته که اهل آنرا بعاقبت بد و آتش دوزخ مژده دهد مگر اینکه درباره دشمن ما و کسی که مخالف ما است وارد شده عرض کرد فدایت شوم زیادتر بفرما سپس فرمود یا ابانجهد بر ملت و مذهب حنیف ابراهیم خلیل عليه السلام جز ما و شیعیان ما کسی نیست و سایر مردم از این راه بدورند یا ابانجهد آیا خوشحال شدی .

(۱) چه شده مردانی را که از اشرارشان می شمردیم و آنها را بسخره می گرفتیم نمی بینیم (در دوزخ نیستند) یا چشمان ما بر آنها نمی افتد - سوره ص آیه ۶۳.

[الحديث التاسع عشر] ابي رحمه الله قال حدثني سعد بن عبدالله قال حدثني عباد بن سليمان عن ابان بن تغلب عن ابي عبدالله عليه السلام قال قلت جعلت فداك (فلا اقتحم العقبة^١) قال فقال من اكرم الله بولايتنا فقد جاز العقبة ونحن تلك العقبة من اقتحمها نجا قال فسكت (ثم قال) هلا أفيدك حرفا فيها خيرا من الدنيا وما فيها قال قلت بلى جعلت فداك (قال) قوله تعالى (فك رقبة^٢) الناس كلهم عبيد النار غيرك واصحابك فان الله عز وجل فك رقباكم من النار بولايتنا أهل البيت .

[الحديث العشرون] وبهذا الاسناد عن سليمان الديلمي عن ابي بصير عن ابي عبدالله عليه السلام قال قال امير المؤمنين عليه السلام انا الراعى راعى الأنام أفترى الراعى لا يعرف غنمه (قال) فقام اليه جويرية قال يا امير المؤمنين فمن غنمك (قال) صفر الوجوه ذبل الشفاه من ذكر الله .

[حديث ١٩] ابان بن تغلب گوید بامام صادق عليه السلام عرض شد فدایت شوم معنی آیه (فلا اقتحم العقبة^١) چیست فرمود کسی که خداوند ولایت مارا باو کرامت فرماید از عقبه می گذرد وما آن عقبه هستیم که کسیکه از آن گذشت نجات یافت پس مکئی کرد و سپس فرمود آیا سخنی بتو بگویم که خیری در آن باشد که از دنیا و هر چه در آنست بهتر باشد عرض کرد آری فدای توشوم فرمود قول خداوند تعالی (فك رقبة^٢) مردم تماماً بنده و اسیر آتش اند غیر از تو و یارانت که خداوند متعال گردنهای شمارا از زنجیرهای آتشین دوزخ بخاطر دوستی ما اهل بیت عصمت نجات داده است .

[حديث ٢٠] ابي بصير گوید ابو عبدالله عليه السلام فرمود که حضرت امير المؤمنين می فرمود من چوپانم و چوپان مردم آيا چوپانی را که گله خود را نشناسد دیده ايد سپس برپا خاست جویریة عرض کرد يا امير المؤمنين گله تو کیانند فرمود کسانی که از زیادی یاد خدا بودن چهرهائی زرد و لبانی خشکیده دارند .

(١) تحمل مشقت ننموده و بعقبه تکلیف تن درنداد - سوره باد آیه ١١

(٢) آزاد کردن بندگان - سوره بلد آیه ١٣

[الحديث الحادى والعشرون] وبهذا الاسناد عن سليمان بن عنتمة ابن اسلمة عن معاوية الدهنى قال قلت لابي عبدالله عليه السلام جعلت فداك هذا الحديث الذى سمعته منك ما تفسيره قال وما هو قلت ان المؤمن ينظر بنور الله فقال يا معاوية ان الله خلق المؤمنين من نوره وصنعهم من رحمته واتخذ ميثاقهم لنا فى الولاية على معرفته يوم عرفهم نفسه فالمؤمن أخو المؤمن لآبيه وامه ، ابوه النور و امه الرحمة انما ينظر بذلك النور الذى خلق منه .

[الحديث الثانى والعشرون] وبهذا الاسناد عن سليمان بن داود بن كثير الرقى قال دخلت على ابي عبدالله عليه السلام فقلت له جعلت فداك قوله تعالى (وانى لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدى) فما هذا الهدى بعد التوبة والايمان والعمل الصالح (قال) فقل معرفة الأئمة والله إمام (كذا) يا سليمان.

[حديث ٢١] معاوية دهنى گوید با امام صادق عليه السلام عرض کردم فدایت شوم تفسیر این حدیثی که از شما شنیدم چیست فرمود آن حدیث کدامست عرض کردم مؤمن بنور خدائی نگاه می کند فرمود یا معاویه خداوند مؤمنین را از نور خودش آفریده و از رحمت خویش آنان را ساخت و از آنها بر ولایت ما پیمان گرفت بر پایه شناسائی خودش روزیکه خود را بآنها شناسانید مؤمن برادر مؤمن از یک پدر و مادر است ، پدرش نور و مادرش رحمت است او با این نوریکه از آن آفریده شده نگاه می کند .

[حديث ٢٢] داود بن كثير رقى گوید بر امام صادق عليه السلام داخل شدم و عرض کردم فدایت شوم خداوند تبارك و تعالی فرموده است (وانى لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدى) معنی این هدایت آخرین بعد از توبه و ایمان و عمل صالح چیست ؟ فرمود معرفت ائمه طاهرين و این امام یا سليمان .

(١) و من آمرزنده ام کسی را که توبه کند و ایمان آورد و کردار شایسته کند

و سپس هدایت یابد - سوره طه آیه ٨٥

[الحديث الثالث والعشرون] ابي رحمه الله قال حدثني سعد بن عبدالله عن
 عباد بن سليمان عن سدير الصيرفي عن ابي عبدالله عليه السلام قال دخلت عليه وعنده ابو بصير
 وميسرة وعدة من جلسائه فلما ان اخذت مجلسي اقبل على بوجهه وقال يا سدير ،
 اما ان ولينا ليعبد الله قائماً وقاعداً ونائماً وحياً وميتاً قال قلت جعلت فداك اما عبادته
 قائماً وقاعداً وحياً فقد عرفنا ، كيف يعبد الله نائماً وميتاً قال ان ولينا ليضع رأسه
 فيرقد فاذا كان وقت الصلاة و كل به ملكين خلقا في الارض لم يصعدا الى السماء
 ولم يريا ملكوتها فيصليان عنده حتى ينتبه فيكتب الله ثواب صلاتهما له والر كعة
 من صلاتهما تعدل الف صلاة من صلاة الادميين وان ولينا ليقبضه الله اليه فيصعد ملكاه
 الى السماء فيقولان ياربنا عبدك فلان ابن فلان انقطع و استوفى اجله ولا أنت اعلم
 منا بذلك فاذن لنا نعبدك في آفاق سمائك و اطراف ارضك قال فيوحي الله اليهما
 ان في سمائي لمن يعبدني ومالي في عبادته من حاجة بل هو أحوج اليها وان في أرضي

[حديث ٢٣] سدير صيرفي گوید بر امام صادق عليه السلام وارد شدم و ابو بصير
 و ميسره و عددهای از يارانش بنزد او بودند چون نشستم بمن رو آورد و فرمود يا سدير
 دوست ما در حال ايستاده و نشسته و خواب و بيدار و مرگش خدا را پرستش می کند
 عرض کردم فدای تو شوم بندگی او را در حال ايستاده و نشسته و زندگی شناختيم
 ولی چگونه در خواب و مرگ عبادت پرورد گاه می کند فرمود چون دوست ما سر خود را
 زمین گذارده و می خوابد در هنگام نمازش فرشتگانی که در زمین خلق شده اند
 و با آسمان نرفته اند و ملکوت آسمانها را ندیده اند مو کلند بنزد او نماز بخوانند تا
 اینکه بيدار شود و خداوند ثواب نماز این دو فرشته را برای او می نویسد و بکر کعت
 نماز آن دو برابر هزار نمازیست که آدمیان بجای آورند و دوستی از دوستان ما را قبض
 روح می کنند دو فرشته با آسمان بالا می روند و عرض می کنند خدایا بنده تو فلان
 ابن فلان بدرودزندگی گفت و تو خود باین قضیه از ما داناتری بما اجازه فرما
 که ترا در آسمان و زمینت نیایش کنیم پس بآن دو فرشته وحی میرسد که کیست
 در آسمانم مرا آنطور که باید و شاید عبادت کند و حال آنکه به نیایش او نیازی ندارم

لمن يعبدني حق عبادتي وما خلقت خلقاً أحوج اليّ منه فيقولان يا ربنا من هذا
يسعد بحبك اياه (قال) فيوحى الله اليهما ذلك من اخذ ميثاقه بمحمد عبدي و وصيه
وذريتهما بالولاية اهبطا الي قبر وليي فلان ابن فلان فصليا عنده الي ان ابعثه في
القيامة ، قال فيهبط الملكان فيصليان عند القبر الي ان يبعثه الله فيكتب ثواب صلاتهما
له والر كعة من صلاتهما تعدل الف صلاة من صلاة الآدميين .

(قال سدير) جعلت فداك يا بن رسول الله فاذن وليكم نائماً وميتاً أعبد منه حياً
و قائماً (قال) فقال هيهات يا سدير ان ولينا ليؤمن على الله عز و جل يوم القيامة
فيجيز أمانه .

بلکه وی نیازمند آنست و در زمینم کیست که مرا بشایستگی بندگی نماید
در حالیکه آفریده‌ای از او نیازمندتر بخود نیافریده‌ام فرشتگان عرض می‌کنند
پس کیست آنکه بمحبت تو نیکبخت میشود و حی می‌رسد آنکسیستکه از او اقرار
به بندگی عجل العجل و ولایت و دوستی جانشین عجل العجل و فرزندان پاکش پیمان
گرفته شده بگور دوست من فلان ابن فلان فرود آید و نزد او تا زمانیکه از خاک
برانگیخته شود نماز بخوانید . سپس امام علیه السلام فرمود دو فرشته پائین آمده و نزد
گور او نیایش پروردگار می‌کنند تا روز رستخیز فرا رسد و مزد نمازهای آندورا
برای او می‌نویسند و هر ر کعت نماز فرشتگان برابر یک هزار نماز آدمیانست .

سدير عرض کرد فدای تو شوم بنابراین دوست شما که خواب و مرده است
از دوستی که بیدار و زنده و برپا است عابدتر است فرمود یا سدير هیهات دوست ما
در روز رستخیز برای دیگران امان از آتش دوزخ می‌طلبد و با او اجازه شفاعت و امان
داده میشود .

(منظور آنکه ارزش او در نزد پروردگار جهانیان بالاتر از اینها است که تو
فکر می‌کنی او کسی است که برای دیگران میانجیگری و شفاعت و طلب امان میکند
و خود نیازی بدستگیری دیگران ندارد و من بقدر فهم تو با تو سخن گفتم) .

[الحديث الرابع والعشرون] وبهذا الاسناد عن سدير قال قلت لابي عبدالله عليه السلام جعلت فداك يا بن رسول الله هل يكره المؤمن على قبض روحه (قال) لا اذا اتاه ملك الموت ليقبض روحه جزع عند ذلك فيقول له ملك الموت يا ولي الله لاتجزع فوالذي بعثت محمداً بالحق لانا ابرك وأشفق عليك من الولد الرحيم لولده حين حضره، افتح عينيك وانظر (قال) ويمثل لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والأئمة هم رفقاؤك (قال) فيفتح عينيه وينظر وتنادى روحه من قبل العرش يا ايها النفس المطمئنة ارجعي الي محمد وأهل بيته وادخلي جنتي (قال) فما من شيء أحب اليه من انسلال روحه واللحوق بالمنادي .

[الحديث الخامس والعشرون] ابي رحمه الله قال حدثني سعد بن عبدالله عن معاوية بن عمار عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إذا كان يوم القيامة يؤتى باقوام على منابر من نوز تتلأأ وجوههم كالقمر ليلة البدر

[حديث ٢٤] سدير گوید با امام صادق عليه السلام عرض کردم فدایت شوم آیا مؤمن از قبض روحش ناراحتی دارد فرمود نه چون هنگامیکه فرشته مرگ برای گرفتن روانش می آید ناله می کند فرشته مرگ باو گوید ای دوست خدا در فغان مباش بآنخدائیکه محمد صلى الله عليه وآله وسلم را بدرستی برانگیخته من از پدر دلسوز به پسرش بتولدلسوزتر و نیکو کارترم دیدگان خود را باز و نگاه کن چه می بینی در برابر چشمانش بیغمبر - خدا و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه اطهار عليهم السلام ممثل می شوند باو گویند اینان رفقای تو هستند دیدگان خود را باز می کند و می نگرد روح او را از عرش آواز دهند ای نفس مطمئنه بسوی محمد و آل محمد بر گرد و به بهشت برین داخل شو در چنین حالی هیچ چیزی نزد او محبوبتر از این نیست که رو اش از کالبدش جدا شده و بندا کننده به پیوندد .

[حديث ٢٥] امام صادق عليه السلام بنقل از پدرانش از رسول خدا نقل فرموده که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم می فرمود وقتی که روز رستاخیز فرا رسد گروهی بر منبرهای نور

يغبطهم الأولون والآخرون ثم سكت ثم أعاد الكلام ثلاثا (فقال عمر بن الخطاب) بأبي أنت وأمي هم الشهداء قال هم الشهداء وليس هم الشهداء الذين تظنون (قال) هم الأوصياء (قال) هم الأوصياء وليس هم الأوصياء الذين تظنون (قال) فمن أهل السماء او من أهل الأرض (قال) هم من أهل الأرض (قال) فاخبرني من هم (قال) فاو ما أبدته الي علي عليه السلام فقال هذا وشيعته ما يبغضه من قریش الاسفاحي ولا من الانهار (كذا) الا يهودي ولا من العرب الادعي ولا من سائر الناس الا شقي يا عمر كذب من زعم انه يحبني ويبغض عليا .

[الحديث السادس والعشرون] حدثني محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد رحمه الله قال حدثني محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن قيس و عامر بن السمط عن ابي جعفر عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله يأتي يوم القيامة قوم عليهم ثياب من نور علي

برمی آیند که چهره آنان چون ماه شب چهارده درخشانست و اولین و آخرین مردم بایشان رشک می برند زمانی از سخن بازا استاد و سپس همین گفتگورا سه بار بازگو فرمود عمر بن الخطاب عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد اینان شهدا هستند فرمودند شهدا هستند ولی نه آن شهدائی که شما خیال می کنید عرض کرد جانشینان پیغمبران هستند فرمود اوصیایند ولی نه آن جانشینانی که در خاطر خود می گذرانید عرض کرد از اهل آسمان یا زمینند فرمود از اهل زمین اند عرض کرد پس اینان کیانند رسول خدا صلى الله عليه وآله بدست خود اشاره بعلي عليه السلام کرد و فرمود این و پیروان او هستند از قریش جز کسی که حرامزاده باشد و از نژاد و مذاهب دیگر جز یهودی و از عرب مگر مشکوک در نسب و از سائر مردم جز بدبخت کسی اورا دشمن نمی دارد .

[حدیث ۲۶] امام باقر عليه السلام گوید رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود در روز جزا گروهی که جامه هائی از نور در بردارند و نور از چهره آنان می تابد وارد بیابان

وجوههم نور يعرفون بآثار السجود يتخطون صفا بعد صف حتى يصيروا بين يدي رب العالمين يغبطهم النبيون والملائكة والشهداء والصالحون ، قال له عمر بن الخطاب من هؤلاء يا رسول الله الذين يغبطهم النبيون والملائكة والشهداء والصالحون قال اولئك شيعتنا وعلى امامهم .

[الحديث السابع والعشرون] حدثني محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمه الله قال حدثني محمد بن الحسن الصفار عن معاوية بن عمار عن ابي عبد الله عليه السلام عن ابيه عن جده عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلي يا علي لقد مثلت الي امتي في الطين حين رأيت صغيرهم و كبيرهم ارواحاً قبل ان تخلق اجسادهم واني مررت بك وشيعتك فاستغفرت لكم فقال علي يا نبي الله زدني فيهم قال نعم يا علي تخرج أنت وشيعتك من قبوركم ووجوهكم كالقمر ليلة البدر وقد فرجت عنكم الشدائد وذهبت عنكم الأحران تستظلون تحت العرش تخاف الناس ولا تخافون وتحزن الناس ولا تحزنون وتوضع لكم مائدة والناس في المحاسبة .

محشر می شوند از علائم سجودشان شناخته می شوند صفوفا می شکافند تا در صف اول در برابر خدای عالمیان قرار گیرند پیغمبران و فرشتگان و شهداء و نیکوکاران بآنان رشک برند عمر بن خطاب گفت اینها چه کسانیند فرمودند اینان پیروان مامی باشند که علی عليه السلام پیشرو ایشانست .

[حدیث ۲۷] امام صادق عليه السلام بنقل از پدرانش فرمود که رسول خدا می فرمود یا علی است من در طینت (ذر) پیش من ممثل شدند تا اینکه کوچک و بزرگ آنهارا دیدم ارواحی بودند پیش از آنکه جسدهایشان آفریده شود و من بتو و پیروانت گذشتم و برایتان استغفار کردم علی عليه السلام عرض کرد ای پیغمبر خدا بیشتر بفرما فرمود یا علی تو و شیعیانت از گورهای خود با چهره هائی مانند ماه تابان بیرون می آئید و سختی ها بر شما گشایش شده و بدون هراس در زیر سایه عرش الهی آرمیده اید مردم هراسنا کند و شما نمی ترسید و مردم اندوهگینند و شما را اندوهی نباشد و شما بر سر سفره پروردگار جهانیا نید در حالیکه مردم گرفتار پس دادن حسابند .

[الحديث الثامن والعشرون] ابي رحمه الله قال حدثنا سعد بن عبدالله عن محمد القبطي قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول للناس اغفلوا قول رسول الله صلى الله عليه وآله في علي في يوم غدیر خم كما اغفلوا قوله يوم مشربة أم ابراهيم ، اتى الناس يعودونه فجاء علي عليه السلام ليدنو من رسول الله صلى الله عليه وآله فلم يجد مكانا فلما رأى رسول الله صلى الله عليه وآله أنهم لا يفرجون لعلي عليه السلام قال يا معشر الناس هذا اهل بيتي تستخفون بهم وانا حى بين ظهرانيكم أما والله لئن غبت فان الله لا يغيب عنكم إن الروح والراحة والرضوان والبشرى والحب والمحبة لمن أئتم بعلي وتولاه وسلم له وللأوصياء من بعده ، حق علي ان ادخلهم في شفاعتي لانهم اتباعي فمن تبعني فانه مني مثل جرى في ابراهيم لاني من ابراهيم و ابراهيم مني ودينى دينه وسنتى سنته وفضله فضلى وانا افضل منه وفضلى له فضل تصديق قول ربي (ذرية بعضها من بعض والله سميع عليهم) وكان

[حديث ۲۸] محمد قبطى گوید شنیدم امام صادق عليه السلام بمردم می فرمود فرمایش پیغمبر بزرگ را درباره علی عليه السلام در روز غدیر خم فراموش کردید مانند روز مشربه ام ابراهیم که مردم بیاد او آمده بودند و علی عليه السلام آمد که بنزدیک رسول خدا جای گیرد و جایش ندادند چون پیغمبر خدا مشاهده فرمود مردم بعلي عليه السلام راه نمی دهند فرمود ای گروه مردمان اینانی را که سبک می شمارید اهل بیت منند من رفعت وعظمت ایشان را میخواهم بخدا سوگند اگر از شما پنهان شوم خداوند از شما پنهان نخواهد ماند روح و راحت و رضوان و بشارت و محبت برای کسیست که علی عليه السلام را پیروی نماید و ویرا دوست داشته و باو و جانشینانش سرسپرده باشد بر من است که آنها را در شفاعت خود داخل کنم برای اینکه ایشان پیروان منند و کسیکه مرا پیروی کند از منست همانطور که درباره ابراهیم عليه السلام وارد شده چون من از ابراهیم و ابراهیم از من است و دین من دین اوست روش من روش وی و برتری او برتری منست و من از او برترم و برتری من براو بگواهم فرمایش پروردگار است که می فرماید (ذرية بعضها من بعض والله سميع عليهم) و هنگام این سخنرانی

(۱) فرزندانى که بعض از آنها بر بعض دیگر برترى دارند و خداوند نشوای دانا است -
سوره آل عمران آیه ۳۴

رسول الله ص قد اثبت رجله في مشربة ام ابراهيم حين عاده الناس .

[الحديث التاسع والعشرون] ابي رحمة الله قال حدثنا سعد بن عبد الله عن ابي داود الاعمى عن ابي عبد الله الجدلي قال قال علي عليه السلام يا ابا عبد الله ألا احذثك بالحسنة التي من جاء بها آمن من فزع يوم القيامة ، والسيئة التي من جاء بها اكبه الله علي وجهه في النار قال قلت بلي قال الحسنه حينا والسيئة بغضا .

[الحديث الثلاثون] وبهذا الاسناد عن الحسن بن علي عن عاصم بن حميد عن اسحاق النحوي قل سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ان الله ادب نبيه عليه السلام علي محبته (انك لعلي خلق عظيم^١) ثم فوض اليه فقال (ما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا^٢) وقال (من يطع الرسول فقد اطاع الله^٣) وان رسول الله عليه السلام فوض عيادت کردن مردم پیغمبر خدا را پاهای مبارکش را در مشربه ام ابراهیم دراز کرده بود (غرفه از خانه پیغمبر اکرم باین نام نامیده می شده و آن همان جائی بود که ابراهیم پسر رسول خدا در آنجا بدنیا آمده بود) .

[حدیث ۲۹] ابو عبد الله جدلی گوید علی عليه السلام بمن فرمود یا ابا عبد الله میخواهی ترا بکار نیکی رهبری کنم که اگر کسی بر آن کار دست یابد از فزع روز قیامت در امان ماند و بدی ای را هم بتو نشان دهم که اگر با آن خو گیرد خداوند او را بخواری و از روی چهره با آتش در اندازد عرض کردم بلی فرمود آن حسنه محبت ما و آن سیئه دشمنی ما است .

[حدیث ۳۰] اسحق نحوی گوید شنیدم امام صادق عليه السلام می فرمود خداوند به پیامبر خود آداب حب و دوستی و بندگی حضرتش را آموخت و سپس فرمود (انك لعلي خلق عظيم^١) و امر دین خود را با او واگذار نمود و فرمود (ما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا^٢) و فرمود (من يطع الرسول فقد اطاع الله^٣)

(۱) تو بر حد کمال خوی خوب هستی - سوره قلم آیه ۴

(۲) آنچه پیغمبر برای شما آورد دریافت و عمل کنید و آنچه را که شما را از آن بازداشت باز ایستید - سوره حشر آیه ۷

(۳) آنکس که فرمان پیغمبر را برد خدا را فرمان برده است - سوره نساء آیه ۸۰

الى على عليه السلام فأتتمه فسلمتم وجحد الناس فوالله لنحبكم أن تقولوا اذا قلنا وتصمتوا اذا صمتنا ونحن فيما بينكم وبين الله ، والله ما جعل لاحد من خير في خلاف امره .

[الحديث الحادى والثلاثون] وبهذا الاسناد عن الحسن بن على بن علاء عن محمد بن مسلم عن ابى جعفر عليه السلام قال ان ذنوب المؤمنين مغفورة لهم فليعمل المؤمن لما يستأنف اما انها ليست الا لاهل الايمان .

[الحديث الثانى والثلاثون] و بهذا الاسناد عن ابى جعفر عليه السلام قال إن الله عزوجل يعطى الدنيا من يحب ويبيغض ولا يعطى الآخرة الا من احب ، وان المؤمن ليسأل ربه موضع سوط من الدنيا فلا يعطيه و يسأله الآخرة فيعطيه ماشاء و يعطى الكافر من الدنيا قبل أن يسأله ماشاء و يسأله موضع سوط فى الآخرة فلا يعطيه اياه .

رسول خدا هم پس از خود بعلی عليه السلام واگذار نمود و شما شیعیان باو سر فرو آورید و دیگر مردم سر باز زدند بخدا سوگند شما را دوست دارم تا آنجا که آنچه را ما گفته ایم باز گو کنید و چون ما خاموش شدیم شما هم خاموش شوید بین شما و خدای شما گواهییم بخدا سوگند برای هیچ کسی در دشمنی و دوری کردن از این امر خوبی قرار داده نشده .

[حدیث ۳۱] محمد بن مسلم گوید امام باقر عليه السلام می فرمود گناهان مؤمنین بخشیده می شود و مؤمن پس از آن مانند کسی است که تازه بکار بندگی و زندگی دست زده بدیهی است این بخشش الهی ویژه اهل ایمان است .

[حدیث ۳۲] امام باقر عليه السلام فرمود خداوند بزرگ دنیا را بدوست و دشمن خود داد ولی سرای بازپسین را تنها بدوستان خود می دهد ، مؤمن از خدای خود می خواهد که ناراحتی دنیایش را بردارد و از او برداشته نمی شود و آخرت زاهر اندازه درخواست کند باو داده خواهد شد و بدون خواهش کافران بآنان دنیا داده میشود ولی چون از خدا می خواهد که عذاب آخرت را از او بردارد جوابی نمی شنود .

[الحديث الثالث والثلاثون] وبهذا الاسناد عن الحسن بن علي بن فضال عن محمد بن الفضل عن ابي حمزة قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول انتم للجنة والجنة لكم اسماءؤ كم الصالحون والمصلحون ، وانتم اهل الرضاعن الله برضاه عنكم . والملائكة اخوانكم في الخير اذا اجتهدوا .

[الحديث الرابع والثلاثون] وبهذا الاسناد قال ابو عبد الله عليه السلام دياركم لكم جنة وقبوركم لكم جنة ، للجنة خلقتكم والى الجنة تصيرون .

[الحديث الخامس والثلاثون] وبهذا الاسناد قال سمعته يقول اذا قام المؤمن في الصلاة بعث الله الحورالعين حتى يحدقن به فاذا انصرف ولم يسأل الله ممن شيئا تفرقن وهن متعجبات .

[الحديث السادس والثلاثون] حدثني محمد بن الحسن الصفار عن الحارث بن محمد الاحول عن ابي عبد الله عليه السلام عن ابي جعفر عليه السلام قال سمعته يقول ان رسول الله صلى الله عليه وآله لما اسرى به قال لعلي عليه السلام يا علي اني رأيت في الجنة نهراً ابيض من اللبن وأحلى

[حديث ٣٢] ابي حمزه گوید شنیدم امام صادق عليه السلام می فرمود شما و بهشت برای یکدیگر آفریده شده اید شما به نیکو کاران نامیده میشوید و اهل رضای پرورد گارید خداوند از شما خشنود است و فرشتگان برادران شما هستند اگر در کارهای خوب کوشا باشید .

[حديث ٣٤] امام صادق عليه السلام فرمود شهرها و گورهای شما برایتان بهشت است برای بهشت آفریده شده اید و به آنجا هم خواهید رفت .

[حديث ٣٥] امام صادق عليه السلام فرمود هنگامیکه مؤمن بنماز برمیخیزد خداوند حورالعین را برمی انگیزد که پیرامون او درآیند و چون مؤمن نماز را تمام نموده و برمیگردد و خواهشی نمی کند آنها باشگفتی از دور او پراکنده می شوند .

[حديث ٣٦] امام باقر عليه السلام فرمود رسول خدا پس از معراجش بعلي عليه السلام فرمود یا علی در بهشت جوی سفیدی از شیر دیدم که از شهد شیرینتر و از تیر

من العسل وأشد استقامة من السهم ، فيه اباريق عدد نجوم السماء على شاطئه قباب
 الياقوت الاحمر والدرالابيض فضرب جبرئيل بجناحه الى جانبه فاذا هو مسك اذفر ،
 ثم قال والذي نفس محمد بيده ان في الجنة لشجراً يتصفق بالتسبيح بصوت لم يسمع
 الاولون والآخرون باحسن منه يثمر ثمراً كالرمان وتلقى الثمرة على الرجل
 فيشقها عن تسعين حلة والمؤمنون على كراسي من نور وهم الغر المحجلون أنت
 قائدهم يوم القيامة على الرجل نعلان شرا كهما من نور يضيء امامه حيث شاء من
 الجنة فبينما هو كذلك اذاشرفت عليه امرأة من فوقه تقول سبحان الله يا عبد الله مالك
 فينا دولة فيقول من أنت فتقول انا من اللواتي قال الله عز وجل (فلا تعلم نفس ما
 اخفى لها من قرة أعين جزاء بما كانوا يعملون^١) ثم قال والذي نفس محمد بيده انه

برنده تر بود بعدد ستارگان آسمانها كاسهائی در آن بود بر کنار آن گنبد هائی
 از یاقوت قرمز و در سفید گذارده بودند ، جبرئیل با بالش بکنار او زد و آن
 مشك اذفر بود ، سپس فرمود بآنكسيكه جان محمد صلوات الله عليه در دست او است در بهشت
 درختی است و برگهایش تسبیح می گویند که آفریدگان اولین و آخرین صدائی
 بخوبی و خوشی آن نشنیده اند میوه ای بمانند انار می دهد که چون آنرا فرو می اندازد
 و مؤمن میشکافدش به نود پرده تقسیم میشود (ظاهراً مقصود از حله همان پرده های
 ما بین دانه های انار است) و مؤمنین بر تخت هائی از نور نشسته اند و از دست و پيشانی آنان
 نور و روشنی تابانست و تو پیشوای آنانی بر پای ایشان کفش هائیست که بندهای آن
 از نور است و جلو خود را از بهشت تا آنجا که بخواهد به بیند روشن می کند در این
 حال زنی از بالا باو گوید پاکست خدا ای بنده خدا خیر تو برای ما چیست مؤمن
 گوید تو کیستی پاسخ دهد از کنیزانی هستم که خداوند درباره آنان فرموده
 (فلا تعلم نفس ما اخفى لها من قرة أعين جزاء بما كانوا يعملون^١) سپس فرمود

(١) هیچ آفریده ای نمی داند در غیب عالم از چیز هائی که دوست دارد چهار برایش آماده

شده و این پاداش کارهای خیری است که می نمود - سوره سجده آیه ١١٧

لیجیئہ کل یوم سبعون الف ملک یسمونه باسمه واسم ابیہ .

[الحديث السابع والثلاثون] حدثني محمد بن موسى بن المتوكل عن مالك بن الجهمي عن ابي عبد الله عليه السلام قال يا مالک ما ترضون ان تقيموا الصلاة و تؤدوا الزكاة و تکفوا ايديکم و تدخلوا الجنة ، ثم قال يا مالک انه ليس من قوم ائتموا بامام في دار الدنيا الا جاء يوم القيامة يلعنهم ويلعنونه الا انتم و من كان بمثل حالکم ، (ثم قال) يا مالک من مات منکم على هذا الامر شهيد بمنزلة الضارب بسيفه في سبيل الله ، (قال) و قال مالک بينما انا عنده ذات يوم جالس و انا احدث نفسي بشيء من فضلم فقال لي انتم و الله شيعتنا لا تظن انک مفرط في امرنا يا مالک انه لا يقدر على صفة الله احد فکما لا يقدر على صفة الله فکذلك لا يقدر على صفة الرسول صلى الله عليه و آله و سلم ، و کما لا يقدر على صفة الرسول فکذلك لا يقدر على صفتنا ، و كذلك لا يقدر على صفة المؤمن ،

بآن کسیکه روان محمد بدست او است سو گند هر روز هفتاد هزار فرشته بر او فرود می آیند که او را بنامش و نام پدرش می خوانند .

[حديث ٣٧] مالک جهنی گوید امام صادق عليه السلام فرمود ای مالک نمی خواهید که نماز بخوانید و زکوة بدهید و دست خود را از حرام باز گیرید و در عوض به بهشت بروید سپس فرمود یا مالک هر گروهی که از پیشوائی (باطل) در دنیا پیروی کنند روز رستاخیز امام و مأموم هر دو یکدگر را لعن می کنند مگر شما ها یا هر کس که بمانند شما باشد (از ما پیروی نماید) سپس فرمود ای مالک کسی از شما که بردستی ما بمیرد مانند کسیست که در راه خدا بشمشیر کشته شود و در شمار شهیدان نوشته شده است مالک گوید در حالیکه روزی نزد او بودیم و با خود حدیثی از فضایل آنها می گفتم بمن فرمود بخدا سو گند گمان مدار که پیروان ما در باره ما تند می روند یا مالک کسی را یارای آن نیست که خدا را بستاید (آنطور که حق او است) و همانطور که نیروی توصیف خدا را ندارد از وصف کردن رسول خدا هم ناتوان است و بهمین منوال حق توصیف ما را هم نمی تواند بجا آورد و هم چنین از تعریف مؤمن نیز در مانده

یا مالک ان المؤمن لیلقی اخاه فیصافحه فلا یزال الله ینظر الیهما والذنوب تنحط
 عن وجوههما حتی یتفرقا ، وانه لا یقدر علی صفة من هو هكذا (وقال) ان ابی عبد الله علیه السلام
 کان یقول لن تطعم النار من یصف هذا الامر .

[الحديث الثامن والثلاثون] حدثنی محمد بن علی ماجیلویه عن عمه محمد
 ابن ابی القاسم عن جعفر بن عمر الکلبی قال قال ابو عبد الله علیه السلام ما اکثر السواد قال
 قلت له یا بن رسول الله ما اکثر السواد فقال اما والله ما یحج الله عز وجل غیر کم ،
 ولا یصلی الصلایین غیر کم ، ولا یؤتی أجر مرتین غیر کم ، وانکم لدعاة الشمس والقمر
 والنجوم ، ولکم یغفر ، ومنکم یتقبل .

[الحديث التاسع والثلاثون] حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور رحمه الله قال
 حدثنی الحسن بن محمد بن عامر عن الصباح بن سیابة عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان
 الرجل لیحببکم وما یدری ما تقولون فیدخله الله الجنة ، وان الرجل لیبغضکم وما یدری

است یا مالک مؤمن با برادر مؤمن خود بر خورد می کند و مصافحه می نماید و در همان
 حال خدای بزرگ بآنها نگاه می کند و گناهانشان فرو میریزد تا هنگامیکه از
 یکدیگر جدا شوند و کسی توانائی ندارد چنین افرادی را آنطور که باید و شاید
 ستایش کند .

[حدیث ۲۸] جعفر بن عمر کلبی گوید امام صادق علیه السلام می فرمود چقدر
 سیاهی لشکر و افراد بیکاره زیاد شدند عرض کردم یا بن رسول الله سیاهی لشکر
 چیست ؟ فرمود کسی خدارا جز شما صبح نکرد و نمازهای قبل و بعد صبح را بجا
 نیاورد و اجر و مزد دوبرابر نگرفت شما داعیان و مبلغین آفتاب و ماه و ستارگانید
 (ظاهر منظور از آفتاب شمس نبوت و از ماه قمر ولایت و از ستارگان ائمه معصومین
 و یا علمایند) گناهان شما آمرزیده و اعمالتان قبول می شود .

[حدیث ۳۹] صباح بن سیابة گوید امام صادق علیه السلام فرمود گاه هست مردی
 شما را در حالیکه نمی داند چه میگوئید دوست دارد و خداوند او را به بهشت وارد
 می کند و مردی شما را در حالیکه نمی فهمد چه میگوئید (و از معتقدات واقعی شما

ما تقولون فيدخله الله النار ، وان الرجل ليملاً صحيفته من غير عمل ، قلت فكيف قال يمر بالقوم ينالون منا و اذا رآوه قال بعضهم لبعض ان هذا الرجل من شيعتهم ، ويمر بهم الرجل من شيعتنا فيرمونه ويقولون فيه فيكتب الله له بذلك حسنات حتى يملاً صحيفته من غير عمل .

[الحديث الاربعون] ابي رحمه الله قال حدثني سعد بن عبدالله عن منصور الصيقل قال كنت عند ابي عبدالله عليه السلام في فسطاطه بمنى فنظر الى الناس فقال يا كلون الحرام ويلبسون الحرام و ينكحون الحرام ولكن انتم تأكلون الحلال و تلبسون الحلال والله ما يحج غيركم ولا يتقبل الامنكم .

[الحديث الحادى والاربعون] وبهذا الاسناد عن الحسن بن على بن عاصم بن حميد عن عمر بن حنظلة قال قال ابو عبدالله عليه السلام يا عمر ان الله يعطى الدنيا من يحب و يبغض ولا يعطى هذا الامر الا صفوته من خلقه ، انتم والله على دينى و دين آبائى

باخبر نیست) دشمن میدارد و خداوند او را بآتش می برد و مردی هست که نامه عملش بدون اینکه کاری نماید پر میشود عرض کردم چگونه فرمود بگروهی از بدگویان ما برخورد می کند و چون او را به بینند بعضی از آنها به بعضی دیگر می گویند این مرد از پیروان آنها است شما ساکت شوید و چون شبعه ما می گذرد او را هدف تیر تهمت قرار داده و دربارہ او آنچه را که باید نگویند می گویند پس خداوند توانا حسناتی در صحیفه عملش می نویسد بدون اینکه عملی کرده باشد .

[حدیث ۴۰] منصور صیقل گوید نزد امام صادق عليه السلام در خیمه او بمنى بودیم بمردم نگاهی کرد و فرمود حرام می خورند و حرام می پوشند و بحرام زناشوئى می کنند ولیکن شما حلال می خورید و حلال می پوشید و بحلال ازدواج می کنید بخدا سوگند جز شما کسی حج نکرد و غیر از عمل شما عمل دیگری را نپذیرفتند

[حدیث ۴۱] عمر بن حنظله گوید امام صادق عليه السلام فرمود یا عمر ایزد نادانیا را بدوست و دشمنش می دهد ولی دوستی ما را فقط به برگزیدگان آفرینش می دهد

ابراهيم واسماعيل لأعنى على بن الحسين والاباقر ولو كان هؤلاء على دين هؤلاء .

[الحديث الثانى والاربعون] وبهذا الاسناد عن الحسن بن على بن عقبه عن موسى النميرى عن ابي عبدالله عليه السلام قال اتى رسول الله صلى الله عليه وآله رجل فقال يا رسول الله انى لاحبك فقال رسول الله صلى الله عليه وآله انت مع من احببت .

[الحديث الثالث والاربعون] حدثنا محمد بن على بن ماجيلويه رحمه الله قال حدثنا محمد بن يحيى عن حنظلة عن ميسر قال سمعت ابا الحسن الرضا عليه السلام يقول لا يرى منكم فى النار اثنان لا والله ولا واحد ، قال فقلت اين ذا من كتاب الله فامسك هنيئة قال فانى معه ذات يوم فى الطواف اذ قال يا ميسر اذن لى فى جوابك عن مسألتك كذا ، قال قلت فاين هو من القرآن فقال فى سورة الرحمن وهو قول الله عز وجل (فيومئذ لا يسأل عن ذنبه منكم انس ولا جان) فقلت له ليس فيها (منكم) قل

بخدا سو گند شما بردين من ودين پدرانم ابراهيم واسماعيل هستيد و على بن الحسين و محمد باقر را بميان نياوردم گرچه اينها هم بردين آنهايند (مقصود آنکه فکر نکنند پدران خود را ميخواهم تعريف نموده و برخ مردم بکشم) .

[حديث ٤٢] موسى نميرى گويد ابي عبدالله عليه السلام فرمود مردى نزد رسول خدا صلى الله عليه وآله آمد عرض کرد اى پيغمبر خدا ترا دوست دارم پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود تو با كسى كه دوستش دارى خواهى بود .

[حديث ٤٣] ميسر گويد از حضرت رضا عليه السلام شنيدم كه مى فرمود بخدا سو گند از شما دونفر را در آتش نمى بينم ويكتنفر را هم نخواهم ديد عرض كردم اين موضوع از كجاي كتاب خدا است بمن پاسخي نداد تا اينكه روزى با او در طواف بودم و فرمودند يا ميسر اكنون پاسخ خويش را بشنو عرض كردم در كجاي كتاب خدا است فرمود درسوره رحمن (فيومئذ لا يسأل عن ذنبه منكم انس ولا جان) عرض كردم در آيه لفظ منكم نيست فرمود اول كسى كه او را تغيير داد ابن اروى

(١) بس در آروز از گناه آدميان و جنيان پرسش نخواهد شد - سوره الرحمن آيه ٣٩

ان اول من قد غيرها ابن أروى وذلك انها حجة عليه وعلى اصحابه ولولم يكن فيها (منكم) لسقط عقاب الله عزوجل عن خلقه اذا لم يسأل عن ذنبه انس ولا جان فلمن يعاقب الله اذا يوم القيامة .

[الحديث الرابع والاربعون] حدثنا محمد بن الحسن بن الوليد رحمه الله قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن يزيد ، قال قلت لابي عبد الله عليه السلام ذات يوم جعلت فداك قول الله عزوجل (واذا رأيت ثم رأيت نعيما وملكا كبيرا) قال فقال لى : إذا أدخل الله اهل الجنة الجنة ارسل رسولا الى ولى من اوليائه فيجد الحجة على بابه فتقول له قف حتى يستأذن لك فما يصل اليه رسول الله الا باذن وهو قوله (واذا رأيت ثم رأيت نعيما وملكا كبيرا) .

[الحديث الخامس والاربعون] حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله قال حدثنا محمد بن يحيى العطار عن احمد بن العيص ، رفعه عن جعفر بن محمد عليه السلام

بود واين گناه براو وياران اوست واگر در آيه منكم نبود عذاب خدا ار آفريد گانش برداشته ميشد اگر از گناه جميع آدميان وجنيان بازخواست نشود پس خداوند در روز رستاخيز كرا عقاب كند .

[حديث ٤٤] عباس بن يزيد گوید روزی با امام صادق عليه السلام عرض کردم فدایت شوم فرمایش یزدان پاک در کتابش (واذا رأيت ثم رأيت نعيما وملكا كبيرا) را تفسیر کن فرمود چون خداوند اهل بهشت را در بهشت وارد کند پیغمبری از پیغمبران را نزد دوستی از دوستان خود می فرستد در بانانی را بر در گاه اومی یابند و بان رسول میگویند همین بیرون بایست تا برایت رخصت بگیریم و پیغمبر خدا جز با اجازه او وارد نخواهد شد و اینست فرمایش خدای بزرگ (و اذا رأيت ثم رأيت نعيما وملكا كبيرا)

[حديث ٤٥] احمد بن العيص گوید از حضرت صادق عليه السلام بمن رسید که

(١) وچون بنگری آنجا کشوری بر نعمت و بزرگمی بینی - سوره انسان آیه ٢٠

قال قال : اذا كان يوم القيامة نشفع في المذنبين من شيعتنا فاما المحسنون فقد نجاهم الله .

می فرمود : هنگامیکه روز رستاخیز فرا رسد گناهکاران شیعیان را شفاعت می کنیم ولی نیکوکاران را خداوند نجات می دهد .

ترجمه کتاب (فضائل الشیعه) تمام شد

صفات الشيعة

تأليف

دانشمند بزرگ ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی

مشهور به

صدوق

المتوفی سنه ۳۸۱ هجری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين وصلواته على محمد وآله الطاهرين

قال ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه الفقيه مؤلف هذا الكتاب رحمة الله عليه .

[الحديث الاول] قال حدثني محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله ، قال حدثنا محمد بن يحيى العطار الكوفي عن ابيه عن موسى بن عمران النخعي عن عمه الحسين بن زيد النوفلي عن علي بن سالم عن ابيه عن ابي بصير قال قال الصادق عليه السلام شيعتنا أهل الورع والاجتهاد و أهل الوفاء والأمانة و أهل الزهد والعبادة أصحاب احدى وخمسين ركعة في اليوم والليلة القائمون بالليل الصائمون بالنهار يزكون اموالهم ويحجون البيت ويجتنبون كل محرم .

بنام خداوند بخشناينده مهربان

سپاس مر خدای جهانیا نراست و درود بی پایان بر محمد و فرزندان پاک و پاک نژادش باد گرد آورنده این کتاب ابو جعفر محمد پسر علی پسر حسین پسر موسی پسر بابویه که رحمت خدا براو باد چنین گوید :

۱- ابي بصير گوید امام صادق عليه السلام فرمود پيروان ما پرهيزگار و در پرستش پروردگار کوشا و با وفا و امانت دار و کناره گیر از دنیايند پنجاه ويکر کعت نماز در روز و شب بجای می آورند شبها را بيدار و روزها را روزه دارند زکوة دارائی خود را می دهند و حج خابه خدا می کنند و از هر ناشايستی دوری مينمايند .

[الحديث الثاني] حدثنا ابي رضى الله عنه ، قال حدثنا على بن ابراهيم عن ابيه عن على بن معبد عن الحسين بن خالد عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال: شيعتنا المسلمون لامرنا الآخذون بقولنا المخالفون لأعدائنا فمن لم يكن كذلك فليس منا .

[الحديث الثالث] حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور رحمه الله ، قال حدثنا الحسين بن محمد بن عامر عن عمه عبدالله بن عامر عن محمد بن ابي عمير عن ابان بن عثمان عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام انه قال لادين لمن لاتقىة له ولا إيمان لمن لاورع له .

[الحديث الرابع] حدثنا محمد بن على ماجيلويه رحمه الله عليه ، قال حدثنى عمى محمد بن ابي القاسم عن محمد بن على الكوفى عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر قال قال الصادق عليه السلام : كذب من زعم انه من شيعتنا وهو متمسك بعروة غيرنا .

[الحديث الخامس] ابي رحمه الله ، قال حدثنى عبدالله بن جعفر عن احمد بن محمد عن ابن ابي نجران ، قال سمعت ابا الحسن عليه السلام يقول : من عادى شيعتنا فقد عادانا ومن والاهم فقد والانا لأنهم منا خلقوا من طينتنا من أحبهم فهو منا ومن

۲- حسين پسر خالد گوید امام رضا عليه السلام می فرمود پیروان ما بفرمان ما گردن نهاده اند دستورات ما را گرفته و بکار می بندند و با دشمنانمان مخالفند و کسی که بر این روش نباشد از ما نیست .

۳- ابان پسر عثمان گوید امام صادق عليه السلام می فرمود کسی که تقیه نمی کند بر آئین جعفری نیست و هر که پرهیز گاری ندارد بخدا باور ندارد .

۴- مفضل پسر عمر گوید امام صادق عليه السلام می فرمود ، دروغ می گوید آنکه گمان دارد از پیروان ما است و بجز ما متمسک می جوید .

۵- پور ابي نجران گوید شنيدم که ابو الحسن عليه السلام می فرمود آنکه با پیروان ما ستیزه کند با ماستیزه کرده و هر که با آنان مهرورزد با ما مهر ورزیده چون آنان از خمیره ما آفریده شده اند کسی که آنها را دوست داشته باشد از ما است

ابغضهم فليس منا ، شیعتنا ينظرون بنور الله ويتقلبون في رحمة الله ويفوزون بكرامة الله ، ما من أحد من شیعتنا يمرض إلا مرضنا لمرضه ، ولا اغتم إلا اغتمنا لغمه ، ولا يفرح إلا فرحنا لفرحه ، ولا يغيب عنا أحد من شیعتنا أين كان في شرق الأرض أو غربها ، ومن ترك من شیعتنا ديناً فهو علينا ، ومن ترك منهم ما لا فهو لورثته ، شیعتنا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة ويحجون البيت الحرام ، و يصومون شهر رمضان ، ويوالون أهل البيت ، ويتبرؤن من أعدائهم ، (من أعدائنا - خ ل) اولئك أهل الايمان والتقوى ، وأهل الورع والتقوى ، ومن ردّ عليهم فقد ردّ على الله ، و من طعن عليهم فقد طعن على الله ، لأنهم عباد الله حقاً ، وأولياؤه صدقا ، والله ان أحدهم ليشفع في مثل ربیعة ومضر فيشفعه الله تعالى فيهم لكرامته على الله عز وجل .

و کسی که دشمن ایشان باشد از ما نیست پیروان ما بروشنائی ما می نگرند و در رحمت ما می گروند و با بخشش ما رستگارند اگر یکی از پیروانمان رنجور شود ماهم بناخوشی او رنجور می شویم و چون اندوهناک گردد ماهم اندوهناک می گردیم و بسرور او ما هم مسرور می شویم در خاور و باختر جهان هیچیک از آنان ازدیدگان ما پنهان نیستند ، اگر یکی از آنان وامی از خود بجای گذارد دادن آن وام بر ما است و چون دارائی از او بماند از تبار او است ، پیروان ما نماز گذارانند و حج خانه خدا کنند و زکوة دارائی خویش را بدر کنند ، روزه های ماه رمضان را می گیرند و خاندان پیغمبر خویش را مهر ورزند و از دشمنانشان بیزاری جویند اینان پرهیزگار و بآئین خود باور دارند هر که آنها را براند خدا را رانده (از خدا دور شده) و کسی که برایشان ایراد گیرد بر خدا ایراد گرفته چون این گروه بندگان و دوستداران درست پرورد گارند بخدا سو گند یکی از آنان یارای آن دارد که باندازه نفرات دو ایل ربیعه و مضر (که بزیادی نفرات در عرب مشهورند) در نزد خدا میانجیگری کند و خداوند هم این میانجیگری را می پذیرد برای ارزشی که در پیشگاه پرورد گار جهانیان دارند .

[الحديث السادس] حدثنا ابي رحمه الله ، قال حدثنا سعد بن عبدالله عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن ابي عمير عن محمد بن عمران عن ابي عبدالله عليه السلام قال من قال لا اله الا الله مخلصا دخل الجنة ، واخلاصه بها ان يحجبه (أن يحجزه - خل) لا اله الا الله عما حرم الله تعالى .

[الحديث السابع] حدثنا ابي رحمه الله ، قال حدثنا سعد بن عبدالله عن احمد بن محمد والحسن بن علي الكوفي و ابراهيم بن هاشم ، كلهم عن الحسين بن يوسف عن سليمان بن عمرو عن مهاجر بن الحسين عن زيد بن ارقم عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال من قال لا اله الا الله مخلصا دخل الجنة واخلاصه بها أن يحجزه لا اله الا الله عما حرم الله .

[الحديث الثامن] حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله ، قال حدثنا محمد بن جعفر الحميري ، عن احمد بن محمد بن علي عن الحسن بن محبوب عن علي بن رئاب عن ابي عبيدة الحذاء قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول لما فتح رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مكة قام على الصفا فقال يا بنى هاشم يا بنى عبدالمطلب انى رسول الله اليكم وانى شفيق عليكم لاتقولوا ان محمداً منا فوالله ما اوليائى منكم ولا من غيركم

٦- محمد پسر عمران گوید امام صادق عليه السلام می فرمود کسی که بدرستی و از بن دندان لا اله الا الله گوید به بهشت داخل می گردد و هنگامی لا اله الا الله را درست و از ته دل گفته که با گفتن او دیگر گرد حرام نگرود .

٧- زيد پسر ارقم گوید پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود هر که براستی لا اله الا الله بگوید بهشت برای او است و میزان درستی گفتن لا اله الا الله اش با آنست که از ناشایست ها دوری کند .

٨- ابي عبيده حذاء گوید شنیدم ابو عبدالله عليه السلام می فرمود هنگامیکه پیغمبر خدا مکه را گشود بر کوه صفا ایستاد و سپس چنین گفت ای پسران هاشم و عبدالمطلب من فرستاده پروردگار شما بسوی شمايم و دلسوز شمايم نگوئيد محمد از ما است نه شما و نه ديگران دوست من نيست مگر اينکه از پرهيز گاران

إلا المتقون ، ألا فلا أعر فكم تأتونى يوم القيامة تحملون الدنيا على رقابكم ويأتى الناس يحملون الآخرة ، ألا وانى قدأعذرت فيما بينى وبينكم وفيما بين الله عز وجل وبينكم ، وان لى عملى ولكم عملكم .

[الحديث التاسع] حدثنا احمد بن محمد بن يحيى العطار رحمه الله ، قال حدثنا سعد بن عبدالله ، عن ابراهيم بن هاشم عن ابن ابى نجران عن عاصم بن حميد عن محمد بن قيس عن ابى جعفر محمد بن على الباقر عن ابىه عن جده عليه السلام قال قال امير المؤمنين عليه السلام مجالسة الاشرار تورث سوء الظن بالأخيار ، ومجالسة الأخيار تلحق الاشرار بالأخيار ، ومجالسة الفجار للأبرار تلحق الفجار بالأبرار ، فمن اشتبه عليكم امره ولم تعرفوا دينه فانظروا الى خلطائه فان كانوا أهل دين الله فهو على دين الله ، وان كانوا على غير دين الله فلاحظ له فى دين الله ، إن رسول الله صلى الله عليه وآله كان يقول من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يواخين كافراً ، ولا يخالطن فاجراً ،

باشيد چگونه در روز جزا بشما آشنا باشم هنگامیکه دنیارا بر گردنهای خود سوار کرده و مردم دیگری می آیند و آخرت را با خود می آورند ، آگاه باشید که من پیامبری خود را بسزا بجا آوردم و اندر زهای شایسته بشما دادم و راهنمائی خود را نمودم کارهای گذشته من از آن من و رفتار گذشته شما برای شما است (واکنش کارهای این سرا در آن دنیا خواهد بود و هر کس در گرو رفتار خود می باشد) .

۹- محمد پسر قیس گوید امام باقر عليه السلام بنقل از پدرانش فرمود که امیر المؤمنین عليه السلام می فرمود میوه همنشینی کردن با بدان گمان بد بردن بخوبان است و همنشینی بانیکان بدان را نیک می سازد چنانکه همنشینی با بد کاران خوبان را بد می کند و هر زمانیکه نتوانستید دین کسی را بشناسید بهمنشینانش نگاه کنید اگر از مردان خدا هستند او هم بر آئین خدا است و چنانچه دوستانش بر راه خدا نیستند او هم بهره ای از آئین یزدان پرستی ندارد پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله می فرمود هر که بخدا و روز رستخیر باور دارد با هیچ کافرى دوستى نمى کند و با بد کاران نشست

ومن آخى كافراً أو خالط فاجراً كان كافراً فاجراً .

[الحديث العاشر] حدثنا محمد بن الحسن بن الوليد عن محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن عيسى بن عبيد عن ابن فضال قال سمعت الرضا عليه السلام يقول : من واصل لنا قاطعاً أو قطع لنا واصلاً أو مدح لنا عايباً أو أكرم لنا مخالفاً فليس منا ولسنا منه .

[الحديث الحادي عشر] حدثنا محمد بن موسى المتوكل ، قال حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي ، عن احمد بن محمد بن خالد عن ابن فضال عن الرضا عليه السلام انه قال : من والى أعداء الله فقد عادى أولياء الله ، ومن عادى أولياء الله فقد عادى الله تبارك وتعالى ، وحق على الله عز وجل أن يدخله في نار جهنم .

[الحديث الثاني عشر] حدثني محمد بن موسى المتوكل رحمه الله ، عن احمد بن عبدالله عن ابي عبدالله عليه السلام يقول : والله ماشية على صلوات الله عليه الامن عف بطنه وفرجه وعمل لخالقه ورجا ثوابه وخاف عقابه .

وبرخواست نمی نماید و اگر با آنان همنشیني کرد خود نیز کافر و بدکاره است .

۱۰- پسر فضال گوید شنیدم حضرت رضا عليه السلام می فرمود هر که بدور شده از ما نزدیک شود و یا از وابستگان ما دوری کند یا کسی را که بما عیب می بندد ستایش نماید یا بدشمن ما بخشش کند از ما نیست و ما هم از او نیستیم .

۱۱- پسر فضال گوید امام رضا عليه السلام می فرمود : هر که دشمنان خدا را دوست بدارد دوستان خدا را دشمن داشته و کسی که دوستان خدا را دشمن بدارد خدا را دشمن داشته و برپروردگار جهانیان است که ویرا بدوزخ ببرد .

۱۲- احمد پسر عبدالله گوید امام صادق عليه السلام می فرمود: پیروان علی عليه السلام شکم و فرج خود را از حرام نگه می دارند و عقیقت کار را تنها برای خرسندی آفریننده خود می کنند و بمزد او چشم دارند و از کیفر و شکنجه او هراسنا کنند .

[الحديث الثالث عشر] ابي رحمه الله ، قال حدثني محمد بن احمد عن علي بن الصلت عن محمد بن عجلان قال كنت مع ابي عبد الله عليه السلام فدخل رجل فسلم فسأله كيف من خلفت من اخوانك فاحسن الثناء وزكى واطرى فقال له كيف عيادة أغنيائهم لفقرائهم قال قليلة قال كيف مواصلة أغنيائهم لفقرائهم في ذات ايديهم فقال انك تذكر اخلاقا ماهي فيمن عندنا ، قال فكيف يزعم هؤلاء انهم لنا شيعة .

[الحديث الرابع عشر] حدثنا محمد بن موسى المتوكل عن الحسن بن علي الخزاز قال سمعت الرضا عليه السلام يقول : ان ممن يتخذ مودتنا أهل البيت لمن هو أشد فتنه على شيعتنا من الدجال فقلت له يا بن رسول الله بماذا قال بموالاته أعدائنا ومعاداة أوليائنا انه اذا كان كذلك اختلط الحق بالباطل و اشتبه الامر فلم يعرف مؤمن من منافق .

۱۳- محمد پسر عجلان گوید نزد امام صادق عليه السلام بودیم که مردی داخل شد و سلام کرد از او پرسش فرمودند برادران دینی تو چگونه‌اند از آنان ستایش فراوانی نمود باو فرمود احوال‌پرسی توانگران آنها بامستمندانشان چگونه‌است عرض کرد کم است فرمود رسیدگی مالدارانشان بدرویشان بر چه پایه است گفت کردار و رفتارهایی را یاد آور میشوید که پیش ما نیست فرمود پس چگونه اینان گمان میکنند که از پیروان مایند .

۱۴- حسن پسر خراز گوید از امام رضا عليه السلام شنیدم که می فرمود : کسی هست که دوستی ماخاندان پیغمبر را دستاویز قرار داده و خرابکاری او بر پیروان ما از زیان دجال بیشتر است عرض کردم ای پسر پیغمبر چرا ؟ فرمود برای مهر ورزیدن او بادشمنان ما و ستیزه او بادوستان ما و چون چنین نمود حق باطل آمیخته می شود و امر مشتبه می گردد و مؤمن از دورو شناخته نمی شود .

[الحديث الخامس عشر] حدثنا ابي رحمه الله عن العلاء بن الفضيل عن الصادق عليه السلام قال من أحب كافراً فقد ابغض الله ومن ابغض كافراً فقد أحب الله ، ثم قال عليه السلام صديق عدو الله عدو الله .

[الحديث السادس عشر] حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور رحمه الله ، قال حدثني غير واحد من أصحابنا عن جعفر بن محمد عليه السلام قال من جالس أهل الريب فهو مريب .

[الحديث السابع عشر] حدثنا محمد بن علي ماجيلويه ، قال حدثني عمي عن المعلی بن خنيس ، قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول : ليس الناصب من نصب لنا أهل البيت لأنك لا تجد احداً يقول انا ابغض محمداً وآل محمد ولكن الناصب من نصب لكم وهو يعلم انكم تتوالون وتبترؤون من أعدائنا وقال عليه السلام : من أشبع عدواً لنا فقد قتل ولياً لنا .

[الحديث الثامن عشر] ابي رحمه الله قال : حدثنا سعد بن عبدالله وعبدالله بن جعفر الحميري جميعاً عن أحمد بن محمد بن الحسن عن ابي عبدالله عليه السلام قال :

۱۵- علاء پسر فضیل گوید امام صادق عليه السلام فرمود کسی که کافری را دوست داشته باشد خدا را دشمن داشته و کسی که کافری را دشمن بدارد خدا را دوست داشته سپس فرمود دوست دشمن خدا دشمن خدا است .

۱۶- امام باقر عليه السلام فرمود کسی که با اهل شک به نشیند خود شاکست .

۱۷- معلی پسر خنيس گوید شنيدم امام صادق عليه السلام می فرمود : کسی که بما ناصبی باشد اورا ناصبی نگویند برای آنکه فردی را نمی یابی که بگوید من محمد و دردمانش را دشمن دارم ولی ناصبی کسی است که نسبت بشما ناصبی است در حالیکه می داند شما ما را دوست دارید و از دشمنانمان بیزاری می جوئید سپس فرمود کسی که دشمنی از ما را سیر کند دوستی از دوستان ما را کشته است .

۱۸- احمد پسر محمد گوید امام صادق عليه السلام فرمود : پیروان علی عليه السلام

ان شيعه على صلوات الله عليه كانوا خمص البطون ذبل الشفاء وأهل رافة وعلم وحلم يعرفون بالرهانية فاعينوا على ما أنتم عليه بالورع والاجتهاد .

[الحديث التاسع عشر] حدثني محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد رحمه الله

قال : حدثني محمد بن الحسن الصفار عن احمد بن محمد البرقي عن محمد بن الحسن بن شمون عن عبدالله بن عمرو بن ابي المقدم عن ابيه عن ابي جعفر عليه السلام انه قال : يا ابا المقدم انما شيعه على صلوات الله عليه الشاحبون الناحلون الذابلون ، ذابله شفاهم من القيام خميصه بطونهم مصفرة ألوانهم متغيرة وجوههم اذا جنهم الليل اتخذوا الأرض فراشا واستقبلوها بجباههم ، باكية عيونهم ، كثيرة دموعهم ، صلاحهم كثيرة ، ودعاؤهم كثير ، تلاوتهم كتاب الله ، يفرحون الناس وهم يحزنون .

[الحديث العشرون] ابي رحمه الله ، قال : حدثني محمد بن احمد بن علي

ابن الصلت عن احمد بن محمد بن محمد عن السندي بن محمد قال : قوم تبع امير المؤمنين عليه السلام

كسانی هستند که از زیادی روزه داری و گرسنگی کشیدن ، باریک میان و خشکیده لب هستند ، مهربان و دانشمند و دارای گذشتند ، بترك زیادی دنیا شناخته می شوند ، پس در کارهای خود پرهیز کاری و کوشش در مجاهده بانفس را پیش گیرید .

۱۹- پسر ابي المقدم بگفته از پدرش گوید امام باقر عليه السلام فرمود ای پسر

ابي المقدم پیروان علی عليه السلام از زیادی بندگی و بیداری شبها و قیام در آن و روزه داری روزها لاغر ورنج دیده و لب چرو کیده هستند لب خشکند از زیادی یاد خدا کردن و لاغر می مانند از بسیاری روزه گرفتن رنگهایشان زرد و چهره آنان درم کشیده و در گون شده چون شب فرا رسد زمین را فرش خود سازند و پیشانی خویش را در پیشگاه خدا بخاک می ساینند دیدگان آنان گریان اشگهایشان ریزان و نماز و دعای ایشان فراوانست کتاب خدا را میخوانند و در حالیکه مردم درسورند آنها اندوهگین اند .

۲۰- سندي پسر محمد گوید گروهی بدنبال امير المؤمنين عليه السلام می رفتند

فالتفت اليهم قال ما أنتم عليه قالوا شيعتك يا أمير المؤمنين قال مالي لأرى عليكم
سيماء الشيعة ، قالوا وما سيماء الشيعة قال صفر الوجوه من الشهر ، خمص البطون
من الصيام ، ذبل الشغاه من الدعاء ، عليهم غبرة الخاشعين .

[الحديث الحادى والعشرون] حدثنى محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله
قال: حدثنى علي بن الحسين السعدآبادى عن المفضل ، قال قال ابو عبدالله عليه السلام
انما شيعة جعفر من عف بطنه وفرجه واشتد جهاده وعمل لخالقه ورجاؤا به وخاف
عقابه فاذا رأيت اولئك فأولئك شيعة جعفر .

[الحديث الثانى والعشرون] ابى رحمه الله قال : حدثنى على بن الحسين
السعدآبادى ، عن جابر الجعفى قال قال ابو جعفر عليه السلام : يا جابر يكفى من اتخذ
التشيع ان يقول بحبنا اهل البيت ، فوالله ما شيعتنا إلا من اتقى الله واطاعه، وما كانوا

آنهارا ديد و فرمود شما کيستيد گفتند يا امير المؤمنين پيروان شمايم فرمود
چرا نشانى پيروان خودرا بر شما نمى بينم عرض کردند نشانى پيروان شما چيست ؟
فرمود : از شب زنده دارى زرد چهره و از زيادى روزه دارى لاغر ميان اندواز بسيارى
ذکر خدا گفتن لبهايشان خشک و چروکيده و بر آنان گرد بيم و ترس خدا
نشسته است .

۲۱- مفضل گوید امام صادق عليه السلام می فرمود : پيروان جعفر عليه السلام کسانی
هستند که شکم و فرج خودرا از حرام نگه میدارند و کوشش آنها در راه بندگى
خدايشان زياد است و اميد بمرزد پروردگار و ترس از شکنجه او را دارند اگر چنين
مردمى را ديديد اينان پيروان جعفر بن محمد اند .

۲۲- جابر جعفى گوید امام باقر عليه السلام می فرمود : يا جابر آيا كسى تنها
باينكه بگويد خاندان پيغمبر را دوست دارم دلخوش بوده و خودرا از پيروان ما
مى پندارد بخدا سوگند پيروان ما كسانيد كه از خدا بترسند و فرمانبرى او را پيشه

يعرفون إلا بالتواضع والتخضع وأداء الأمانة و كثرة ذكر الله والصوم والصلاة والبر بالوالدين والتعهد للجيران من الفقراء و أهل المسكنة والغارمين والأيتام وصدق الحديث وتلاوة القرآن و كف اللسن عن الناس إلا من خير و كانوا أمناء عشائرم في الاشياء ، قال جابر : يا بن رسول الله ما نعرف أحداً بهذه الصفة فقال لي يا جابر لاتذهبن بك المذاهب حسب الرجل أن يقول احب عليا صلوات الله عليه واتولاه فلو قال اني احب رسول الله ﷺ و رسول الله خير من علي ثم لا يتبع سيرته ولا يعمل بسنته ما نفعه حبه إياه شيئاً فاتقوا الله و اعملوا لما عند الله ، ليس بين الله و بين أحد قرابة ، احب العباد الى الله و اكرمهم عليه اتقاهم له و اعملهم بطاعته ، يا جابر ما يتقرب العبد الى الله تبارك و تعالی إلا بالطاعة ، ما معنا براءة من النار ، ولا

خود قرار دهند و آنها به فروتنی و ترس از خداوند و امانت‌داری و زیادی یاد خدا کردن و روزه و نماز بجای آوردن و نیکی به پدر و مادر کردن و رسیدگی به مسایگان درویش و وام داران و یتیمان نمودن و راستگویی و کتاب خدا خواندن و زبان از عیوب مردم باز داشتن شناخته می‌شوند و اینان امینان ملت خود هستند جابر عرض کرد ای پسر پیغمبر ما کسی را باین رفتار و کردار نمی‌شناسیم فرمود یا جابر از راه بدر مرو و کج فهمی مکن آیا برای مرد همین بس است که بگوید علی عليه السلام را دوست دارم و نزدیکی به او رami جویم اگر او بگوید پیغمبر خدا را که از علی عليه السلام و الامقام تراست دوست دارم و روش زندگانی او را سرمشق خود قرار ندهد و کارهای او را پیروی ننماید این دوستی هیچ بهره برای او نخواهد داشت از خدا بهره‌زید و آنچه را که خدا فرمان داده بکار بندید بین خداوند و آفریدگانش خویشی نیست دوستدارترین و پر ارج‌ترین مردم بنزد پروردگار پرهیز کارترین آنها است همان کسی که از کارهای پیشوایان دین پیروی می‌نماید ، یا جابر بنده بخداوند جز بفرمانبری از او نزدیک نخواهد شد ، تنها بگفتن اینکه با ما ئید از آتش رهائی نخواهید یافت و بر خداوند حجتی ندارید هر که فرمانبر خدا باشد او دوست ما

علی الله لأحد منكم حجة ، من كان لله مطيعا فهو لنا ولي ، ومن كان لله عاصيا فهو لنا عدو ، ولاتنال ولايتنا إلا بالعمل والورع .

[الحديث الثالث والعشرون] حدثني محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد رحمه الله ، قال : حدثني محمد بن الحسن الصفار عن ظريف بن ناصح رفعه الى محمد بن علي عليه السلام قال انما شيعة علي عليه السلام المتبازلون في ولايتنا ، المتحابون في مودتنا ، المتزاورون لاحياء أمرنا ، ان غضبوا لم يظلموا ، وان رضوا لم يسرفوا ، بركة لمن جاوروا ، وسلم لمن خالطوا .

[الحديث الرابع والعشرون] ابي رحمه الله قال : حدثني سعد بن عبدالله قال حدثني محمد بن عيسى ، عن عمرو بن ابي المقدم عن ابيه ، قال قال لي ابو جعفر عليه السلام انه قال شيعة علي عليه السلام الشاحبون الناحلون الذابلون ، ذبلة شفاهم ، خميصة بطونهم ، متغيرة الوانهم .

[الحديث الخامس والعشرون] وبهذا الاسناد قال ابو جعفر عليه السلام لجابر

وبا ما است و کسی که فرمان خدارا نبرد دشمن ما است و دوستی ما جز با کار درست و پرهیزکاری بدست نمی آید .

۲۳- امام باقر عليه السلام فرمود پیروان علی عليه السلام کسانی هستند که در دوستی ما سر از پا نمی شناسند و برای ما با هم مهر می ورزند برای زنده کردن امر ما یکدیگر را دیدار میکنند اگر خشمگین شوند زیاده روی نمیکنند و چون خرسند گردند تند نمیروند برای همسایگان خود برکتند و با هم نشینان و هم آمیزش کنندگان خود مهربان و رفتار دوستانه دارند .

۲۴- عمرو پسر ابي المقدم بگفته از پدرش گفت که امام باقر عليه السلام می فرمود پیروان علی عليه السلام لاغر و رنج دیده و لب خشکیده اند شکم آنها لاغر و لبهایشان چروکیده و رنگهایشان گشته است .

۲۵- عمرو پسر ابي المقدم بگفته از پدرش گوید که امام باقر عليه السلام فرمود

یا جابر انما شیعة علی علیه السلام من لا یعدو صوته سمعه ، ولا شحناؤه بدنه ، لا یمدح لنا قالیا ، ولا یواصل لنا مبغضا ، ولا یجالس لنا غائبا شیعة علی علیه السلام من لا یهر هریر الکلب ، ولا یطمع طمع الغراب ، ولا یسأل الناس وان مات جوعا ، اولئك الخفیفة عیشتهم ، المنتقلة دیارهم ان شهدوا لم یعرفوا ، وان غابوا لم یفتقدوا . وان مرضوا لم یُعادوا ، وان ماتوا لم یشهدوا ، فی قبورهم یتزاورون ، قلت و این أطلب هؤلاء ، قال فی أطراف الأرض بین الأوساق ، و هو قول الله تعالی عزوجل (أذلة علی المؤمنین أعزة علی الكافرین) .

[الحديث السادس والعشرون] حدثنی محمد بن الحسن بن الولید رضی الله عنه ، عن المفضل بن قیس عن ابی عبد الله علیه السلام ، قال : کم شیعتنا بالكوفة ، قال قلت خمسون الفاً قال : فما زال یقول حتی قال : أترجو أن یكونوا عشرين ثم قال علیه السلام

یا جابر پیرو علی علیه السلام کسی است که صدایش از گوشش نمی گذرد (فریاد نمی زند) و دشمنی او تا بتواند از دستش بدیگری نخواهد رسید (تا بتواند دشمنی بادیگری را در خود خفه میکند) کسانی را که در باره ما کوتاه آمده اند ستایش نمیکنند و با کسانی که با ما دشمنی رفت و آمدی ندارند و با هر که بما عیب بندد نمی نشینند پیرو علی علیه السلام مانند سگ زوزه نمیکشد و مانند کلاغ آزمند نیست از مردم درخواست و پرسش نمیکنند اگر چه از گرسنگی بمیرد ، زندگانی آنان درویشانه و خانه بدوشند اگر در جائی باشند مردم آنها را نمی شناسند و اگر پنهان باشند کسی آنها را نمی جوید و چون بیمار شوند احوال آنها را نمی پرسند و اگر بمیرند کمتر کسی باخبر می شود در گورها یکدیگر را دیدار کنند (روانشان) عرض کردم اینها را از کجا پیدا کنیم فرمود در اطراف زمین و بین بازارها آواره اند و این فرمایش خداوند بزرگ است آنجا که می گوید (أذلة علی المؤمنین أعزة علی الكافرین)

۴۶ - مفضل پسر قیس گوید امام صادق علیه السلام فرمود پیروان ما در کوفه چند نفرند عرض شد پنجاه هزار و مرتب می پرسید تا اینکه فرمود آیا امید داری

(۱) برابر مؤمنان فروتن و بر کافران گردن فرازند - سوره مائده آیه ۵۴

والله لوددت أن يكون بالكوفة خمسة وعشرون رجلاً يعرفون أمرنا الذي نحن عليه ولا يقولون علينا إلا بالحق .

[الحديث السابع والعشرون] حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رحمه الله ، عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال له ابو جعفر الدوانيقي بالحيرة ايام ابي العباس : يا ابا عبد الله ما بال الرجل من شيعتكم يستخرج ما في جوفه في مجلس واحد حتى يعرف مذهبه ، فقال عليه السلام : ذلك بحلاوة الايمان في صدورهم من حلاوته يبدونه تبدياً .

[الحديث الثامن والعشرون] ابي رحمه الله ، قال حدثني احمد بن ادريس ، قال حدثني محمد بن احمد عن ابن ابي عمير ، يرفعه الى أحدهم عليه السلام انه قال بعضهم اكثر صلاة من بعض ، وبعضكم اكثر حجاً من بعض وبعضكم اكثر صدقة من بعض ، وبعضكم اكثر صياما من بعض وأفضلكم أفضل معرفة .

[الحديث التاسع والعشرون] حدثني محمد بن موسى المتوكل رحمه الله قال حدثني محمد بن يحيى العطار ، قال حدثني المفضل بن زياد العبدى عن ابي عبد الله عليه السلام

که بیست نفر باشند سپس فرمود بخدا سوگند دوست دارم در کوفه بیست و پنج مرد باشند که امامت ما را بشناسند و بر ما جز گفتار درست نگویند .

۲۷- محمد پسر علی ماجیلویه گوید امام صادق علیه السلام فرمود روزی ابو جعفر منصور دوانیقی (خلیفه دوم عباسی) در حیره زمان ابي العباس سفاح برادرش بمن گفت يا ابا عبد الله چگونه است که پيرو شما در هر مجلسی که باشد پنهان خود را آشکار میکند و مذهبش شناخته می شود فرمود اين برای شیرینی ایمانیست که در سینه های آنانست و آن شیرینی پنهان آنها هویدا میشود .

۲۸- پسر ابي عمير گوید امام باقر (یا صادق علیه السلام) فرمود از شما کسی است که نمازش از دیگری بیشتر است و گروهی از شما حج کردندش بیش از دیگران است و مردی صدقه دان و روزه دارش بیش از سایر مردم است ولی هر که از شما داناتراست و الامقام تر است .

۲۹- مفضل پسر زياد عبدی گوید امام صادق علیه السلام می فرمود ما از خانواده

قال انا اهل بيت صادقون همكم معالم دينكم و هم عدوكم بكم ، و اشرب قلوبهم لكم بغضا ، يحرفون ما يسمعون منكم كله ، و يجعلون لكم اندادا ، ثم يرمونكم به بهتاناً ، فحسبهم بذلك عند الله معصية .

[الحديث الثلاثون] حدثني احمد بن محمد بن يحيى العطار ، عن محمد بن يحيى بن سدير قال قال ابو عبدالله عليه السلام اذا كان يوم القيامة دعى الخلاق بامهاتهم ما خلانا و شيعتنا فانا لاسفاح بيننا .

[الحديث الحادى والثلاثون] حدثني الحسن بن احمد عن ابيه ، عن محمد بن احمد ، عن عبدالله بن خالد الكنانى ، قال استقبلنى ابو الحسن موسى بن جعفر عليه السلام و قد علقت سمكة بيدى ، قال اقدفها انى لا كره للرجل (السرىخ) ان يحمل الشىء الدنى بنفسه ، ثم قال عليه السلام انكم قوم اعداؤكم كثير يا معشر الشيعة ، انكم قوم عاداكم الخلق فتزينوا لهم ما قدرتهم عليه .

صدق و صفائيم كوشش شما براى ياد گرفتن معالم دینتان است و هم دشمنان بنا بودی شما است و دلهای آنها از کینه شما آغشته است آنچه را که از شما می شنوند پس و پیش و کم و زیاد میکنند و برای شما شریکانی قرار می دهند و متهمتان می نمایند و همین گناه برای آنها کافیست .

۳۰- محمد پسر یحیی پسر سدر گوید امام صادق عليه السلام می فرمود چون روز ستاخرین فرا رسد آدمیان را بنام مادرانشان میخوانند مگر ما و پیروان ما را چون در نژاد و ریشه ما خللی نیست (مقصود آنکه غیر ما و مجبین ما شکوک النسبند) .

۳۱- عبدالله پسر خالد کنانی گوید به پیشگاه امام موسی کاظم عليه السلام رسیدم و ماهی ای بدست من بود فرمود او را بینداز من را کراه دارم که مرد چیز پستی را بدست گیرد و باخود ببرد سپس فرمود ای گروه پیروان علی عليه السلام دشمنان شما زیادند ، شما گروهی هستید که مردم شما را دشمن دارند تا می توانید برایشان زینت کنید و با تجمّل و جلال قدم زنید .

[الحديث الثاني والثلاثون] حدثني محمد بن علي ماجيلويه ، قال حدثني عمي محمد بن ابي قاسم ، عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة ، قال سئل ابو عبدالله عليه السلام عن شيعتهم ، فقال شيعتنا من قدم ما استحسنت و امسك ما استقبح و أظهر الجميل و سارع بالأمر الجليل رغبة الى رحمة الجليل فذاك منا والينا و معنا حيث ما كنا .

[الحديث الثالث والثلاثون] حدثني محمد بن موسى المتوكل رحمه الله ، قال حدثني عبدالله بن جعفر الحميري ، عن الأصبع بن نباتة قال خرج علي عليه السلام ذات يوم ونحن مجتمعون فقال من انتم و ما اجتماعكم ، فقلنا قوم من شيعتك يا أمير المؤمنين فقال مالي لأرى سيماء الشيعة عليكم ، فقلنا و ما سيماء الشيعة ، فقال عليه السلام صفر الوجوه من صلاة الليل ، عمش العيون من مخافة الله ، ذبل الشفاه من الصيام ، عليهم غبرة الخاشعين .

[الحديث الرابع والثلاثون] ابي رحمه الله ، قال حدثني سعد بن عبدالله ، عن ابي بصير عن ابي عبدالله عليه السلام قال قلت جعلت فداك صف لي شيعتك ، قال عليه السلام شيعتنا

۳۲- مسعدة پسر صدقه گوید از امام صادق عليه السلام از پیروانش پرسیدند فرمود پیروان ما کسانیند که در کارهای نیک پیش قدم اند و از کردن کارهای بد سر باز می زنند نیکوئی را آشکار می کنند و بکار خوب پیشی می گیرند برای علاقه ای که بر حمت خداوند جلیل دارند اینان از مایند و با مایند هر جا که ما باشیم .

۳۳- اصبع پسر نباته گوید روزی امیر المؤمنین عليه السلام بیرون آمد و ما گرد هم بودیم فرمودند شما کیستید و گرد هم آمدنتان برای چیست عرض کردیم گروهی از پیروان تو هستیم فرمودند پس چرا نشانی پیروان خود را در شما نمی بینم عرض کردیم نشان پیروان تو چیست فرمود آنها از زیادی بیداری و نماز شب درنگشان زرد و چشمهایشان کم سو و اشک ریز از ترس خدایند لبهایشان از زیادی روزه داری و ذکر خدا گفتن خشک شده و بر آنها گرد ترس و فروتنی نشسته است .

۳۴- ابي بصير گوید بر امام صادق عرض شد پیروان خود را برای ما بستانی

من لا يعدو صوته سمعه ، ولا شحناؤه بدنه ، ولا يطرح كله على غيره ، ولا يسأل غير
 اخوانه ، ولومات جوعا ، شيعتنا من لا يهرير الكلب ، ولا يطمع طمع الغراب ،
 شيعتنا الخفيفة عيشهم المنتقلة ديارهم ، شيعتنا الذين في أموالهم حق معلوم ،
 ويتوانسون ، وعند الموت لا يجزعون ، وفي قبورهم يتزاورون ، قال قلت جعلت فداك
 فاين اطلبهم قال في اطراف الأرض وبين الأسواق ، كما قال الله عز وجل في كتابه
 (أذلة على المؤمنين اعزة على الكافرين ١)

[الحديث الخامس والثلاثون] حدثني محمد بن الحسن ، قال حدثنا علي بن
 حسان الواسطي ، عن عمه عبدالرحمان بن كثير الهاشمي عن جعفر بن محمد عن
 ابيه عليه السلام قال قام رجل من اصحاب أمير المؤمنين عليه السلام يقال له همام - وكان عابداً -
 فقال له يا أمير المؤمنين صف لي المتقين حتى كاني انظر اليهم ، فتناقل امير المؤمنين

فرمود پيروان ما کسانی هستند که صدایشان کوتاه و از گوششان نمی گذرد و
 کینه آنها از دستهایشان رد نمی گردد (و بدیگری برخورد نمیکند) کار خود را
 بر دیگران بار نمیکنند و کل مردم نمی شوند بجز از برادران دینی از کسی دیگر
 پرسش و درخواست نمیکنند اگر چه از گرسنگی بمیرند ، پیروان ما مثل سگ
 پارس نمیکنند و مانند کلاغ آزمند نیستند پیروان ما در زندگانی سبکبال و خانه
 بدوشند آنها در دارائیشان برای دیگران حقی معلوم کرده اند و با یکدیگر انس
 می گیرند و هنگام مرگ ناله و بی تابی نمیکنند در گورهایشان یکدیگر را دیدار
 میکنند عرض شد فدایت شوم کجا اینها را بجوئیم فرمودند در اطراف زمین و بین
 بازار چنانکه خداوند فرمود (اذلة على المؤمنين اعزة على الكافرين ١)

٣٥- امام صادق بگفته از پدرانش فرمود مردی از یاران امیرالمؤمنین عليه السلام
 بنام همام که بسیار در بندگی پروردگار کوشا بود عرض کرد یا امیرالمؤمنین
 پرهیزگاران را چنان بر ایم بستای که گویا خود آنها را می بینم امیرالمؤمنین عليه السلام

(١) بر مؤمنان فروتن و بر کافران گردن فرازند - سوره مائده آیه ٥٤

صلوات الله عليه في جوابه ثم قال عليه السلام ويحك يا همام اتق الله واحسن فان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون ، فقال همام يا امير المؤمنين اسألك بالذي اكرمك وبما خصك به وحباك وفضلك بما انا لك وأعطاك لما وصفتهم لي ، فقام امير المؤمنين صلوات الله عليه قائما على قدميه فحمد الله واثنى عليه وصلى على النبي وآله وسلم ثم قال أما بعد فان الله عز وجل خلق الخلق حيث خلقهم غنيا عن طاعتهم آمناً من معصيتهم لأنه لا تضره معصية من عصاه منهم ولا تنفعه طاعة من أطاعه ، وقسم بينهم معاشهم ، ووضعهم من الدنيا مواضعهم ، وانما اهبط الله آدم وحواء من الجنة عقوبة لما صنعا حيث نهاهما فخالفاه وأمرهما فعصياه ، فالمتقون فيها أهل الفضائل ، منطقتهم الصواب ، وملبسهم الاقتصار ، ومشيمهم التواضع : خضعوا لله بالطاعة فبهتوا غاضين ابصارهم عما حرم الله عليهم ، واقفين اسماعهم على العلم النافع لهم ، نزلت

در پاسخ تأملی کرد و سپس فرمود یا همام تو خود پرهیزگار و نیکوکار باش که خدای با پارسایان و نیکوکارانست همام عرض کرد یا امیرالمؤمنین سوگند به آنکسیکه ترا بزرگ داشته و برگزیده و مورد مهر خود قرار داده و ترا بر دیگران برتری داده آنان را برای ما بستای .

امیرالمؤمنین بر پا خاست و سپاس و ستایش پروردگارا بجا آورد و بر پیمبر بزرگ درود فرستاد و سپس گفت خداوند بی همتا آفریدگان را آفرید در حالیکه از بندگی آنان بی نیاز بود و نافرمانی آنها باو گزندی نمیرسانید چون نافرمانی گنهگار آسیبی باو نمیرساند و فرمانبری فرمانبران بهره ای برای او ندارد ، و سائل زندگانی را بین ایشان پخش نمود و هر کس را در جهان مقامی درخور او بداد آدم و حوا را از بهشت بسرای دنیا فرود آورد مزدبه گناهشان هنگامیکه آنان را از خوردن گندم پرهیز داده بود و نپذیرفتند و نافرمانی کردند ، پارسایان را بر دیگران برتری داد ، سخن بر راستی گویند ، زندگی بصرفه جوئی گذرانند و رفتار آنان با آفریدگان بفروتنی است برای خداوند بندگانی فروتنند از دنیا بریده و خود را برای سرای بازپسین آماده کرده اند چشمهای خود را از آنچه خدا حرام کرده

انفسهم منهم فى البلاء كالذى نزلت بهم فى الرخاء ، رضاً منهم عن الله بالقضاء ، ولولا الآجال التى كتب الله عليهم لم تستقر أرواحهم فى أجسادهم طرفة عين شوقاً الى الثواب ، وخوفاً من العقاب ، عظم الخالق فى أنفسهم ، وصغر مادونه فى أعينهم ، فهم والجنة كمن قد رآها فهم فيها منعمون ، وهم والنار كمن قد رآها فهم فيها معذبون ، قلوبهم محزونة ، وشرورهم مأمونة ، وأجسادهم نحيفة ، وحوادثهم خفيفة ، وأنفسهم عفيفة ، ومؤنتهم من الدنيا عظيمة ، صبروا أياماً قليلة قصاراً اعقبتهم راحة طويلة بتجارة مربحة يسرها لهم رب كريم ، ارادتهم الدنيا ولم يريدوها ، وطلبتهم فاعجزوها ، أما الليل فصافون أقدامهم ، تالين لأجزاء القرآن يرتلونه ترتيلاً ، يحزنون به أنفسهم ، ويستبشرون به وتهيج أحزانهم بكاء على ذنوبهم ووجع

می پوشانند گوشهای خود را بشنیدن دانشهای سودمند فراداشته اند در دشواری و بلد چنان دلشادند که دیگران در خوشی و نعمت بخواسته خدا خرسندند و اگر مرگ مقدر خداوندی پای بند آنان نبود از بیم شکنجه و شوق مزد پروردگار یک چشم بهم زدن جان در کالبدشان نمی ماند خداوند در دل آنان بسیار بزرگست و برای همین جز خدا در پیش آنان کوچک است باورشان به بهشت چنانست که گویا او را دیده و در آن بهره مند و آرمیده اند و باور آنها به دوزخ چنانست که گویا او را دیده و در آن آزار کشیده اند دلهای آنان از جدائی یار حقیقی اندوهگین و مردمان از شر ایشان برکنارند از زیادى کوشش بدنهایی لاغر دارند و مورد نیازشان از این سرای ناپایدار کم است ، روانشان بعفت آراسته و رنج آنها در این دنیا زیاد است روزی چند با دشواری شکمیا باشند تا در پی آن آسایشی دراز بدست آورند بازرگانی پس سودمندی دارند که خدایشان راهنمایی کرده و برای آنان میسر فرموده چون دنیا با آنان رو آورد از او سر به پیچانند و دنیا آنان را دنبال کند و آنها برای پذیرفتن او را بستوه آورند اما در شب بر پای ایستاده و متفکرانه کلام خدا را می خوانند و دلهای خود را با آن اندوهگین ساخته و دوی درد خویش را از آن جویند و بکمک

كلوم جوانحهم ، و اذا مروا بآية فيها تخويف أصغوا اليها بمسامع قلوبهم وأبصارهم ، فاقشعرت منها جلودهم ، ووجلت منها قلوبهم ، وظنوا أن صهيل جهنم وزفيرها وشهيقها في اصول آذانهم ، وإذا مروا بآية فيها تشويق ركنوا اليها طمعا ، وتطلعت أنفسهم اليها شوقا ، فظنوا أنها نصب أعينهم ، جاثين على أوساطهم يمجدون جبارا عظيما ، مفترشين جباههم وأكفهم وأطراف أقدامهم ور كبهم ، تجرى دموعهم على خدودهم ، يجأرون الى الله في فكاك رقابهم ، واما النهار فحلمااء علماء برزة أتقياء قد براهم الخوف (برى القداح - خ) فهم أمثال القداح ، ينظر اليهم الناظر فيحسبهم مرضى وما بالقوم من مرض ، أو يقول قد دخلوا فقد خالط القوم أمر عظيم ، إذا فكروا في عظمة الله وشدة سلطانه مع ما يخالطهم من ذكر الموت و أهوال القيامة فزع ذلك قلوبهم و

آن حال بر گناهان خود گریسته و اعضاء آنها خسته و رنجور می گردد چون آیات تهدید و شکنجه گذرند بدل گوش کنند آنچه آنچنانکه شکنجه پرورد گار را بچشم می بینند و پوستهای آن ها سبیلرزد و دلهایشان می طپد و گمان میکنند فریاد و خروش دوزخ در بن گوش آنها است و هنگامیکه آیات رحمت الهی رسند دل بر وعده های آن سپرده و در آن طمع کرده و مشتاقانه بسوی آنها نگاه میکنند که گوئی معنی آن آیات در پیش چشمانشان هویدا است ترسان و خمیده قامت خداوند بزرگ را ستایش کنند و در پیشگاه یزدان پاک بر سرزانویا خمیده قد و یا بحال سجده دستها و جبین خود را بر خاک میسایند ، سرشگ بر گونه هایشان جاری است و برای دور بودن از آتش دوزخ و شکنجه اش بخدا پناه برده و کمک می خواهند و اما در روز دانشمندان شکبیا و بزرگواران پرهیز گارند ترس خدا اندامشان را چنان گذاخته که به بیماران می مانند در صورتیکه بتن بیمار نیستند و جانشان رنجور عشق خدا است دیگران آنها را دیوانه می پندارند و حال آنکه کار بزرگی مبهوتشان ساخته و بزرگی خدا دل و جانشان را مستغرق دریای حیرت نموده هنگامیکه در بزرگی خداوند و سترگی سلطنتش فکر میکنند و دشواریهای روز

جاشت حلومهم وذهلت قلوبهم (عقولهم - خ) واذا استفاقوا بادروا الى الله بالأعمال
الزكية لا يرضون الله من أعمالهم بالقليل ولا يستكثرون له الجزيل فهم لأنفسهم
متهمون ومن أعمالهم مشفقون ، أن زكى أحدهم خاف مما يقولون وقال انا أعلم
بنفسى من غيرى ، وربى أعلم بنفسى منى ، اللهم لاتؤاخذنى بما يقولون ، واجعلنى
خيراً مما يظنون ، واغفر لى ما لا يعلمون ، فانك علام الغيوب ، وستار العيوب ، ومن
علامة أحدهم انك ترى له قوة فى دين ، وحزماً فى لين ، وايماناً فى يقين ، وحرصاً
على العلم ، وكيساً فى رفق ، وشفقة فى نفقة ، وقصد فى غناء ، وخشوعاً فى عبادة ، وتحملاً
فى فاقة ، وصبراً فى شدة ، ورحمة للجهد ، واعطاء فى حق ، ورفقاً فى كسب ، وطلباً للحلال ،
ونشاطاً فى الهدى ، وحرصاً عن الطمع ، وبراً فى استقامة ، و إغماضاً عند شهوة

رستاخيز هم پيش چشمان آنان رژه ميرود دلهاى آنان بخروش آمده و كاسه
شكيبائيشان لبريز ميگردد و خرد از سرشان پرواز ميكند و چون توفيق بندگى
مى يابند بگردن كارهاى نيك مى شتابند و به بندگى كردن كم ، خرسندى ندهند
و كار خود را هم چيزى نه پندارند از خود بد گمان و بر رفتارهاى خود هر اسانند
اگر مردمان آنها را بكارهاى نيك بستايند بخود نگرفته و گويند من بخود از غير
خود داناتر و خدای من از من بدرون من آگاه تر است ، خدايا بگفته ديگران
بر من مگير و مرا بهتر از آنچه گمان مى برند بگردان گناهان مرا كه بآن
پى نبرده اند ببخشای بدرستى كه تودانای نهان و غيوب و پوشنده عيوبى و از نشانه هاى
آنها اينست كه در كار دين نيرومند و پشتكار دارند و با نرمى بسيار ، دورانديش در
كار زند گانيند ، در كار ايمان بمرتبه يقين و به پيدا كردن دانش مشتاق و با وجود
زير كى ، نرم و با مردم آسان گيرند در بخشش دلسوز و در توانگرى ميانه رو در
بندگى پروردگار ترسان و در تنگدستى بردبار و در دشوارىها شكيبا و بر رنجبران
دلسوز و در راه خدا بخشنده اند در كسب ، ملايم و در جويائى حلال كوشا و در سفر
بسوى خدا سرخوش اند از آز بسيار بدورند هنگام توانائى و بر سر پا بودن نيكو كارند

لایغره ثناء من جهله ، ولایدع احصاء ما قد عمله ، مستبیطاً لنفسه فی العمل ، یعمل
الأعمال الصالحة وهو علی وجل ، یمسی وهمه الشکر ، و یصبح وشغله الذکر ،
یبیت حذراً ، ویصبح فرحاً ، حذراً لما حذر من الغفلة ، وفرحاً لما اصاب من الفضل
والرحمة ان استصعب علیه نفسه فیما تکره لم یعطها سؤلها فیما الیه ضره ، و فرحه
فیما یخلد ویطول ، و قره عینه فیما لایزول ، و رغبتہ فیما یمقی وزهادته فیما یمنی ،
یمزج الحلم بالعلم ، و یمزج العلم بالعقل ، تراہ بعیداً کسله ، دائماً نشاطه ، قریباً
أمله ، قلیلاً لزلله ، متوقعاً أجله ، خاشعاً قلبه ، ذا کراً ربه ، خائفاً ذنبه ، قانعة نفسه ، متغیبا
جهله ، سهلاً أمره ، حریزاً دینہ ، ممتة شهوته ، کاظماً غیظہ ، صافیا خلقه ، آمنامنه جاره

وزمان چیرگی شهوت از حرام چشم می پوشند اگر کسی اورا از روی نادانی
بستاید فریفته نخواهد شد و کارهای نیک خود را برخ کسان نمی کشد در کارهای
نفسانی و دنیوی آسانگیر است کارهای خوب را پیشه خود ساخته و بازم هر اسانست
روز را شب میرساند و تمام کوشش او بجا آوردن سپاس خدا است صبح میکند
در حالیکه شب را بیاد ایزد بسر می برد خوابی ترسان میکند و بآرزوی کردن
کارهای شایسته مسرورانه روز را آغاز میکند شب بیمناک از غفلت خویش و روز
خرسند بدریافت فضل و بخشش خداوندی و چشم براه آنست اگر نفس در بندگی
و پرستش با او همراهی نکند او هم خواهش های او را بر نیآورد خرسندی او در زندگانی
جاویدان و طولانیست و دل بدان بسته و رغبت او در سرای پایدار و کناره گیری او از
سرای ناپایدار است دانش و بردباری و خرد را بهم آمیخته و او را می بینی در حالیکه
تنبلی از او بدور و نشاطش همیشگی آرزوهایش کوتاه و لغزش هایش کم است آماده
کوچ بسفر سرای جاوید بادلی هر اسان خدای خود را همیشه میخواند و از گناهان
خویش ترسان است در این سرا بچیزی خرد سر فرود آورده و نادانی او کم است
در کارهای سرای ناپایدار آسان گیر و در امور آن سرا سختگیر است شهوت او مرده
و خشم خود را فرو خورده کردار و رفتار او نیک و همسایه از او درمان و راحت است

ضعيفا كبره ، ميتا ضره ، كثيرا ذكره ، محكما امره ، لا يحدث
 بما يؤتمن عليه الاصدقاء ، ولا يكتم شهادته للأعداء ، ولا يعمل شيئا من الحق رياءً ،
 ولا يترکه حياءً ، الخیر منه مامول ، والشر منه مامون ، ان كان فی الغافلین کتب
 من الذاکرین ، وان كان فی الذاکرین لم یکتب من الغافلین ، یعفو عن ظلمه ،
 ويعطى من حرمه ، ويصل من قطعه ، لا يعزب حلمه ، ولا يعجل فما يريبه ، ويصفح
 عما قد تبين له بعيد (بعد نخل) جهله ، لينا قوله ، غائباً مكره (منكره خل) ، قريبا
 معروفه ، صادقاً قوله ، حسناً فعله ، مقبلاً خيره ، مدبراً شره ، فهو فی الهزاهز
 وقور ، وفي المكاره صبور ، وفي الرخاء شكور ، لا يحيف على من يبغض ولا يائثم على
 من لا يحب لا يدعى ما ليس له ولا يجحد حقاً هو عليه ، يعترف بالحق قبل أن يشهد

گردنکش نبوده و آزاری بدیگری نمیرساند خدا را زیاد یاد میکنند و در کار آئین
 خود استوار است و آنچه را که دوستانش بوی راز گویند با کسی در میان نگذارد
 و گواهی خود را از دشمنان خویش هم دریغ نموده و برای خدا ریاکارانه کار نمیکنند
 و شرم و آزر از او بدور نمی شود مردن بنیکی و بخشش او چشم داشت دارند و از
 بدی کردن او آسوده اند اگر با مردم غافل نشیند نامش در گروه هشیاران نوشته
 می شود و اگر همنشین آگاهان باشد در شمار اهل غفلت نیست کسی که بر او ستم
 کند می بخشدش و چون او را محروم نماید بخشش می نماید و کسی که از او ببرد
 با او می پیوندند ، بردباری او از او جدا نمیشود و در کاری که دو دل باشد شتاب
 نمیکنند از چیزهای بدی که مردم برای او اندیشیده اند و بر آنها دانا شده می گذرد
 نادانی از او بدور و گفتار او نرم است مردم را فریب نمی دهد نیکی او همیشه
 بمردمان میرسد و در جلوی آنانست راستگو در گفتار و نیکو کار در کردار است
 کار خوب از او ریزان و کار بد از وی گریزانست ، در تنهایی و کشاکش روزگار
 با وقار و در دشواریها و ناگواریها بردبار است در زمان توانگریش سپاسگزار است
 بر دشمن خود ستم نکند و در دوستی کوتاهی ننماید چیزی را که از او نیست ادعا
 نمیکنند و حقی را که بر او وارد است رد و انکار نمی نماید بحقی که دیگران بر او دارند

علیه ، و لا یضیع ما استحفظ (لایسی ما ذکره خ) و لاینابز بالألقاب ، و لایبغی علی
 أحد ، و لایهم بالحسد ، و لایضر بالجار ، و لایشمت بالمصائب ، سریع الی الصلوات ،
 مؤد للامانات ، بطی عن المنکرات ، یأمر بالمعروف ، و ینهی عن المنکر ، لایدخل
 فی الامور بجهل ، و لایخرج من الحق بعجز ، ان صمت لم یغمه صمته . و ان نطق
 لم یقل خطأ ، و ان ضحک لم یعد صوته سمعه ، قانعا بالذی قدرله ، و لایجمع به الغیظ ،
 و لایغلبه الهوی ، و لایقهره الشح ، و لایطمع فی ما لیس له ، یخالط الناس لیعلم ، و یصمت
 لیسلم ، و یسأل لیفهم . لاینصت لیعجب به ، و لایتکلم لیفخر علی من سواه ، ان بغی
 علیه صبر ، حتی یکون الله هو الذی ینتقم له ، نفسه منه فی عناء ، و الناس منه فی

اقرار میکنند بدون آنکه نیازی بگواه باشد چیزی را که باو سپرده اند و باید
 نگهدارند تباه نمیسازد کسی را بنام زشت نخواند و بر هیچ کس ستم روا نمی دارد
 بدیگران رشک نمی برد و آزارش بهمسایگانش نمیرسد کسی را بگرفتاریهایش
 شامت و سرزنش نمیکند برای بجا آوردن نمازهای خود شتاب دارد و ادا کننده
 سپرده ها است که باو سپرده اند بناشایست ها نمی گردد و مردم را بکارهای نیک و دوری
 از کارهای زشت دستور می دهد با نادانی دست بکاری نمیزند و از راه راست گامی
 فراتر نمی نهد اگر خموش باشد در خاموشی اندوهگین نیست و اگر گویا شود جز
 راست نگوید بلند ننخندد بآنچه برایش میرسد قانع است در خشم افسار خویش را بنفس
 سرکش نسپارد و هوی نفس بر او چیره نشود بخل او را بنده خود نسازد در آنچه
 مال او نیست چشم ندوزد با مردم همنشینی میکند برای آنکه بدانند خود بیفزاید
 یا بدیگری بیاموزاند و چون خاموش شود برای آنست که راه آشتی پوید پرسش
 او برای فهمیدن است نه مشاجره خاموشی او برای ایجاد شگفتی دردیگران نسبت
 بخویش نیست که (او را بزرگ و صاحب ظرفیت بیندارند) سخنرانی او
 برای خود فروشی بردیگری نیست اگر بر او ستم کنند بردبار باشد تا خداوند
 انتقام او را بازستاند نفس او از او در رنج و مردم از نفس او در راحتند نفس خویش را

راحة ، اتعب نفسه لأخرته ، وأراح الناس من شره ، بعدم تباعد عنه بغض ونزاهة ، ودنو من دنا منه لين ورحمة ، فليس تباعده بكبر ولا عظمة ، ولا دنوه بخديعة ولا خلابة ، بل يقتدى بمن كان قبله من أهل الخير ، وهو امام لمن خلقه من أهل البر (قال) فصعق همام صعقة كانت نفسه فيها فقال امير المؤمنين عليه السلام اما والله لقد كنت اخافها عليه ، وأمر به فجهز وصلى عليه وقال هكذا تصنع المواعظ البالغة باهلها ، فقال قائل فما بالك انت يا أمير المؤمنين قال عليه السلام ويلك ان لكل اجلا لن بعدوه ، وسببا لياجوزه ، فمهلا لاتعد فانما نعت على لسانك الشيطان .

[الحديث السادس والثلاثون] ابي رحمه الله ، قال حدثنا سعد بن عبدالله عن صفوان بن مهران قال قال ابو عبدالله عليه السلام انما المؤمن الذي اذا غضب لم يخرجه غضبه من حق ، والذي اذا رضى لم يدخله رضاء في الباطل ، والذي اذا قدر لم يأخذ اكثر من ماله .

برای آماده کردن توشه آن سرا برنج افکند و مردم را از بد او راحت کند از کسی که دوری گزینند برای پرهیزگاری و پاکدامنی است و بهر که نزدیک شود برای دلسوزی و مهربانی است نه دوری او برای گردنفرازی و نه نزدیکیش برای فریب است بلکه بخوبان پیش از خود اقتدا میکنند و او خود پیشوای پارسایان و نیکو کارانست . در این هنگام همام نعره بزد و جان بداد امیر المؤمنین عليه السلام فرمود بخدا سوگند من از همین بی تابی و بی توانی بر او می ترسیدم و دستور داد او را برای دفن آماده کنند و بر او نماز خواند و سپس فرمود پنجاهای رسا با اهلش چنین میکند گوینده ای عرض کرد یا امیر المؤمنین چرا ترا گزندی نرسید فرمود وای بر تو برای هر کسی مرگی است که از او رد نمیشود و سببی است که از آن نمی گذرد خاموش باش و پرنگو که شیطان بر زبان تو سخن می گوید .

۴۶۶- صفوان پسر مهران گوید امام صادق عليه السلام فرمود مؤمن کسی است که چون چشمگین شود خشمش او را از جاده راست بدور نکند و چون راضی شود خر سندیش او را در باطل فرو نمی برد و چون توانائی یابد بیش از مال و حق خود را دست نمی زند .

[الحديث السابع والثلاثون] ابي رحمه الله ، قال حدثنا سعد بن عبدالله عن علي بن عبدالعزيز ، قال قال ابو عبدالله عليه السلام يا علي بن عبدالعزيز لا يغر نك بكأؤهم فان التقوى في القلب .

[الحديث الثامن والثلاثون] حدثنا محمد بن موسى المتوكل رحمه الله عن عبدالله بن سنان قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول : أوصيكم عباد الله بتقوى الله ولا تحملوا الناس على اكتافكم فتدلووا ، ان الله عز وجل يقول في كتابه (قولوا للناس حسناً) ثم قال عودوا مرضاهم ، واشهدوا جنائزهم ، واشهدوا لهم وعليهم ، وصلوا معهم في مساجدهم ، واقضوا حقوقهم ، (ثم قال) أى شيء أشد على قوم يزعمون أنهم يأتون بقوم ويأخذون بقولهم فيأمرونهم و ينهونهم ولا يقبلون منهم و يذيعون حديثهم عند عدوهم فيأتى عدوهم الينا فيقولون لنا ان قوما يقولون ويروون كذا وكذا فتقول نحن نتبرأ ممن يقول هذا فتقع عليهم البرائة .

۳۷- علی پسر عبدالعزیز گوید امام صادق عليه السلام فرمود یا علی گریه اینان ترا گول نزند پارسائی و پرهیز گاری در دل است .

۳۸- عبدالله پسر سنان گوید از امام صادق عليه السلام شنیدم می فرمود: ای بندگان خدا شمارا به پارسائی سفارش میکنم مردم را بر شانه های خود سوار نکنید که خوار خواهید شد خداوند بزرگ در کتاب خود فرموده (قولوا للناس حسناً) سپس فرمود بیماران خود را پرسش کنید و جنازه های آنان را مشایعت نمایید و برای ایشان گواه باشید در پرستشگاههایشان با آنان نیایش بدر گاه خدا کنید و حقوق آنها را بدهید سپس فرمود چقدر سنگین و سخت است بر گروهی که گمان میکنند بدنبال پیشوایانی قدم برمیدارند و فرمایش آنها را پذیرا هستند در حالیکه چون آنها را دستور بنیکی و دوری از بدی می دهند از آنان نمی پذیرند و اسرار آنها را نزد دشمنان فاش می کنند و چون دشمنان آنها نزد ما می آیند و می گویند گروهی هستند که چنین و چنان می گویند و ما خواهیم گفت از آنان بیزاری ما از آنها واجب میشود .

(۱) بامردم گفتاری نیک بگوئید - سوره بقره آیه ۸۳

[الحديث التاسع والثلاثون] حدثني محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد رحمه الله ، عن ابي الخطاب عن عبدالله بن زياد ، قال سلمنا على ابي عبدالله عليه السلام بمنى ، ثم قلت يا بن رسول الله انا قوم مجتازون لسنا نطبق هذا المجلس منك كلما اردناه فاوصنا (قال عليه السلام) عليكم بتقوى الله وصدق الحديث وأداء الأمانة وحسن الصحبة لمن صحبتكم وافشاء السلام واطعام الطعام صلوا فى مساجدهم وعودوا مرضاهم واتبعوا جنائزهم فان ابي حدثني ان شيعتنا أهل البيت كانوا خيار من كانوا منهم ، ان كان فقيهه كان منهم ، وان كان مؤذنا كان منهم ، وان كان امام كان منهم ، وان كان صاحب امانة كان منهم ، وان كان صاحب ودعة كان منهم ، و كذلك كونوا حبيونا الى الناس ولا تبغضونا اليهم .

[الحديث الاربعون] ابي رحمه الله ، قال حدثنا على بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن اسماعيل بن مهران عن حمران بن اعين عن ابي عبدالله عليه السلام ، قال كان على بن الحسين عليه السلام قاعدا فى بيته اذ قرع قوم عليهم الباب فقال يا جارية انظرى

۳۹ - عبدالله پسر زياد گوید بر امام صادق عليه السلام در منى درود فرستادیم و سپس عرض کردیم ای پسر پیغمبر ما گروهی گذرنده ایم و گفتگوهای این جارا درجائی بازگو نخواهیم کرد ما را وصیتی بفرما فرمود شماره بر پارسائی و پرهیز گازی و راستگوئی و ادای امانت و نیکی آمیزش با کسانی که با شما رفت و آمد دارند و درود بلند فرستادن و سیر کردن مردمان سفارش میکنم ، در مساجدشان نماز کنید و بیمارانشان را احوالپرسی نمائید مردگان ایشان را مشایعت کنید و پدرم می فرمود پیروان ما خاندان پیغمبر خوبان خویشان خود هستند اگر دانشمندی یا اذان گوئی یا پیشوائی و یا امانت داری و راز داری یافت شود از آنانست مردم را با ما مهربان کنید و ما را با ایشان دشمن ننمائید .

۴۰ - حمران پسر اعین گوید امام صادق عليه السلام فرمود امام سجاد عليه السلام در خانه خود نشسته بود گروهی درب خانه را کوبیدند فرمود ای کنیز نگاه کن

من الباب فقالوا قوم من شيعتك فوثب عجلان حتى كاد ان يقع فلما فتح الباب ونظر اليهم رجع وقال كذبوا فاين السم في الوجوه اين اثر العبادة ، اين سيماء السجود انما شيعتنا يعرفون بعبادتهم و شعتم قد قرحت العبادة منهم الا ناف و دثرت الجباه والمساجد ، خمص البطون ، ذبل الشفاه ، قدهبجت العبادة وجوههم ، وأخلق سهر الليالي وقطع الهواجر جثثهم ، المسبحون اذا سكت الناس والمصلون اذا نام الناس والمحزونون إذا فرح الناس ، يعرفون بالزهد ، كلامهم الرحمة ، وتشاغلهم بالجنة .

[الحديث الحادى والاربعون] على بن احمد بن عبدالله عن ابيه عن جده

عن ابي عبدالله البرقى عن ابيه عن عمرو بن شمر عن عبدالله قال قال الصادق عليه السلام : من أقر بستة أشياء فهو مؤمن ، البرائة من الطواغيت والاقرار بالولاية ، والايمان

كو بنده درب كيست عرض کردند گروهی از پیروان شما ایند با شتاب چنان از جای برخاست که نزدیک بود بر زمین افتد و چون درب را بازو بایشان نگاه کرد برگشت و فرمود دروغ می گویند نشانی تشیع آنان چیست و نشانه بندگی و اثر سجودشان کجا است ، پیروان ما به زیادی بندگی و ژولیدگیشان شناخته میشوند (منظور آنکه بظاهر خود زیاد پای بند نبوده و توجه بیشترشان بعلوم معنوی و اخروی است) زیادی بندگی پروردگار بینی های آنان را زخم نموده و جبین و جاهای سجودشان پینه بسته از روزه های بسیار و ایستادن در پیشگاه پروردگار و دوام از کار لاغر میان و لب خشکانند ، بندگی یزدان چهره های آنان را درهم کشیده و بیداری شب جوانی آنها را دگرگون نموده و روزه بودن در روزه های گرم بدنهای آنها را گداخته هنگامیکه مردم خاموشند آنان تسبیح گویند و چون مردم در خوابند آنان در نماز بسر می برند و زمانیکه آفریدگان مسرورند آنان اندوهگینند ، به بسیاری بر کناری از دنیا شناخته می شوند سخنان آنها رحمت و سر گرمی آنها به بهشت است .

۴۱- عبدالله گوید امام صادق فرمود : کسی که بشش چیز باور کند مؤمن

است : بیزاری و دوری از گردنکشان و ستمگران و اقرار بولایت (سلطنت معنوی

بالرجعة ، والاستحلال للمتع ، وتحريم الجری و ترك المسح علی الخفین .

[الحدیث الثانی والاربعون] ابی رحمہ اللہ ، قال حدثنا عبد اللہ بن جعفر الحمیری عن مسعدة بن صدقة عن الصادق عليه السلام انه قيل له ما بال المؤمن احدثى ، قال عليه السلام لأن عز القرآن في قلبه ، ومحض الايمان في قلبه ، وهو يعبد الله عز وجل ، مطيع لله ، ولرسوله عليه السلام مصدق (قيل) فما بال المؤمن قديكون أشح شيء (قال) لأنه يكسب الرزق من حله ومطلب الحلال عزيز فلا يحب ان يفارقه لشدة ما يعلم من عسر مطلبه وان سخت نفسه لم يضعه الا في موضعه (قيل) ما علامات المؤمن (قال) عليه السلام أربعة نومه كنوم الغرقى ، واكله كما كل المرضى ، وبكاؤه كبكاء الثكلى ، وقعوده كقعود الموابث (قيل له) فما بال المؤمن قديكون انكح شيء (قال) عليه السلام لحفظه فرجه عن فروج ما لا يحل له ولكي لا تميل به شهوته هكذا ولا هكذا ، و اذا ظفر بالحلال

خاندان پیغمبر ویا محبت آنان) ویاور به رجعت و حلال شمردن متعه و حرام شمردن ما ماهی و بر روی موزه مسح نکشیدن .

٤٢- مسعدة پسر صدقه گوید بامام صادق عليه السلام عرض شد چرا مؤمن بچیزی سخت و تند می شود فرمود برای آنکه رفعت و عزت کتاب خدا در دل او است و ایمان خالص در قلب او نهفته و او خداوند را می پرستد و فرمانبر او و مصدق پیغمبر او است عرض شد چرا مؤمن بچیزی بخل میورزد فرمود برای آنکه روزی را از راه حلال بدست می آورد و پیدا کردن حلال مشکل است او دوست ندارد از بدست آورده حلال خود دوری کند برای آنکه می داند پیدا کردن حلال کار بس دشواری است و اگر خشمگین شود نابجا نخواهد بود عرض شد نشانه های مؤمن چیست فرمود چهار چیز است خواب او مانند خواب غریق و غذا خوردنش مانند آدم بیمار و گریه او مانند گریه شخص مادر مرده و بر پا خاستن او مانند بر خاستن مردم هراسناست که از جای خود می جهند عرض شد چرا مؤمن زناشوئی میکند فرمود برای نگهداشتن خود از نزدیکی با کسانی که بر او حلال نیستند و برای

اكتفى به واستغنى به عن غيره وقال صلوات الله عليه : ان في المؤمن ثلاث خصال لم تجتمع الا فيه ، علمه بالله عز وجل ، و علمه بمن يحب ، و علمه بمن يبغض (وقال عليه السلام) ان قوة المؤمن في قلبه ، ألا ترون انكم تجدونه ضعيف البدن نحيف الجسم ، وهو يقوم الليل ويصوم النهار (وقال عليه السلام) المؤمن في دينه أشد من الجبال الراسية وذلك لأن الجبل قد ينحت منه والمؤمن لا يقدر أحد ان ينحت من دينه شيئاً وذلك لضنه بدينه وشحه عليه .

[الحديث الثالث والاربعون] وبهذا الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وآله ألا أنبئكم لم سمي المؤمن مؤمناً لا يئمان الناس اياه على انفسهم وأموالهم ، ألا أنبئكم من المسلم ، المسلم من سلم الناس من يده ولسانه ألا أنبئكم بالمهاجر ، من هجر السيئات وما حرم الله عز وجل .

اینکه شہوات دیگر را آرزو ننماید و هنگامیکه بحلال دست یافت به آن می سازد و خود را با آن از دیگران بی نیاز می کند سپس فرمود در مؤمن سه خصلت است که در جز او گرد نخواهد آمد بخدا و به آنچه خدا دوست دارد و بآنچه خدا دشمن دارد دانا است و بازم فرمودند زور مؤمن در دل او است آیا نمی بینید که او بدنی لاغر و پیکری ناتوان دارد چون شبها را بیدار و روزها را روزه دار است و اضافه فرمود : مؤمن در نگهداری دین خود از کوههای استوار پابرجا تر است برای آنکه از کوه کم کم با برخورد باد و باران سائیده و تراشیده می شود ولی کسی یارای آن ندارد از دین مؤمن چیزی بکاهد و این برای بخلی است که بدین خود دارد تا او را از دست ندهد .

۴۳- امام صادق علیه السلام فرمود آیا شما را خبر ندهم که چرا مؤمن را مؤمن نامیدند برای ایمانی که مردم در دارائی و جان خود بآنان دارند آیا شما را خبر ندهم که مسلمان کیست مسلمان کسی است که مردمان از گزند دست و زبان او آسوده باشند آیا مهاجر را بشما معرفی نکنم مهاجر کسی است که از بدیها دوری کند و از آنچه خداوند روا ندانسته پرهیز نماید .

[الحديث الرابع والاربعون] و بهذا الاسناد قال قال رسول الله ﷺ من ساءته سيئة وسرته حسنة فهو مؤمن .

[الحديث الخامس والاربعون] ابي رحمه الله ، قال حدثنا سعد بن عبدالله عن حباب الواسطي عن ابي عبدالله عليه السلام قال ما أقبح بالمؤمن أن تكون له رغبة تذله .
[الحديث السادس والاربعون] و بهذا الاسناد ، قال قال ابو عبدالله عليه السلام البرص شبه اللعنة لا يكون فينا ولا في ذريتنا ولا في شيعتنا .

[الحديث السابع والاربعون] و بهذا الاسناد عن احمد بن ابي عبدالله عن حصين بن عمر ، قال قال ابو عبدالله عليه السلام : ان المؤمن أشد من زبر الحديد ان الحديد اذا أدخل النار تغير وان المؤمن لو قتل ثم نشر ثم قتل لم يتغير قلبه .

[الحديث الثامن والاربعون] حدثنا الحسن بن احمد رحمه الله عن المفضل ، قال قال ابو عبدالله عليه السلام ان الله تبارك وتعالى خلق المؤمنين من أصل واحد لا يدخل فيهم داخل ولا يخرج منهم خارج ، مثلهم والله مثل الرأس في الجسد ومثل الأصابع

۴۴- امام صادق عليه السلام فرمود كه پیغمبر خدا می فرمود کسی كه كار بد كردن او را ناراحت كند و كار نيك او را خوشنود بسازد مؤمن است .

۴۵- حباب واسطی گوید امام صادق عليه السلام فرمود برای مؤمن چه اندازه زشت است خواهشی داشته باشد كه در راه بجا آوردن آن خواهش خوار گردد .
۴۶- امام صادق عليه السلام فرمود : پبسی مانند داغ رانندگی از درگاه خدا است و درما و فرزندان و پيروانمان پيدا نمیشود .

۴۷- حصین پسر عمر گوید امام صادق عليه السلام فرمود : مؤمن از آهن سخت تر است آهن اگر گداخته شود رنگش برمی گردد ولی مؤمن اگر کشته شود و دوباره زنده گردد و سپس او را بکشند دل او از ایمان بر نمی گردد .

۴۸- مفضل گوید امام صادق عليه السلام فرمود ایزد توانا مؤمنین را از يك ریشه آفرید نه کسی می تواند در جرگه آنان درآید و نه کسی از آنان می تواند از گروهشان خارج شود مثل آنان مثل سردرد بدن و یا انگشتان در کف دستان است اگر

فی الکف ، فمن رأیتم یخالف ذلك فأشهدوا علیه بتاتا انه منافق .

[الحديث التاسع والاربعون] حدثنا محمد بن علی ماجیلویه رحمه الله ، عن محمد بن سلیمان الدیلمی ، قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول الشتاء ربيع المؤمن یطول فيه ليله فیستعین به علی قیامه .

[الحديث الخمسون] وبهذا الاسناد ، عن محمد بن احمد عن معاویة بن عمار ، قال قال ابو عبد الله عليه السلام : ان الله لم یؤمن المؤمن من بلايا الدنيا ولكن آمنه من العمی فی الآخرة ومن الشقاء یعنی عمی البصر .

[الحديث الحادی والخمسون] وبهذا الاسناد عن محمد بن احمد ، عن سعید بن غزوان قال قال ابو عبد الله عليه السلام المؤمن لا یكون محارفا (مجازفا خ) .

[الحديث الثاني والخمسون] وبهذا الاسناد عن احمد بن محمد عن الصالح بن هیثم (میثم ظ) عن ابي عبد الله عليه السلام ، قال ثلاث من كن فيه استكمل خصال الايمان ،

کسی را دشمن اینها یافتید بدور و ایشان گواهی دهید .

۴۹ - محمد پسر سلیمان گوید از امام صادق عليه السلام شنیدم می فرمود زمستان بهار مؤمن است چون شبهای دراز دارد و باو نیرو می دهد که شب زنده دار باشد .

۵۰ - پسر عمار گوید امام صادق عليه السلام می فرمود : خداوند بزرگ مؤمن را از بلاهای سرای ناپایدار نکهه نمی دارد لیکن او را از کوری در آن سرا نکهه خواهد داشت .

۵۱ - سعید پسر غزوان گوید امام صادق عليه السلام فرمود مؤمن سخنی به نادرستی نمی گوید .

۵۲ - صالح پسر هیثم گوید امام صادق عليه السلام فرمود سه چیز است که چون در کسی یافت شد رفتار ایمانی او تمام است : کسی که برستم بردبار بوده و خشم

من صبر على الظلم فكظم غيظه واحتسب وعفا كان ممن يدخله الله الجنة وشفع في مثل ربعة ومضر .

[الحديث الثالث والخمسون] وبهذا الاسناد عن محمد بن احمد : عن زيد، عن ابي عبدالله عليه السلام قال لن تكونوا مؤمنين حتى تكونوا مؤتمنين و حتى تعدوا نعمة الرخاء مصيبة وذلك إن الصبر على البلاء أفضل من العافية عند الرخاء .

[الحديث الرابع والخمسون] وبهذا الاسناد عن محمد بن احمد عن رجل عن ابي عبدالله عليه السلام ، قال صف لى المؤمن (قال عليه السلام) قوة فى دين ، وحزم فى لين ، و ايمان فى يقين ، و حرص فى فقه ، و نشاط فى هدى ، و بر فى استقامة ، و علم فى حلم ، و شكر فى رفق ، و سخاء فى حق ، و قصد فى غنى ، و تجمل فى فاقة ، و عفو فى قدرة ، و طاعة فى نصيحة ، و ورع فى رغبة ، و حرص فى جهاد ، و صلاة فى شغل ، و صبر فى شدة

خود را فرو خورد و مزد آن را از خدای خود بخواد و گذشت نماید ، او از کسان نیست که یزدان او را به بهشت جاویدان برد و میانجیگری او را در مانند دو ایل بزرگ ربیع و مضر به پذیرد .

۵۳- زید گوید امام صادق عليه السلام فرمود : مؤمن نیستید تا هنگامیکه مورد اطمینان مردم نباشید و مصیبت را بمانند نعمت نبینید شکیبائی بر بلاء از عافیت زمان نعمت بهتر است .

۵۴- محمد پسر احمد از مردی باز گو کرد که از امام صادق عليه السلام صفات مؤمن را پرسش نمود فرمود مؤمن بدین صفات است : در دینداری توانا و بانر می دور اندیش در ایمان بمرحله یقین ، در جو یائی دانش کوشا و در پیدا کردن راه راست شاداب و با نشاط است در استواری نیکوکار و با بردباری دانش را گرد آورده و در نرمی شکر گذار است و در راه خدا بخشنده و در توانگری میانهر و در درویشی باشکوه و در قدرت از دشمنان می گذرد ، در پند دادن مردمان بندگی خدا جوید و با بستگی بدنیا پرهیز گاری را از دست ندهد در کوشش در راه خدا حریص و در گرفتاری کارهای دنیا بیاد خدا است در سختیها بردبار و در کشاکش روزگار و دشواریهایش

وفى الهزاهن وقور ، وفى المكاره صبور ، وفى الرخاء شكور ، ولا يغتاب ولا يتكبر ، ولا يقسع الرحم ، وليس بواهن ولا فظ ولا غليظ ، ولا يسبقه بطره ، ولا تنفضه بطنه ، ولا يغلبه فرجه ، ولا يحسد الناس ، ولا يقترو ولا يبنذ ولا يسرف ، ينصر المظلوم ويرحم المساكين ، نفسه منه فى عناء ، والناس منه فى راحة ، لا يرغب فى الدنيا ولا يفرغ من مهائل الناس ، للناس هم قد اقبلوا عليه ، وله هم قد شغله ، لا يرى فى حلمه نقص ، ولا فى رأيه وهن ، ولا فى دينه ضياع ، يرشد من استشاره ، ويساعد من ساعده ، ويكيع عن الباطل والخنا والجهل ، فهذه صفة المؤمن .

[الحديث الخامس والخمسون] وبهذا الاسناد عن محمد بن احمد عن ابي العلاء عن ابي عبد الله عليه السلام قال : ان المؤمن من يخافه كل شىء وذلك انه عزيز فى دين الله ولا يخاف من شىء ، وهو علامة كل مؤمن .

شکیبا است در فراخى و نعمت شکر گذار است پشت سر کسی گپ نمی زند و گردنفرازی نمی کند از خویشاوندان نمی برد و ابله و تند خو نیست سستی او را نمی گیرد شکمش ویرا رسوا نمی کند و شهوت زنان او را اسیر نمی سازد بر مردمان رشک نمی برد در زندگانی و بخشش میانه رو است ستمدیدگان را پشت و پناه و بر بیچارگان دلسوز است نفس او از او در رنج و مردم از او در راحتند در دنیا چندان دل نمی بندد و از تهدیدهای مردم بناله در نیامده و نمی هراسد هنگامیکه مردم همت می گمارند که بدو رو آورند هم او اینست که او را از کار خود باز خواهند داشت در بردباری او کمی ندارد و رأیش سستی نمی پذیرد در دین خود سهل انگار نیست کسی که با او رأی زند رهنمائیش کند و کسی که باو کمک نماید عوض خواهد داد از باطل و نادانی و هرزه گوئی بهراسد و این رفتار مرد مؤمن است .

۵۵- ابي العلاء گوید امام صادق عليه السلام فرمود : مؤمن کسی است که همه از او حساب می برند و این برای آنست که در دین خدا توانا است و از چیزی بیم ندارد این نشانی مؤمنست .

[الحديث السادس والخمسون] وبهذا الاسناد عن محمد بن احمد عن صفوان الجمال ، عن ابي عبدالله عليه السلام قال سمعته يقول ان المؤمن يخشع له كل شيء (ثم قال عليه السلام) اذا كان مخلصا قلبه لله اخاف الله منه كل شيء حتى هو ام الارض و سباعها و طير السماء .

[الحديث السابع والخمسون] ابي رحمه الله ، قال حدثنا سعد بن عبدالله ، قال حدثنا احمد بن الحسن بن علي بن فضال عن عمار بن موسى عن ابي عبدالله عليه السلام انه سئل عن اهل السماء هل يرون اهل الارض (قال عليه السلام) لا يرون الا المؤمنين لأن المؤمن من نور كنور الكواكب (قيل) فهم يرون اهل الارض (قال عليه السلام) لا يرون نوره حيث ما توجه (ثم قال عليه السلام) لكل مؤمن خمس ساعات يوم القيامة يشفع فيها .

۵۶- صفوان جمال گوید شنیدم امام صادق عليه السلام می فرمود که هر چیزی برابر مؤمن فروتن و بیمناکست سپس فرمود اگر دل مؤمن خالصاً مخلصاً در گروی دوستی و بندگی خدا باشد همه چیز از او هراسانست حتی شیر و جانوران درنده و مرغان پرنده .

۵۷- عمار پسر موسی گوید از امام صادق عليه السلام پرسیدند از اهل آسمانها آیا ساکنین زمین را می بینند فرمود جز مؤمنان را نمی بینند برای آنکه مؤمن از نور است و مانند اختران می درخشد عرض شد پس ایشان مردم زمین را می بینند فرمود آنطور که باید و شاید نور او را نمی بینند (مقصود آنکه فرشتگان باندازه بینائی و توانائی خود درك نور مؤمنین را می نمایند و شاید در حدیث افتادگی داشته باشد) سپس فرمود مؤمنین در روز مآخیز پنج ساعت میان جیگری بین آفریدگار و آفریدگان می کنند . (واگر بجملة الا اضافه کنیم معنی آنست که نمی بینند مگر نورش را)

[الحديث الثامن والخمسون] ابي رحمه الله ، قال حدثنا سعد بن عبدالله عن الحارثي عن زياد القندي عن ابي عبدالله عليه السلام قال كفى المؤمن من الله نصرة أن يرى عدوه يعمل بمعاصي الله .

[الحديث التاسع والخمسون] ابي رحمه الله ، قال حدثنا سعد بن عبدالله عن الحارثي عن ابي عبدالله عليه السلام قال : لا يؤمن رجل فيه الشح والحسد والجبن ، ولا يكون المؤمن حباناً ولا شحيحاً ولا حريصاً .

[الحديث الستون] حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد (ره) ، قال حدثنا محمد بن يحيى العطار عن بعض اصحابه عن ابي عبدالله عليه السلام ، قال المؤمن أصدق نلى نفسه من سبعين مؤمناً عليه .

[الحديث الحادى والستون] ابي رحمه الله ، عن محمد بن يحيى العطار عن سهل بن زياد عن الحارث بن الدلهات مولى الرضا عليه السلام قال سمعت ابا الحسن عليه السلام يقول لا يكون المؤمن مؤمناً حتى تكون فيه ثلاث خصال سنة من ربه ، و سنة من

۵۸ - زياد قندي گوید امام صادق عليه السلام فرمود برای یاری خدا برای مؤمن بس است همینکه به بیند دشمن او بگنجهاری گرفتار و او را خداوند از گناه نگهداری فرموده است .

۵۹ - حارثی گوید امام صادق عليه السلام فرمود : مردیکه در او بخل و رشک و هراس باشد ایمان نیاورده مؤمن ترسو و بخیل و آژمند نیست .

۶۰ - محمد پسر یحیی عطار گوید برخی از یاران از امام صادق عليه السلام بازگو کرده اند که می فرمود باندازه ایکه هفتاد مؤمن مؤمنی را تصدیق و اطمینان کنند و او را خوب به پندارند او به خود بیشتر اطمینان دارد .

۶۱ - حارث پسر دلهاث آزاد کرده امام رضا عليه السلام گوید شنیدم حضرت ابا الحسن عليه السلام می فرمود مؤمن نیست کسی مگر اینکه سه رفتار در او باشد روشی

نبیه ، و سنة من ولیه ، فالسنة من ربه كتمان سره قال عزوجل (عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احد الا من ارآضی من رسول^۱) وأما السنة من نبیه فمداراة الناس فان الله عزوجل أمر نبیه بمداراة الناس فقال (خذ العفو وأمر بالعرف وأعرض عن الجاهلین^۲) وأما السنة من ولیه فالصبر علی البأساء والضراء فان الله عزوجل یقول (والصابرین فی البأساء والضراء^۳) .

[الحديث الثاني والستون] ابی رحمه الله ، قال حدثنا سعد بن عبدالله عن علی الناسخ عن عبدالله بن موسی بن جعفر ع ، قال سألته عن الملکین یعلمان الذنب اذا أراد العبد أن یفعله أو بالحسنة قال فقال ع افریح الکنیف والطیب عندک واحدة قال قلت لاقال ع العبد اذا هم بالحسنة خرج نفسه طیب الریح فقال صاحب الیمین لصاحب الشمال قف فانه قد هم بالحسنة فاذا هو فعلها كان لسانه قلمه ، وریقه

از خدا و سنتی از پیغمبر خدا و آئینی از ولی خدا ، اما روشی از خدا پوشاندن اسرار است خداوند در قرآن می فرماید (عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احد الا من ارآضی من رسول^۱) و روشی از پیغمبر خدا مدارای با مردم بود و خداوند پیغمبر خود را با سازش و راه آمدن با مردم سفارش کرد و فرمود (خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین^۲) و اما آئین ولی خدا صبر در سختی ها و بلاها است و خدا می فرماید (والصابرین فی البأساء والضراء^۳) .

۹۶- از امام کاظم ع پرسش شد از دو فرشته که بر انسان گماشته شده آیا هنگامیکه بنده اراده گناه یا صواب کند میدانند فرمود آیا بوی بد و بوی خوب در پیش تو یکسانست عرض شد نه فرمود هنگامیکه بنده اراده کار خیر می کند از او بوی خوش بلند می شود و فرشته راست بدیگری می گوید دست نگهدار که

(۱) دانای نهرانها پس آگاه نگرداند برنهان خود کسی را جز آنکه را به پسندد
سوره جن آیه ۲۶

(۲) گذشت را پیشه گیر و بخوبی امر کن و از نادانان روی بر گردان سوره اعراف
آیه ۱۹۹ .

(۳) بردباران در پریشانی ورنجوری سوره بقره آیه ۱۷۷

مداده ، فیثبتها له ، واذا هم بالسيئة خرج نفسه منتن الريح فيقول صاحب الشمال لصاحب اليمين قف فانه قد هم بالسيئة فاذا هو فعلها كان لسانه قلمه و ريقه مداده فيثبتها عليه .

[الحديث الثالث والستون] حدثني محمد بن صالح عن ابي العباس الدينوري عن محمد ابن الحنفية قال لما قدم أمير المؤمنين عليه السلام البصرة بعد قتال اهل الجمل دعاه الاحنف بن قيس واتخذ له طعاما فبعث اليه صلوات الله عليه والى اصحابه فاقبل ثم قال : يا احنف ادع لى اصحابى فدخل عليه قوم متخشعون كأنهم شان بوالى ، فقال الاحنف بن قيس يا امير المؤمنين ما هذا الذى نزل بهم أمن قلة الطعام او من هول الحرب ، فقال صلوات الله عليه لا يا احنف ان الله سبحانه أحب اقواماً تنسكوا له فى دار الدنيا تنسك من هجم على ما علم من قربهم من يوم القيامة من قبل

این بنده بکار نیک همت گماشته و هنگامیکه آن کار را انجام داد زبان او کلك (برای نوشتن) و آب دهانش مر کب خواهد شد و برایش ثبت خواهد نمود و وقتی که بکار زشت همت بگمارد بوی بد از او بر خواهد خاست و فرشته چپ بدیگری خواهد گفت بایست که این بنده بکار بد اراده کرده و چون بجا بیآورد زبان او کلك و آب دهانش مر کب خواهد شد و گناه را یادداشت خواهد کرد .

۶۲- محمد پسر حنفیه گوید پس از جنگ جمل چون امیرالمومنین عليه السلام به بصره رفت احنف پسر قیس طعامی تهیه نمود و بسوی امیرالمومنین عليه السلام و یارانش پیام فرستاد و دعوت نمود حضرت پذیرفت و باحنف فرمود یاران مرا پیش بخوان گروهی خاشع وارد شدند که مانند مشکهای کهنه پوستشان خشک شده و پژمرده شده بودند احنف عرض کرد یا امیرالمومنین چرا اینها بدین گونه اند از کمبود مواد غذایی یا از ترس جنگ چنین حالی بآنان دست داده است امیرالمومنین عليه السلام فرمودند یا احنف خداوند گروهی را که از ترس غافلگیر شدن و فراسیدن روز رستاخیز

أن يشاهدوها فحملوا انفسهم على مجهودها و كانوا اذا ذكروا صباح يوم العرض على الله سبحانه توهموا خروج عنق يخرج من النار يحشر الخلائق الى ربهم تبارك وتعالى وكتاب يبدو فيه على رؤس الاشهاد فضايح ذنوبهم فكادت انفسهم تسيل سيلانا او تطير قلوبهم باجنحة الخوف طيرانا وتفارقهم عقولهم اذا غلت بهم من اجل التجرد الى الله سبحانه غليانا فكانوا يحنون حين الواله في دحي الظلم ، و كانوا يفجعون من خوف ما اوقفوا عليه انفسهم فمضوا ذبل الاجسام ، حزينه قلوبهم ، كالحمة وجوههم ، ذابله شفاههم ، خامصة بطونهم ، تراهم سكارى سمار وحشة الليل ، متخشعون كانهم شانن بوالى قد اخلصوا لله اعمالهم سرا وعلانية فلم تأمن من فزعه

از دنیا کناره گیری کرده و سرگرم بندگی پروردگارشان شده اند دوست دارد آنها بعین الیقین در این دنیا قیامت را دیدار کرده اند پیش از آنکه فرارسد و جان خود را بکوشش واداشتند و چون بامداد روز رستاخیز را بیاد می آورند پیش خود مجسم می کنند آفریدگانی را که از آتش خارج می شوند و همگی بنزدخدای خود گرد آمده و کلانامه آنان در آشکارا باز میشود و گناهان آنها رسوائی ببار می آورد نفس هایشان از زیادی رنج کشیدن مانند سیلاب روان می شوند و یا اینکه دل های آنان با بال های هراس پرواز در آمده و خرد از سر آنها می پرد هنگامیکه از ترس تنها بودن با خدا بجوش آمده و مانند ناله کردن گمگشته نالان در تاریکی های سخت نالانند و از ترس آنچه را که در پیش دارند و بر آن آگاهی یافته اند اعدا دارند دارای بدنهایی پثرمرده و دلهایی اندوهگین و چهره هایی دگرگون و لبهایی خشکیده و شکم های خالی و میانی لاغر دارند ، آنان را می بینی مدهوش و مست از سر گذشت شب (چیزهایی که از احوال روز قیامت بعین الیقین در شب دیده اند چنان آنها را مدهوش نموده که اثر آن در روز هم بر آنها باقیست) مانند مشگهای کهنه پوست آنها از ترس پروردگار چروکیده و کارهای خود را برای خدا خالص کرده اند در پنهان و آشکار دل های آنها از خروش تبی نمیشود بلکه مانند کسانی هستند که

قلوبهم بل كانوا كمن حرسوا قباب خراجهم فلورأيتهم فى ليلتهم وقد نامت العيون
 وهدأت الاصوات وسكنت الحركات من الطير فى الر كود وقد منهم هول يوم القيامة
 والوعيد كما قال سبحانه (**أفأمن اهل القرى أن يأتيتهم بأسناياتا وهم نائمون**)
 فاستيقظوا اليها فزعين و قاموا الى صلاتهم معولين ، با كين تارة و اخرى مسبحين
 يبيكون فى محاريبهم ويرنون يصطفون ليلة مظلمة بهماء يبيكون ، فلورأيتهم يا حنف
 فى ليلتهم قياما على اطرافهم منحنية ظهورهم يتلون اجزاء القرآن لصلاتهم ، قد
 اشتدت اعواهم ونحيبهم وزفيرهم ، اذا زفروا خلت النار قد اخذت منهم الى حلاقيمهم
 واذا أعولوا حسبت السلاسل قد صفدت فى اعناقهم ، فلو رأيتهم فى نهارهم اذا لرأيت
 قوما يمشون على الارض هونا ويقولون للناس حسناً (**فاذا خاطبهم الجاهلون قالوا**

زخم دارند و اگر آنها را در شبهايشان به بينى آن زمانى كه دیدگان مردمان بخواب
 اندر است و صداهايشان خاموش و بى جوش و خروش و از جنب و جوش افتاده اند و مانند
 مرغان در آشیانه آرמידه اند آنان از ترس روز رستاخيز و شكنجه خدا خویش را از خواب
 دور کرده و بهمانگونه كه پروردگار فرمود (**افأمن اهل القرى أن يأتيتهم بأسناياتا
 وهم نائمون**) بیدار مى مانند و نالانند و بر اى اداى نماز و عرض نیاز بندگانه پروردگار
 چاره ساز بر پا مى ايستند گاه گريان و زمانى تسبیح گويان اند در جایگاه نماز خود
 با صدائى اندوهگين گريه مى کنند شهای تار را انتخاب مى کنند كه در آن ناله
 سر دهند و اى حنف اگر ايشان را در شبهايشان به بينى كه بر پاى ايستاده اند و
 پشتهاى آنان خميده كتاب خدا را در نمازهاى خود مى خوانند و صدايشان باناله
 و خروش همراه است چون خروش بر آورند مانند كسانى هستند كه آتش دوزخ
 يا گلویشان را در خود فرو برده و هنگامى كه شيون سر مى دهند گمان مى کنند
 زنجيرها در گردنهای آنها بصدا درآمده و اگر آنان را در روزشان به بينى گروهى
 را خواهى دید كه با فروتنى بر روى زمين راه مى روند و با مردمان به نيكوئى سخن

(۱) آيا اين شدن مردمان شهرها كه خشم ماشبانه در حالى كه بخواب اندرند آنان

را فراگيرد - سوره اعراف آيه ۹۷

سلاما) (واذا مروا باللغو مروا كراما) قد قیدوا اقدامهم من التهمات ، و ابكموا
 ألسنتهم أن يتكلموا فى أعراض الناس ، و سجموا اسماعهم أن يلجها خوض خائض
 و كحلوا ابصارهم بغض النظر الى المعاصى و انتحوا دار السلام التى من دخلها كان
 آمناً من الريب و الاحزان ، فلعلك يا أحنف شغلك نظرك فى وجه واحدة تبنى
 الأقسام بغاضرة و جبهة ، و دار قد اشغلت بنقش رواقها و ستور قد علقتها و الريح و الآجام
 موكلة بشورها ، وليست دارك هذه دار البقاء فاحتمك الدار التى خلقها الله سبحانه
 من لؤلؤة بيضاء فشق فى انهارها و غرس فيها اشجارها و ظلل عليها بالنضج من
 ثمارها و كبسها بالعواتق من حورها ثم أسكنها اوليائه و اهل طاعته ، فلورأيتهم بأحنف

می گویند (فاذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما) (واذا مروا باللغو مروا كراما) خود را از رفتن بجاهائی که بر آنها تهمت خواهند زد باز میدارند و زبانشان از گفتگوی در عیوب مردم لال و گوش آنها از شنیدن هرزه گوئیهای دیگر کر شده چشمهای خود را با سرمه پاکدامنی سرمه کشیده و از حرام خدا باز داشته اند و سرای بازپسین را که هر کس بآن داخل شود از شک و اندوه بدور است قصدونیت نموده اند و شاید ای احنف اگر چشم خود را بخوبی بر چهره یکی از آنها بدوزی در عین تازگی و نورانیت دردی آشکارا در ته آن خواهی دید و خانه ای که ترا سرگرم ساخته با صورتگری سقفهایش و پرده هائی که بر درگاه آن آویخته طوفان و عوامل خراب بر آن موکل اند و نابودش می نمایند و این خانه باقی و جاوید تو نیست و برای تو چشم دارم خانه ای را که خدای تو از لؤلؤ سفید ساخته و نهرهای فراوان در آن جاری کرده و درختان زیند در آن نشانده و میوه های رسیده آن سایه بر زمین انداخته و حوریان باکره را در آن خانه بخدمت گمارده و سپس دوستان و بندگان خود را در آن جای داده و ای احنف اگر آنها را به بینی در حالیکه بنعمت و فضل بیشتری

(۱) هر گاه نادانان با آن سخن گویند آنها سلام دهند و از در سلامت در آیند - فرقان ۶۳
 و چون بکارهای لغو بر خورد کنند با بزرگواری از آن بگذرند - سوره فرقان آیه ۲۲

وقد قدموا على زيادات ربهم سبحانه فاذا ضربت جنائبهم صوتت رواحهم باصوات
 لم يسمع السامعون باحسن منها ، واطلتمهم غمامة فامطرت عليهم المسك والرادن ،
 وصهلت خيولها بين اغراس تلك الجنان ، وتخللت بهم نوقمهم بين كذب الرعفران ،
 ويتطأ من تحت اقدامهم اللؤلؤ والمرجان ، واستقبلتهم قهارمتها بمنابر الريحان ،
 وهاجت لهم ريح من قبل العرش فنثرت عليهم الياسمين والاقحوان ، وذهبوا الى
 بابها فيفتح لهم الباب رضوان ، ثم يسجدون لله في فناء الجنان ، فقال لهم الجبار
 ارفعوا رؤسكم فاني قد رفعت عنكم مؤنة العبادة واسكنتكم جنة الرضوان ، فان
 فاتك يا احنفا ما ذكرت لك في صدر كلامي لتتركن في سراويل القطران ،
 ولتطوفن بينها وبين حميم آن ، ولتسقين شرابا حار الغليان ، في انضاجه ، فكم
 يومئذ في النار من صلب محطوم ووجه مهشوم ، و مشوه مضروب على الخرطوم ،

از جانب خدای خود بهره مند شده اند و اسبان جنیبت آنها بصدائی ترنم کنند که
 گوشها نوائی بآن خوبی شنیده و ابرهائی آنها را سایه افکند و بر آنها زعفران
 و مشک فرو ریزد ، اسبان بین باغهای این بهشت شیهه کشند و ناقه های آنها بین
 توده های زعفران برای خود راه باز کنند و بر روی لؤلؤ و مرجان بدون ناراحتی
 و با وقار و آرامش پایکوبی نموده و آنان را کوفته و پایمال گردانند و خازنان بهشت
 با میوه و ریحان آنان را پیشواز کنند و نسیمی ملایم از جانب عرش پروردگار
 بر آنها می وزد و یاسمین و بابونه بر آنها می افشاند سپس بسوی درب آن می روند
 و دربان خلد برین بروی آنها درب را می گشاید و در درگاه بهشت نخست در برابر
 خداوند بزرگ بخاک می افتند ، در چنین حالی یزدان بآنان می گوید سرهای
 خویش را برافرازید که من رنج بندگی را از شما برداشتم و در بهشت مینوسرشت
 خویش شمارا جای دادم و ای احنفا اگر پس پشت بگذاری و از دست بدهی آنچه را
 که در اول گفتار خود گفتم با پیراهنی از قطران و در میان روغن سیاه بد بو
 و لزج و آب گرم جوشان سرگردان خواهی بود و شراب جوش آمده خواهی نوشید
 و چقدر آن روز در آتش گوشت های بریان شده و چهره های شکسته شده و زشت صورتان

قدا کلت الجامعة کفه ، والتحم الطوق بعنقه ، فلورأیتهم یا احنف ینحدرن فی
 اودیتها ویصعدون جبالها ، وقدألبسوا المقطعات من القطران ، واقرنوا مع فجارها
 وشیاطینها ، فاذا استغاثوا باسواً أخذ من حریق شدت علیهم عقاربها وحباتها ولورأیت
 منادیا ینادی وهو یقول یا اهل الجنة ونعیمها ویا اهل حلیها وحللها خلودفلاموت .
 فعندها ینقطع رجاؤهم وتغلق الابواب و تنقطع بهم الأسباب فکم یومئذ من شیخ
 ینادی واشیتاه ، وکم شباب ینادی و اشباباه ، وکم من امرأة تنادی وافضحتمه ،
 هتکت عنهم الستور ، فکم یومئذ من مغموس ، بین اطباقها محبوس ، یالک غمسة
 ألبستک بعد نباس الکتان ، والماء المبرد علی الجدران ، واکل الطعام الواناً بعد
 ألوان ، لباساً لم یدع لك شعراً ناعماً کنت مطعمه الا بیضه ، ولاعینا کنت تبصر بها

بینی مالیده خواهی دید طوقهای آتشین دست آنها را خورده و گردن بندی از آتش
 به گردنهایشان چسبیده وای احنف اگر به بینی چگونه در دره های دوزخ سرازیر
 ویا از باندی های آن بالا میروند ولباسهایی از قطران پوشیده اند و با بدکاران
 واهریمان همنشین گردیده اند و اگر کمک خواهند آتش آنها را فرا خواهد گرفت
 ومارها و کژدمها فراوان تر خواهد شد وچنانکه به بینی سروشی را که صدامی دهد
 ای اهل بهشت و نعمتهایش و زیورهایش جاوید باشید که مرگی در پی نیست و یاران
 دوزخ امیدشان بریده می شود و در بهای آرزو را بر روی خود بسته می بینند و اسباب
 رستگاری را مفقود می یابند و در آن روز چه اندازه از پیران که داد میزنند وای بر
 پیری ما و چقدر از جوانان که فریاد می کنند وای بر بر نائی ما و چه بسیار زنانی
 که ندا می کنند وای بر رسوائی ما و چه بسا غرقه گناهی که بین طبقات دوزخ
 زندانی است وای بر تو که این گناه بعد از لباسهای کتان دنیا و دیوارهای خنک
 شده با آب سرد و طعامهای رنگارنگ چه لباسی بتو می پوشانند لباسی که یک سرمو
 ترا راحت نمی گذارد طعام اهل دوزخ در دنیا بهترین غذاها بود و تخم ما کیان
 میخوردند دیگر چشمی نمانده که بآن بمعشوق خویش بنگرد مگر آنکه کور گشته

الی حبیب الا تقاها ، هذا ما اعد الله للمجرمین وذلك ما اعد الله للمتقین .

[الحديث الرابع والستون] حدثنا الحسن بن الوليد رحمه الله ، قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار ، قال حدثنا احمد بن محمد بن خالد عن محمد بن مسلم وغيره عن ابي جعفر محمد بن الباقر عليه السلام ، قال سئل رسول الله صلى الله عليه وآله عن خيار العباد ، قال الذين اذا احسنوا استبشروا ، واذا اساؤا استغفروا ، واذا اعطوا شكروا ، واذا ابتلوا صبروا ، واذا غضبوا غفروا .

[الحديث الخامس والستون] حدثنا محمد بن القاسم الاسترآبادی رحمه الله قال حدثنا يوسف بن محمد بن زياد وعلی بن محمد بن سیار عن ابویهما عن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی ابن ابی طالب عن ابيه عن آباءه عليهم السلام ، قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لبعض اصحابه ذات يوم يا عبدالله حبب في الله ، وأبغض في الله ، ووال في الله وعاد في الله ، فانك لاتنال ولايته الا بذلك ، ولايجدر رجل طعم الايمان - وان كثرت صلاته و صيامه - حتى يكون

واز جای خود بدر آمده اینها چیزهاییست که خداوند برای گنهکاران آماده کرده و آنها چیزهاییست که پروردگار توانا برای پارسایان فراهم فرموده است

۶۴ - محمد پسر مسلم گوید امام باقر عليه السلام فرمود از رسول خدا صلى الله عليه وآله پرسش شد بهترین بندگان خدا کیست؟ فرمود کسانی اند که چون نیکی کنند مسرور بگردند و هنگامیکه بدی کنند طلب آمرزش کنند و بهنگام بخشش سپاس پروردگار را بجای آورند و اگر ببلاها گرفتار شوند صبر کنند و زمان خشمگینی بگذرند .

۶۵ - علی پسر محمد پسر یسار گوید امام عسگری فرمود پیغمبر خدا روزی به برخی از یارانش می فرمود ای بنده خدا برای خدا دوست داشته باش و بخاطر خدا دشمن داشته باش و دوستی و دشمنیت باید برای خداوند باشد و بس تو دوستی او را جز باین راه بدست نمی آوری و مرد مزه ایمان را نمی چشد گوا اینکه همیشه در نماز

كذلك وقد صارت مواخاة الناس في يومكم هذا اكثرها في الدنيا ، عليها يتوادون ،
وعليها يتباغضون ، وذلك لا يغني عنهم من الله شيئاً ، فقال له عليه السلام كيف لي ان اعلم
انى قد واليت وعاديت في الله عز وجل ومن ولي الله عز وجل حتى اواليه و من عدوه
حتى اعاديه فاشار له رسول الله صلى الله عليه وآله الى علي عليه السلام فقال أترى هذا فقال بلى ،
فقال صلى الله عليه وآله ولي هذا ولي الله فواله وعدو هذا عدو الله فعاده ، ووال ولي هذا ولو انه
قاتل ابيك وولدك ، وعاد عدو هذا ولو انه ابوك وولدك .

[الحديث السادس والستون] حدثنا الحسن بن احمد بن ادريس رحمه الله
عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام عن آباءه عليهم السلام قال قال امير المؤمنين عليه السلام ان لاهل
الدين علامات يعرفون بها ، صدق الحديث ، واداء الامانة ، والوفاء بالعهد ، وصلة
الرحم ، ورحمة الضعفاء ، وقلة المؤاناة للنساء ، وبذل المعروف ، وحسن الخلق ،
وسعة الخلق ، واتباع العلم ، وما يقرب الى الله عز وجل ، طوبى لهم وحسن مآب ،

وروزه دار باشد مگر اينکه چنين که گفتم باشد امروزه دوستی شما مردم باهم
بيشتر برای دنياست برای دنيا باهم دوست يا دشمن می شويد و اين شمارا از خدای
شما بی نیاز نمی کند باو عرض شد چگونه من بدانم برای خدا دوستی و دشمنی
می کنم و چه کسی دوست خداست تا با او دوستی کنم و چه کس دشمن خداست تا با او
دشمنی نمايم پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله بعلي عليه السلام اشاره کرد و فرمود آیا اين مرد را می بينی
عرض کرد بلى فرمود دوست اين مرد دوست خدا است او را دوست داشته باش و
دشمن او دشمن خداوند است او را دشمن داشته باش و دوست اين شخص را اگر چه
کشنده پدر و پسر است باشد دوست داشته باش و دشمن اين مرد را اگر چه پدر و پسر است
باشد دشمن داشته باش .

۶۶- ابي بصير گويد امام صادق ع بگفته ای از پدران فرمود که امير المؤمنين
عليه السلام می فرمود برای اهل دين نشانه هاى است که بآن شناخته می شود ،
راستگو و ادا کننده امانات است به پيمان خود وفا می کند صله رحم می کند و دلسوز
بر زير دستانست با زنان زياد نمی آميزد بخشنده و خوش اخلاق و صاحب مشربى

وطوبی شجرة فی الجنة اصلها فی دار النبی ﷺ ، ولس مؤمن الا و فی دارة عُصْن منها لا یخطر علی قلبه شهوة شیء الا اتاه ذلك الغصن به ولو ان راكباً مجدداً سار فی ظلها مائة عام لم یخرج منها ، ولوصار فی اسفلها غراب ما ینبغ اعلاها حتی یسقط هرمأ ، ألا فی هذا فارغبوا ، إن المؤمن نفسه منه فی شغل والناس منه فی راحة ، اذا جنه اللیل افترش وجهه وسجد لله عزوجل بمکارم بدنه ، یناجی الذی خلقه فی فکاک رقبته ، ألا هكذا فکونوا .

[الحديث السابع والستون] حدثنا احمد بن محمد بن یحیی العطار رحمه الله قال حدثنا ابي عن عبدالله بن مسکان عن ابي عبدالله عليه السلام قال ان الله تبارک و تعالی خص رسول الله صلى الله عليه وآله بمکارم الاخلاق فامتحنوا انفسکم فان كانت فیکم فاحمدوا الله عزوجل وارغبوا الیه فی الزیادة منها ، فذکرها عشرة الیقین ، والقناعة ، والصبر ،

وسیع است پیرو دانش و آن چیز هائیمستکه اورا بخدا نزدیک می کند خوشا بحال آنها و سرانجام خوبشان ، و طوبی درختی است در بهشت ریشه و تنه آن در خانه پیغمبر است و هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه در خانه او شاخه از آن درخت می باشد بر قلبش شهوتی خطور نمی کند مگر اینکه شاخه طوبی برایش آماده می کند و اگر سوازی با شتاب در سایه او صد سال بتازد از زیر آن خارج نمی تواند شد و اگر از پائین او کلاغی پبرد بر بالای آن نمیرسد مگر اینکه شکسته بال فرو خواهد افتاد هان در این امر رغبت کنید مؤمن نفسش از او در شکنجه و مردم از او در راحتند هنگامیکه شب فرامیرسد جبین خویش را بر خاک می ساید و با بهترین اعضای خود خداوند را نماز می کند و با کسی که او را آفریده راز و نیاز می نماید و از او می خواهد که گردن او را از آتش دوزخ رهایی دهد ، هان ای مردم چنین که گفتم باشید .

۹۷- عبدالله پسر مسکان گوید امام صادق عليه السلام می فرمود خداوند بزرگ پیغمبر خود را به بهترین خواها مخصوص کرد نفس های خود را آزمایش کنید اگر در شما از آن خواها چیزی یافت می شود خدا را سپاس گوئید و بآن رفتار زیاد رو آورید و آن روش های نیک را شمرده عدد بودند یقین ، قناعت ، صبر ،

والشكر ، والحلم ، وحسن الخلق ، والسخاء ، والغيرة ، والشجاعة ، والمروة .

[الحديث الثامن والستون] حدثنا علي بن احمد بن عمران رضى الله عنه ،

عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى قال دخلت على سيدى على بن محمد بن على بن موسى بن جعفر الصادق عليه السلام فلما أبصرنى قال لى مرحبا بك يا ابا القاسم انت ولينا حقاً ، قال فقلت يا بن رسول الله انى اريد ان اعرض عليك دينى فان كان مرضيا أثبت عليه حتى القى الله عزوجل ، فقال هات يا ابا القاسم ، فقلت انى اقول ان الله تبارك وتعالى واحد ليس كمثل شىء خارج من الحديد حد التعطيل وحد الابطال وحد التشبيه ، وانه ليس بجسم ولاصورة ولاعرض ولاجوهر ، بل هو مجسم الاجسام ، ومصور الصور ، وخالق الاعراض والجواهر ، ورب كل شىء ، و مالكه و جاعله و محدثه ، وانه حكيم لا يفعل القبيح ولايخل بالواجب ، و ان محمداً عبده و رسوله خاتم النبیین فلانبى بعده الى يوم القيامة وان شريعته خاتمة الشرايع لاشريعة

شكر ، حلم ، حسن خلق ، سخاوت ، غيرت ، شجاعت ، ومروت .

۶۸- نلى پسراحمد پسر عمران گوید عبدالعظیم الحسنی فرمود بر حضرت

امام على النقی عليه السلام وارد شدم چون مرا دید بمن فرمود ای ابا القاسم خوش آمدی تو حقاً دوست مائی عرض کرد ای پسر پیغمبر من اراده کرده ام دین خود را بر شما عرضه بدارم اگر درست بود او را صحت بگذارى تا اینکه خدا را دیدار کنم فرمود یا ابا القاسم بفرما عرض کرد من می گویم خداوند یکی است که مانند ندارد از تعطیل و تشبیه بدور است (نه وجود موهوم بدون صفات و نه ذات و صفاتش شبیه چیزهای دیگر است) ، جسم و صورت و عرض و جوهر نیست بلکه او آفریننده اجسام است و صورت آفرین صورتها است و آفریدگار اعراض و جواهر و پرورنده هر چیز است و صاحب او و پدید آورنده او و حادث کننده او است و او حکیمی است که کار زشت نمی کند و کار واجبی را فرو گذار نمی نماید و اینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده او و پیغمبر و خاتم پیغمبران او است و تا روز جزا پیغمبر دیگری پس از او نخواهد آمد و دین

بعدها الى يوم القيامة ، وأقول إن الامام والخليفة والى الامر بعده امير المؤمنين
 على ابن ابى طالب ثم الحسن ثم الحسين ثم على بن الحسين ثم محمد بن على ثم
 جعفر بن محمد ثم موسى بن جعفر ثم على بن موسى ثم محمد بن على ثم انت يامولاي
 (فقال عليه السلام) ومن بعدى الحسن ابني و كيف الناس بالخلف من بعده ، قال فقلت
 وكيف ذلك يامولاي ، قال عليه السلام لأنه لا يرى شخصه ولا يحل ذكره باسمه حتى يخرج
 فيملاً الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً قال فقلت أقررت ، و أقول إن
 وليهم ولي الله و عدوهم عدو الله ، وطاعتهم طاعة الله ، ومعصيتهم معصية الله و أقول إن
 المعراج حق والمساءلة في القبر حق وإن الجنة حق ، والنار حق ، والصراط حق ،
 والميزان حق ، وإن الساعة آتية لا ريب فيها وإن الله يبعث من في القبور ، وأقول
 ✓ إن الفرائض الواجبة بعد الولاية الصلاة والزكاة والصوم والحج والجهاد والأمر

او آخرين دينها است و باز می گویم پیشوای خلق و جانشین و صاحب امر او پس
 از او امير المؤمنين عليه السلام على بن ابى طالب است و پس از او حسن و سپس حسين
 و بعداً على بن الحسين و بعد از او محمد بن على و دنبال وی جعفر بن محمد و عقبش
 موسى بن جعفر و جانشین او على بن موسى الرضا و خليفه او محمد بن على و وارث
 او شمائيد ای آقای من امام عليه السلام فرمود پس از من هم پسر من حسن خليفه است
 و مردم با جانشین پس از او چه می کنند پس عرض کرد ای آقای من مگر وضع
 او چگونه است فرمود شخص او دیده نمیشود و حلال نیست بنام یاد کردن او تا
 اینکه خروج کند و ظاهر شود و زمین را از داد پر کند همانطور که از ستم و
 بیداد گری پر شده باشد عرض کرد اقرار کردم و باز می گویم دوستان ایشان دوستان
 خدا و دشمنان ایشان دشمنان خدايند فرمانبری آنان فرمانبری از خدا و نافرمانی
 آنها سرکشی بدرگاه پروردگار است و گواهی می دهم عقیده بمعراج ، سؤال قبر ،
 بهشت و دوزخ ، پل صراط ، و ترازو حق است و ساعت روز رستاخیز بدون شك خواهد
 آمد و خداوند هر که را که در گور باشد بر می انگیزد و باز عرض می کنم واجبات بعد از
 ولایت نماز است و زکوة و روزه و حج خانه خدا و جهاد فی سبیل الله و امر بمعروف و نهی

بالمعروف والنهی عن المنکر وحقوق الوالدین فقلت هذا دینی ومذهبی وعقیدتی
ویقینی قد اخبرتک به ، فقال علی بن محمد علیه السلام یا ابا القاسم هذا والله دین الله الذی
ارتضاه لعباده فاثبت علیه ثبتک الله بالقول الثابت فی الحیاة الدنیا و فی الآخرة .

[الحديث التاسع والستون] حدثنا احمد بن الحسن القطان رحمه الله قال

حدثنا محمد بن عماره عن ابيه قال قال الصادق جعفر بن محمد علیه السلام ليس من شيعتنا
من انكر اربعة اشياء المعراج ، والمساءلة في القبر ، وخلق الجنة والنار ، والشفاعة .

[الحديث السبعون] حدثنا محمد بن اسحاق الطالقاني رحمه الله ، قال حدثنا

علی بن الحسن بن علی بن فضال عن ابيه عن ابي الحسن علی بن موسی الرضا
عليهم السلام انه قال من كذب بالمعراج فقد كذب رسول الله صلى الله عليه وآله .

[الحديث الحادي والسبعون] حدثنا عبدالواحد بن محمد بن عبدوس العطار

النيسابوري رضي الله عنه ، قال حدثنا علی بن محمد بن قتيبة عن الفضل بن شاذان قال
قال علی بن موسی الرضا علیه السلام : من أقر بتوحيد الله ونفى التشبيه عنه و نزهه عما

از منکر وحقوق والدین است عرض کرد این مذهب و دین و عقیده و آئین من است
که شما را از آن آگاه ساختم حضرت امام علی النقی علیه السلام فرمود یا ابا القاسم
بخدا سوگند این دین خدا است که برای بندگان خود پسندیده بر آن با پیمانی
استوار در دوسرا ثابت قدم باش .

۶۹- محمد پسر عماره بگفته ای از پدرش گوید امام صادق علیه السلام فرمود پیرو ما
چهار چیز را منکر نمیشود معراج ، پرسش در گور ، اینکه بهشت و دوزخ آفریده
شده اند و شفاعت .

۷۰- علی پسر حسن پسر علی پور فضال بگفته ای از پدرش گفت امام رضا علیه السلام
فرمود کسی که معراج پیغمبر را دروغ به پندارد به پیغمبر خدا دروغ بسته .

۷۱- محمد پسر عبدوس عطار نیشابوری گوید که علی پسر محمد پسر قتیبه
از فضل پسر شاذان نقل کرد که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می فرمود کسی که
اقرار کند خدا یکیست ومانندی ندارد و از صفاتی که شایسته او نیست اورا پاک

لا يليق به ، وأقر بأن له الحول والقوة والارادة والمشيئة والخلق والامر والقضاء والقدر ، وأن افعال العباد مخلوقة خلق تقدير لا خلق تكوين ، و شهد أن محمداً رسول الله وأن علياً والأئمة بعده حجج الله و والى اولياءهم و اجتنب الكبائر ، و اقر بالرجعة ، و المتعتين و آمن بالمعراج و المساءلة في القبر و الحوض و الشفاعة ، و خلق الجنة و النار و الصراط و الميزان و البعث و النشور و الجزاء و الحساب فهو مؤمن حقا ، وهو من شيعتنا اهل البيت .

بداند (صفات سلبيه) و اقرار کند خداوند بزرگی دارای نیرو و حول و اراده و مشیت است و جهان خلق و امر دارد و صاحب قضا و قدر است و اینکه کارهای بندگان خدا مخلوق خدا است بخلق تقدیری نه تکوینی (یعنی بشر در عالم خلقت دارای اختیار است و اعمال بد و خوب او از او و بخود او بر خواد گذشت من يعمل مثقال ذرة خيرا يره و من يعمل مثقال ذرة شرا يره) و گواهی دهد که محمد پیغمبر خدا است و امیر المؤمنین علی عليه السلام و ائمه بعد از او حجت های خدا هستند و دوستان آنها را دوست داشته باشد و از گناهان بزرگ دوری کند و بمسئله رجعت اقرار نماید و دو متعه حج و زنان را به پذیرد و بمعراج و پرسش در گور و حوض کوثر و شفاعت اقرار داشته باشد و قبول کند که بهشت و دوزخ اکنون موجودند و پل صراط و ترازو و برانگیختن از گورها و دوباره زنده گشتن و حساب و جزا حق است این شخص مؤمن حقیقی است و از پیروان خاندان پیغمبر است .

وصلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لله الحمد

ترجمه کتاب (صفات الشیعه) تمام شد

فهرست کتب منتشره

از سلسله انتشارات دینی نور

دوره اول

- ۱- لؤلؤ و مرجان - در آداب منبر از علامه جلیل محدث نوری (ره) .
- ۲- اسرار توحید - شرح و ترجمه فارسی کتاب توحید از شیخ اجل ابن بابویه ملقب بصدوق (ره) .
- ۳- تحفة الاخیار - در رد صوفیان - از آخوند ملا طاهر قمی از مشایخ علامه مجلسی (ره) .
- ۴- ۵- جلد ۱ و ۲ عبون اخبار الرضا علیه السلام بفارسی از شیخ صدوق (ره) .
- ۶- دروس عرفانی از مکتب علوی علیه السلام - جمع آوری الهی قمشه .
- ۷- ترجمه اعتقادات شیخ صدوق (ره) در عقاید شیعه با حواشی مفیده از محقق کبیر شیخ مفید (ره) .
- ۸- ترجمه کتاب نفیس و معروف عدة الداعی از عارف محقق ابن فهد حلی (ره) در آداب دعا و اخلاق و سیر و سلوک الی الله .
- ۹- حدیقه الشیعه - در اثبات امامت حضرت علی بن ابیطالب امیر المؤمنین علیه السلام و سایر ائمه اطهار علیهم السلام و شرح زندگانی آن بزرگواران و شرح فرق صوفیه از محقق کبیر مقدس اردبیلی (ره) .
- ۱۰- النوادر فی جمع الاحادیث یا مستدرک کتاب وافی - از محدث کبیر مولی محسن فیض کاشانی (ره) .
- ۱۱- مصادقة الاخوان - (بفارسی) در آداب برادری ایمانی از شیخ صدوق .
- ۱۲- دیوان کامل مولی محسن فیض کاشانی (ره) .

دوره دوم

- ۱- جلد اول حقایق فیض کاشانی (ره) ترجمه بفارسی .
- ۲- حقوق و حدود زن در اسلام - تألیف آقای یحیی نوری بفارسی .
- ۳- جلد دوم حقایق فیض کاشانی (ره) ترجمه بفارسی .
- ۴- تفسیر جامع جلد هفتم (بفارسی) - تألیف آقای بروجردی .
- ۵- ترجمه مفتاح باب الابواب - در تاریخ صحیح باب و بهاء ورد بهائیت تألیف مرحوم میرزا مهدیخان زعیم الدوله .
- ۶- مصباح الشریعه - منسوب بحضرت صادق علیه السلام (ترجمه بفارسی) در سیر الی الله بضمیمه کتاب التحصین فی صفات العارفين از ابن فهد حلی (ره) .
- ۷- گنج گهر (یکهزار و پانصد سخن از کلمات قصار پیمبر صلی الله علیه و آله) با ترجمه فارسی از علامه بر قعی .
- ۸- پیام ایران بنجد و حجاز و مصر یا مبارزه رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام با غلاة .
- ۹- کتاب حاضر .

کتابفروشی شمس

مرکز خرید و فروش انواع کتب :

قدیمه ، جدیده ، خطی ، دانشگاهی ، خارجی

در این کتابخانه می‌توانید کتابهای زائدات را (با استثنای
کتب کلاسیک و رمان) با کتابهای دیگر معاوضه نموده
و یا نقداً بفروشید

و نیز کتابخانه‌های شخصی و مخصوصاً کتب قدیمه
و خطی را به بهترین قیمت خریدار است

کتابخانه شمس برای قیمت کردن کتابخانه‌های
شخصی آماده است

Library of



Princeton University.

(NEC)
BP193
.25
.1263
1963